بسم الله تعالی شأنه العزیز

تاریخ ولادت با سعادت نور چشم عزیزم آقا میرزا ابراهیم آقا الملقب
بضیاء الدین دام عمره الشریف در شب یکشنبه بیست و چهارم شهر جمادی الاولی
توی ئیل سنه ۱۳۴۵ در دار المرز رشت در محله بازار ساغری
سازان در آن کوچه نزدیک به پل سنگ که حمام خانگی مرحوم حاج
زین العابدین حاتم در آن کوچه درش باز میشود در آن کوچه طرف دست
چپ خانه شیخ در بالاخانه که در کوچه‌اش بکوچه باز میشود متعلق بجواد آقا
کلاه‌دوز بوده است سه روز مانده بعید نوروز تقریباً چهار ساعت و
ربع کم از شب گذشته متولد گردید در حالتیکه دینار پول نداشتم
و اسباب وضع حمل فراهم نبود بحمدالله رسید و بخیر گذشت خدا
انشاالله قدمش را مبارک فرماید و روزیش را زیاد گفته و اقبالش را
بلند نماید و عمرش را طولانی فرماید بالنبی و آله الطاهرین

عبرات جاریه

بسم الله خير الأسماء

ولقد نظرت فی هذا السفر اللطيف والمؤلف المنيف فوجدته
مشحونا بكرايم الآيات وشرايف الروايات وبدايع الأخبار
ولطايف الآثار وطرايف الأشعار والحكايات وظرايف الحكم
والحكايات فحرّی لأهل المنبر مطالعته ويليق لأهل الذكر
مذاكرته فجزی الله مؤلفه البحر المتلاطم والغائص فی يم كتب
الأعاظم الشيخ محمد كاظم عن الإسلام خير الجزاء ولعمری قد حاز
قصب السبق فی هذا الميدان وفاق بذلك الأمثال والأقران
مع ابتلائه بنحوسة الزمان وفقه الله سبحانه لتاليف امثاله
وجعلنا واياه ممن يسارع الی الخير فی اقواله وافعاله انه
علی ما يشاء قدير وبالإجابة جدير حرره الأحقر الأفقر
الجانی يوسف النجفی الجيلانی فی ٢٦ شعبان المعظم
بومبئی سنه ١٣٣٤

بسم الله الرحمن الرحيم

ثنا از سپاس وستايش حضرت رب الارباب ومنزل صد صحيفه
وچهار كتاب ودرود نامحدود وصلوات وسلام نامات بر اكمل
وافضل موجودات وبر پيغمبر شيخ وشاب ولعن كائنات بر اضداد
آن سادات پاك وعترت با بركات الی يوم العرصات اين عرض

١ ٤

مجرم الخطأ والزلل فی القول والعمل العبد الآثم محمد كاظم ابن مرحوم
المغفور الشيخ محمد الواعظ النجفی المولد الطهرانی المسكن والمدفن
طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه جلد اول ودوم وسوم ابن مختصر
مجموعه مسمی بسبادات كاظمی را بنا بدات وتوفيقات ربانی در حال
عسرت وكمال پريشانی در امورات معيشت وزندگانی باتمام
وانجام رسانيدم ومنتهی امال وارزوم اينست اگر عمری باشد
وسعتی بعد از اين عسرت بدست ايد اين سه جلد را نيز بود
طبع رسانم كه عباد خدا از مؤمنين خصوصا سلسله جليله
اهل ذكر از مطالبش واقف از ان بهره مند شوند وذخيره ان روز
گردد مقداره خمسين الف سنة ويوم لا ينفع مال ولا بنين جز
كردد واگر عمرم كفاف نداد يا وسعتی پيدا نشد ثواب بطبع رسانم
بعد از من اگر چيزی از من باقی بماند از مال دنيا بعد از اداء قروض
بردارند صرف طبع اين سه جلد نمايند ونصف ان مجلد اول را مجانا مكتفا
اهل علمی دارند بدهند تا اگر ثوابی در قيامت دستگيرم واسباب
نجاتم گردد ونصف ديگرش بهر كسی كه ميدهند از برای هر جلدی
هديه معين كنند وهديه الباقی از هم چند سالی كه ميشود صوم
وصلوات بدهند واگر هم بعد از من برای صرف اين سه جلد باقی نماند
از تمام برادران دينی وشيعيان امامی اثنی عشری مستدعی هستم
بعد از ملاحظه كردن بدقت در اين مجلدات اگر لياقت طبع دارد ديگری

برای خوشنودی مولای ابی عبد الله و ذخیرهٔ آخرت خود هر طور بکار عمل
دارد خواه وقف کند خواه بفروشد طبع نماید امیدوارم که هر کس طبع
انجام کنندهٔ طبع این مجلدات مأجور عند الله و عند الرسول بوده باشد
خاطر آخرت خودی را واسطهٔ طبع کردن این مجلدات آباد نماید یقین است
گردن نظر اهل بصیرت و دانشوران خصوصاً بزرگان اهل ذکی و معنی
و فهم عظیم و مقامی که بهم رسانند نزد من نقل ارباب غرض
الذین هم فی قلوبهم مرض منکوش در قول صاحب غرض
کر انکبند در سینه دارد مرض و متوقع از عارفان ارباب معانی
گرامی خللی یا زللی در این مختصر مجمل جات ملاحظه نمایند بقلم اغماض
انرا اصلاح فرمایند من خجلم از عمل خام خویش تو بعلامت
نکم سینه ریش در دفتر زمرهٔ آزادگان بنویس و در اطعنی
بر آزادگان

بسم الله الرحمن الرحیم

درجهٔ اول

توحید را چهار مرتبه و درجه است مرتبهٔ قشر و قشر قشر و لب و لب لب قشر قشر
توحید در مرتبهٔ منافقین است که بزبان میگویند و دلشان را اعتقاد نیست بلکه قلباً
بالکلیه منکر خلاق عالمند این توحید را فایده نیست الا آنکه در این عالم دنیا
گردن ایشان را از زیر شمشیر شریعت میرهاند و جان ایشان را بهدر رفته هم درجهٔ دوم
قشر شهادت مرتبهٔ عوام مسلمین است که هم بزبان میگویند و هم قلباً اعتقاد دارند لکن
این توحید اگرچه آئینهٔ دل را صفائی نمیبخشد ولی عاقبت صاحبش را از عذاب رهائی

اوّن

شرح لب اللباب مرتبهٔ توحید

آخرت با توحید ایشان را روا نمیگردانند و درجهٔ سیم لب ~~توحید درجه~~ موقنین است که تمام [illegible]
توحید برایشان ظاهر و هویدا شده بسبب انواری که از جانب حق تعالی در قلبشان
تافته و درجهٔ چهارم که مرتبهٔ لب لب است و اعلا درجهٔ توحید است مخصوص اهل عرفان و
حکمای است این طایفه و سلسله سعادتمند بقضای الله و قدر فاز بالتوحید راه راست بمعبود
مقصود بنور عنایت یافته که مفتاح الفلاح علی فتح تمام ابواب حجب و استار نموده و دقایق
رموز و اسرار گردیده یعنی بنور مصباح صدق و اخلاص بطریق حل غیاب ظلمات
و شک و شبهات کرده که لا زال بفوز عین الیقین که طور لقاء است و درجهٔ بقاء
فائز شده الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا لاجرم هرگز شرکی از برای
خدا اقرار نداده بلکه ابداً شائبهٔ شرک در وجودشان راه نیز نبرد دائم الذکر آتش از محبت
حضرت احدیت بقعر دلها زنده همیشه مشتعل است که جمیع ما سوی الله را بالمره از نظر بصیرت
انداخته هر ممکنات را به پروردگاریش نور ستارگان در جنب نور خورشید چه پنهان را باطل
کثرت ذکر خدا انسی به پروردگار متصف بصفات اللهی میشوند و در زیارت امیر وارد
السلام علی نفس الله القائمة فیه بالسنن که مراد من وجه مقصد سر الایمان
مستقیمان است که از کثرت ذکر خدا و عبادت و اطاعت چنان قرب تمام بهم رسانیده
و متصف بصفات الرحمیت شده بود که نظیر اقتدار الوهیت در او ظاهر
شده بود در تصرفات موجودات گانه کار خدا میکند مثل وزیر سلطان در شکل
هر گاه وزیر در کمال قرب باشد به نزد سلطان مختار کل است در مملکت سلطان
و در عرف مجاز گویند که نفس سلطان است یعنی هر چه او بگوید و هر چه کند گانه خود سلطان
گفته و کرده العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة عبدی اطعنی حتی

اجمالک مثلی چه رکعت با امیر بعد از جنگ بصره هفتاد هزار بیعت از شیعیان
بعضه در از روز نه پیرم کریخته را الم آنکه سکفت هی منی علی و نه مجروح را الکر
الکم سکفت عمار امجروح نفره و نه مقتول را اکر الکم کشته بعد اورا و نه بعد ازین نیز در
میر کم شنیده ام صورت علی را در آن هنگام مرور کردی بطلحه در حال مرگ و در سینه او
تیر بود گفتم این تیر را از سینه او زده گفت علی گفتم و یلک علی تیر نینداخت
بنده گفتم شمشیر او گفت ای جابر آیا نظر نکردی بیلچه چگونه بهوا صعود میکرد و بکدفعه نازل
بزمین میشد یکمرتبه از مشرق و یکمرتبه از مغرب میان مشارق و مغارب ارض
او یک تیغ بود هیچ سواری نمی رفت مگر آنکه او بر ... زد ... که کشته او را
... او را سر و میان نینداخت ... و انه هو الامام علی الخلق من الله
البته ... ... خدا ... چنین ... مقدار گفت در روز خندق ...
هی علی عمرو ابن عبدود را کشت کفار هفده فرقه شدند علی ان هفده فرقه را کانه عقب
کرده و فرار میکردند و هو فی موضعه لم یتبع احدا منهم و حال آنکه ... در
محل ... و ... از انها ... عقب نکرده لان من کرایم اخلاقه ان لا یتبع
احدا منهم ... که ... ... هرگز ... عقب ... و ... ...
... ... رسول الله هذا ابن الله و هذا ولی الله ... حسین در کربلا
... گفت فوالله ما رایت مکثورا قط اربط جاشا من الحسین بار ... ... اکبر
... و ذکر القوم قد اخفی صفوفهم فی الطف فعل ابیه یوم صفین
یحمی و یحمل کاللیث الهصور علی تلک الطغاة بعزم عز موهون ان
کر فی جمعها عادت جماجمها تقبض من سیفه اضعاف سجون

علی ظما اتی المیمون مرکبه و تلک شنشنة الغر المیامین ظام علی ظما لیسقی الا
من حد المهند کاسا بارد الشیم کانه حین یمشی الجمع منفردا عن ...
سال اد سیل من الی ... عن بحر الوغی فقامها فوق امواجه ...

بسم الله الرحمن الرحیم

... بعد از آنکه ... حرکت کردی ... ... ابن عتبه حاکم مدینه ... ...
... ... سید الشهداء ... ... حصین ابن ...
... و با لشکر بسیار ... فرستاد ... ... و امر کرد از قادسیه تا خفان ... از خفان تا قطقطانیه
سواره و پیاده ... جمع دیگر را هم فرستاد در بین راه شام و بصره که از هر سمت راه عبور ...
... ... که مبادا سید الشهداء ... ... داخل کوفه شوند و ... ...
... ... کوفه خارج ... که مبادا ... ... سید الشهداء ... ... پیغمبر ... ...
... ... مردم ... و این زیاد ... کوفه ... ...
و ... راه از حضرت دوری میکردند ... ...
سوار ... قافله ... از دور ... صورتش ... ... که مبادا ... ...
... ... و این ... راه با پیغمبر همراه ...
و ... در هر منزلی که سراپرده حسینی ... ... منزل ...
... ... که ... ... که مبادا ... ... آنکه ... ...
رسیدیم ... ... در منزلی فرود آمده خیمها ... ... که سواد ...
پیغمبر را ... ... منزل کردیم میان خیمه نشستیم و مشغول ... خوردن شدیم که ...
دیدیم پرده خیمه بالا رفت و رسول حضرت وارد خیمه ما شد و سلام کرد ... ...

نا ... والهام والقضاء الصبر
فی ... ... الجواد
فخر ... ... والنداء
... ...

زهیر پسر پیغمبر است مطلب ترا اجابت کن او را هیچه که این حرف را از دیگری شنید رنگ از صورت
چهره‌اش پرید تمام ما‌ها مضطرب شدیم و بدن‌ها شروع کرد مثل بید لرزیدن
تقصیر لقمه‌ها از دستمان افتاد [illegible] کأنّ علی رؤوسنا الطیر [illegible]
[illegible] آقا در حرکت [illegible] که [illegible] زهیر پیش آمد [illegible] گفت
زهیر چه میشود ترا پسر پیغمبر است امام است اطاعتش لازم است مطلب ترا اجابت کن او را
زهیر [illegible] رفت خدمت حضرت چیزی نگذشت که برگشت [illegible]
صورتش مثل غنچه گل شکفته شده امر کرد خیمه‌اش را بکنند وصل بخیام حسینی زدند هرچه
اسباب و اموال داشت همراه زوجه‌اش بخشید و گفت من ترا طلاق دادم و او را
سپرد به بعضی از عموزاده‌هایش که بقبیله‌اش برسانند و خود در رکاب پسر پیغمبر بود
تا روز عاشورا بعد از شهادت حبیب ابن مظاهر پیش آمد [illegible] ماهذه
الانکسار الذی اراه فی وجهک آقا رنگت متغیر شده حالت
منقلب گردیده این آثار شکستگی چیست که در وجهت [illegible] اولسنا
علی الحق [illegible] بر حق نیستیم فرمود چرا بخدا قسم ما بر حقیم و حق با ماست گفت اگر چنین است
پس چه باک است ما را از مرگ انا اذن لا نبالی [illegible] میدهی بروم جانم قربانت
گردم فرمود [illegible] اجازه [illegible] میدان شد و دست بقبضه شمشیر
مثل شیر گرسنه حمله میکند و میزند و میکشد و [illegible] سرهاست که مثل
برگ خزان از دم شمشیرش میریزد [illegible] حتی قتل مائة وعشرین
رجلاً [illegible] نفر [illegible] دلیران را بخاک هلاک
انداخت دیگر نمیدانم چه شد که [illegible] روی زمین آمد [illegible]

ادرکنی

ادرکنی آقا [illegible] سید الشهدا [illegible] رسید [illegible] برداشت [illegible]
لا یبعدک الله یا زهیر ولعن الله قاتلک زهیر خدا لعنت کند قاتل ترا [illegible]
از [illegible] ببالین هر شهیدی [illegible] روز عاشورا [illegible] حرف [illegible]
کرد [illegible] حبیب [illegible] ببالین
[illegible] اللهم [illegible] واحشر مع
الاولیا [illegible]
[illegible] ولدی علی ولدی علی [illegible]
[illegible] علی الدنیا بعدک
العفا [illegible]
[illegible] المجلس الشریف [illegible] الحقیر [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة [illegible]
[illegible]
[illegible] لبرز الذین کتب
علیهم القتل الی مضاجعهم [illegible]
[illegible]
اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون [illegible]
[illegible]
[illegible]

تقدیر فریده بانقش باید عمل آید وابداً ممکن نیست که تقدیر او تغییر بکند یا آنکه کسی بتواند
از او برهم زند یک وقتی هرون الرشید منکر تقدیر خدا شد و با خود گفت که میشود بقوه و
قدرت سلطنتی تقدیر خدا را تغییر داد علما و قضات بغداد را طلبیده عقیده خود
را بایشان گفت و ملاقی کردند و مجلسی برهم خورد هرون برخواست از آن محل جلوسی
باندرون آید چشمش بر بام قصر افتاده مرغ بسیار عظیم الجثه خوش خط و خالی دید که
بر بام قصر نشسته که تا با نوقت مثل این مرغ ندیده با خود خیال کرد برود بر بام قصر آن مرغ را
سرقت نگاه کند همینکه بر بام قصر بالا رفت آن مرغ هرون را دیده وحشت ننمود با خود گفت
نزدیک میروم او را میگیرم میبرم تا آنکه مردم به بینند خدا هم خلقتی دارد آهسته نزدیک
رفت به شدت پای آن مرغ را محکم گرفت که یکمرتبه مرغ پرواز نمود هرون هرچه قوت کرد او را
نگه دارد نتوانست مرغ او را کنده و حرکت داد و برد بهوا امانه متحیر میکند اگر پای مرغ را رها
کند میافتد تمام استخوانهایش درهم و برهم میشکند و خورد میشود اگر رها نکند مرغ او را میبرد
چاره ندید گفت توکل بر خدا هرچه میشود بشود آن مرغ دو شبانه روز هرون را در میان هوا
برد بعد از دو شبانه روز او را بر بام قصر گذارد و دو مرتبه پرواز نمود و رفت هرون
نگاه کرد دید عجب عمارت عالیست خانها و عمارات است که بالای یکدیگر بنا شده لیکن
او ... این شهر غیر از بغداد و ممالک ... است هرچه ... متحیر ...
متحیر میکند و دو شبانه روز است آب و غذا از گلویش فرو نرفته از این جانب از گرسنگی و تشنگی
هلاک میشود لابد و لاعلاج از بام قصر بزیر آمد و داخل در حجره قصر شد دید در آنجا بود در
حجره این قصر مستحفظین ایستاده اند هم با شمشیرهای برهنه ... منتظر که کسی بیاید ... و از
دم شمشیر پاره کنند ولی مثل اینکه گویا نقش دیوارند ابداً هرون را ندیدند ...

کوچک کرده و در کمال خوف آهسته آهسته رفت تا بدر اطاق آن قصر رسید هیچکس پرده را بالا
نمود دید یک جوان ... در کمال حسن و جمال ... بر روی کرسی نشسته و میز در
مقابلش مشغول غذا خوردن است چشم آن جوان که بهرون افتاد فوراً از جا برخواست نهایت
تعظیم و تکریم و احترام را از او نمود و هرون را بر جای خود نشاند و در کمال ادب او را تعارف
بغذا خوردن نمود هرون مشغول بخوردن غذا شد لیکن متعجب است که خواب است یا بیدار اینها
چه قضیه است ... و متفکر و در فکر است ... که آنجوان ...
تا آنکه بعد از صرف غذا آنجوان ... سیب تعارف هرون نمود هرون ... از آن سیب
گرفت و ... کند و ... حصه نمود و حصه حصه بر ... گذارد تا آنکه
آن سیب خورد آنجوان از این وضع سیب خوردن هرون خوشش آمد ... و گفت
دائم بهمین ترتیب که این سیب را خوردید ... هرون ...
... هرون ... گفت ... میل دارم که ... از خوف ...
... گفت ... شاهزاده ... این از ممالک مغرب است ... سلطان این
ممالک است و این بلد پایتخت اوست ... و اولاد ... منحصر ... بجهت ...
... و منجمین ... پدرم خبر داده اند که ... هرون الرشید
که سلطان مشرق زمین است کشته میشوم از آنجهت پدرم قریب یکماه است که مرا در این قصر گذارده
جماعت زیادی مقرر داشته که با شمشیرهای برهنه اندرون و بیرون اطراف این قصر را گرفته و
شب و روز محافظت و حراست مرا کنند که مبادا هرون الرشید از مشرق زمین که مملکت
اوست بیاید و اینجا که مغرب زمین است ... مرا بکشد ... روز ... که این
... خانه ... و ... گفت اگر ... زنده ... کنند ابداً

من هم چکار میکنم و بقدر یک روز نه بابی جوان صدمه نمیزنم چه جای آنکه او را بقتل برسانم
ولی از رنج و عرق خیال شده خوف اینی دارد که مبادا او را شبانه بکشند و خونش را بریزند
بنا کرد بصحبت سر آن جوان را گرم کردن گفت معلوم است که پدرت سیب را ده سالگی قول بخشی را
اعتبار میدهد مگر نشنیده‌اند کل منتج لکذاب بخیلی حرف [illegible] غافل [illegible] داخل [illegible]
این حرفها را میزند و سیب پوست میکند تا آنکه از پوست کندن سیب فارغ شده سیب را چهار
حصه نموده به نظر که خواسته بود یک حصه را بر سر چاقو زده آن جوان دهان باز کرده
بدون سبب همین طور بر سر چاقو زده برد در دهان آن جوان که یکمرتبه آن جوان عطسه زده
چاقو فرو رفت و در حلقش رگی است در رستن آن گفته که آن رگ وصل است بدل و رگ حیات
که اگر آن رگ گسیخته شد فوراً آن شخص میمیرد و هلاک میشود چاقو آن رگ را گسیخت و آن جوان فوراً
شهقه زده جان از قالب تهی پرواز کرده بیرون رفت هرون مضطرب شده و با خود گفت الآن است
که حرف خط و خطاب ملتفت میشوند و مرا در زیر بار میکشند چاره ندید خیال کرد که از اطاق
بیرون بروم اگر مرا دیدند مطلب معلوم است که با من چه میکنند اگر نه دیدند که کسی سر میبرم بر بام قصر
شاید اسم فرخ حاضر باشد دو مرتبه مرا بسفر او معاودت دهد اگر مرغ سیمرغ که در جای بام قصر
گذشته خود را پنهان میکنم تا بعد ببینم چه میشود از اطاق بیرون آمد و آن مستحفظین مشغول
دختر اول کار تفتیش دیوار بند و ابدا او را ندیدند پنهان قصر را گرفت و بالا رفت دید جای
مرغ حاضر است خود را بپای مرغ را گرفت و مرغ پرواز نمود و شبانه روز دیگر او را در هوا برد
بعد از دو شبانه روز او را در جنگلی گذارد در بام قصر خودش پرواز کرد و رفت بیرون از بام
قصر زیرا آنکه دید صدای خوش و شیر از عیادت بلند است و مشغول بودند بعد از شنیدن زاری
از دیدار دخت و در زمین خود عیادت که بر او افتاد شروع کرد به ناله و شادی و [illegible]

آورده

گذشته پرسش حالش نمود گفت تفصیل را در از برای شما میگویم فرستاد علی و قضات
بغداد را حاضر کردند تفصیل حالش را من البدو الی الختم گفت آن وقت شروع بمذمت و
اظهار ندامت نمودند که دیگر منکر تقدیر الهی نیستم اراده و مشیت هر کسی قرار گرفته
بهانطور خواهد شد محال است که تقدیر او را تغییر پیدا کنند و لو تمام عالم ثبت بر شب یکدیگر
نشوانند تقدیر را دور کنند بر خلاف اراده و مشیت و خوات او حرکت نمایند بفعل الله
ما یشاء و یحکم ما یرید حکم حکم اوست و اراده اراده او خلیل خدا ابراهیم هفت
مرتبه کارد را بقوت بر گلوی فرزندش اسمعیل میکشید بریده نمیشود غضب میشود
کارد را بر زمین میزند میخورد بسنگ خار را شکافت خطاب خطاب آمد ابراهیم سیف الله
کارد بسنگ خارا چه سختی را شکافی و این گلوی نازک گل نازکتر فرزندم اسمعیل را نمیبرد
کارد گفت بقدرت الهی یعنی میتوانم بگویم الخلیل یأمرنی والجلیل ینهانی ای ابراهیم
تو مرا امر میکنی که ببرم خدا نهی میکند که نبر اگر تیغ عالم بجنبد رگی از جای نجنبد تا نخواهد
خدا اگر بنا خدا جام بریزد ورد خدا خواهد آنجا که کشتی بر دوش دوم محرم در حوالی کوفه
شکر و دعا گفتیم بخواب رفتند پیغمبر با روایات ابو الفضل را طلبید امر و رحلت نمود برادر ابو الفضل
زنان و جوانان بیدار مباد مبادا بیهوش شوند آهسته سخن بگویند بار آهسته زینب علیا مخدره زنان را در
کمال آرامی در خیمه ها و هوا دار را آهسته راه ببرند مرا الان و دشمن را بخواب کرده ام اینجا
[illegible] مبادا آنها از خواب بیدار شوند و بار الهی رفتن مخالفت شاید امشب از
جنگ و دشمنان خلاص شویم بیدار ابو الفضل امر فرمود تمام بارها را در کمال آرامی بستند زنان
و دختران را سوار نمودند هر زنی که شکر و منفعت بر شتر نشاندند و از خواب بیدار کردند از نیم شب تا فلک
تا طلوع صبح در آن بیابان حرکت کردند همینکه صبح شد هوا روشن گردید دیدند در جای خود هستند

رکیب شب از آنجا حرکت کرده بعد منزل لشکر خود در رقبه شط آن رو با جانب قریه چه با بر کرد چاه
نیست قضاء الهی با تدبیر با تقدیر خدا نیست زده هر چه اراده و میل و مشیت او است جان [illegible]
دو لشکر عثمانی [illegible] تا آنکه رسیدند بزمینی اسب حضرت در آنجا ایستاد هر چه آن اسب را زد حرکت
ننمود فرمود اسب دیگر آوردند سوار شد او هم قدم از قدم بر نداشت حتی و کب شد [illegible]
تا آنکه شش اسب عوض کردند هیچیک قدم را نگشودند فرمود کسی نام این زمین را میداند [illegible]
اسم این زمین با عوض میگویند غاضریه اش میگویند شط الفرات نینوا میگویند نینوا اش میگویند [illegible]
اسم دیگر هم دارد فقالوا اسمه کربلا قال انزلوا وحطوا رحالی ان فیها
ففی هذه یا قوم مقتلی ومصرعی وفی هذه یا قوم تهتک حرمتی وفی
هذه یا قوم تذبح نحورنا وفی هذه بالدم تخضب شیبتی وفی هذه
یا قوم تشتت شملنا وفی هذه حف العداة تحبسنی وفی هذه
راسی تشال علی القنا وفی هذه تسبی بناتی ونسوتی وفی هذه
تبقی الجسوم علی الثری وفی هذه تفنی رجالی واخوتی وفی هذه
الاطفال تذبح العداء وفی هذه یا قوم قبری ومحشری فرمود [illegible] فرود
اری این زمین همان زمینی است که باید در این زمین سر ما را از قفا جدا نمایند اینجا زمینی
که باید جوانان ما را در دم شمشیرها پاره پاره کنند بچه های ما را [illegible]
و دختران ما را اسیر و دستگیر کنند خیمه های ما را آتش زنند اموال ما را غارت نمایند بار بگشائید
همین منزل ما است تا بجهت زینب سلطان اندکی زمین است بار بگشائید که اینجا [illegible]
میشود [illegible] از قحط آب بار بگشائید که اینجا [illegible] رحلوا اصحاب [illegible]

تم المجلس الرابع — بسم الله الرحمن الرحیم — المجلس [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

کربلا حضرت شهید کربلا نزدیک شد کربلا نزدیک شد یعنی بلا نزدیک شد سینه اش افتاد
حضرت روان گشت از شرف غاضریه شد تا یا نینوا نزدیک شد تا تنگی کشد [illegible]
جد کن وعده قربانی راه خدا نزدیک شد تا به بزم ماتم سلطان مظلومان شوند مصطفی گریان
خدا صاحب عزا نزدیک شد تا [illegible] چاک چاک تا رود [illegible] نیزه ها
نزدیک شد تا [illegible] از هزاران [illegible] زخم بر زمین جسم شهید کربلا نزدیک شد تا که
از تیغ و خنجر شاه مظلومان حسینی با کام تشنه [illegible] از قفا نزدیک شد تا از غل افکنده اند
گردن زین العبا غلغل افتد در حرم کبریا نزدیک شد تا [illegible] زینب [illegible] قتلگاه
هم زبان گردد [illegible] نزدیک شد تا شود کلثوم بر جانب عریان سوار سر برهنه در میان اشقیا
نزدیک شد در [illegible] در کمال جسارت
[illegible] تا آنکه ترا [illegible] عبید الله
[illegible] فرمود والله لا اتبعک [illegible] الامر
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] الامور [illegible] دو هزار سوار همراه [illegible] منتظر نشسته
[illegible] تا آنکه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مصلحت [illegible]
[illegible] الان از همین جا حرکت کنیم [illegible]

شما بیائید یک راهی پیش بگیرید که نه راه مدینه باشد و نه راه کوفه میرویم تا آنکه شب بر روی شما
آید شما بهانه اینکه زنها و بچه همراه دارید قدری آهسته‌تر منزل بمنزل بیائید تا نیم شب وقتیکه لشکر
و عسکر خسته و در خواب شدند شما برخیزید و سوار شوید بطریقی که میل دارید بروید چون صبح شود خبر بلشکر
خفته قدری رسد تفحص شما بر بیاییم بعد بنزد ابن زیاد میرویم جواب ابن زیاد را این قسم میگوییم که
شب بود تاریک بعد لشکر همگی خسته بودند خواب بودند [illegible] حسین نیم شب برخاست و فرار
نمود حضرت راه [illegible] پیش بگیرد [illegible] حرکت فرموده آنچه نه لشکر حر [illegible] در عقب [illegible] تا آنکه شب بدر
دست آمده و حر با لشکرش در پی [illegible] فرمودند که حضرت [illegible] قدری دورتر از لشکر فرمودند
فلک وقت [illegible] تا آنکه نیم شب لشکر حر به دور خوابیدند آقا امر بحرکت نمود [illegible]
محملها را بستند و زنها را در محمل سوار نمودند از وقت حضرت [illegible] فرموده [illegible]
القطر [illegible] علی [illegible] میاد [illegible] که از راه بیراهه باخبر باشد طرماح پیش آمد
قربانت شوم من خوب عارف بر این راهها هستم فرموده مهار ناقه را خواهم زینب [illegible] بگیرد پیش
راهها بابا شما طرماح مهار ناقه را بجانب [illegible] و پیش افتاده [illegible] بزبان عرب [illegible]
[illegible] را راه میبرد نه از کثرت راه زیاد خسته میشود [illegible] معروف [illegible] که [illegible] از شنیدن
آن لحن [illegible] از روی شوق و ذوق به شتر حرکت میکنند حالا نیم شب هم بیابان
بیابان است تاریک [illegible] یک دشت زن و بچه هم خسته و دل شکسته و بیچاره و گرفتار [illegible]
از جهت ابن زیاد دشمنی را خواب کرده و برخاسته رو بفرار گذارده ترسان [illegible] که مبادا [illegible]
مطلع شوند و از عقب بیایند و در شب آنها را ملاقات کنند دیگر و چار [illegible] تصور کن
بجانشان چه میگذرد [illegible] که الان همین مجلس محضر شریف [illegible] بیابان کربلا فرض کنی
آن حالت پریشان آن زنها و بچه‌ها را در آن نیم شب میان آن بیابان تاریک همه شتر سوار [illegible]

حالت ترس و وحشت سوار شتر و در دنبال بنظر بیاور [illegible] مانند طرماح در این عالم
حرکت میکنند و [illegible] که طرماح مهار ناقه را بجانب راه [illegible] و در راه میرفت راه میبرد [illegible]
[illegible] طرماح خوانده از برای تو میخوانم نظر بیاور که [illegible] استماع [illegible] جایز است برخلاف [illegible]
[illegible] نشنیده [illegible] حرام [illegible] [illegible] در شرع [illegible]
طرماح همین طور مهار ناقه را بجانب راه [illegible] کشیده و [illegible] بذوق آنچه دارد زده بشوق به
شتر حرکت کنند و راه برود بلحن عرب [illegible] میکنند و میخواند یا ناقتی لا تذعری
من زجری وامضی بنا قبل طلوع الفجر بخیر فتیان وخیر سفر آل رسول الله
آل الفخر السادة البيض الوجوه الطاعنين بالرماح السمر يا مالك
النفع معا والضر ايد حسينا سيدي بالنصر [illegible]
اینها هم [illegible] همه که [illegible] شتر سوار نه اینها [illegible] [illegible]
[illegible] شما خواهش میکنم که قدری [illegible] [illegible]
[illegible] سفر غربت کاین قافله [illegible] دارد ای [illegible]
ای کعبه جانان [illegible] تعجیل کن [illegible] دارد [illegible]
[illegible] کاین [illegible] دارد [illegible] در صبح [illegible]
[illegible] دارد [illegible] زینب [illegible]
[illegible] دارد تمت المجلس [illegible] اقل المحررین [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

ذنوبي قطعت مني رجائي فما عذري غدا يوم الحساب اذا
نوديت قم للعرض فاقرأ وقد لاح الخطايا في الكتاب فكم شاب

بنادی علی الشباب وکم شیخ ینوح علی الشباب فیا حنان یا منان
عفوا نجد بالعفو فی یوم الحساب با موی سفید آمدم و موی سیاه [illegible]
کرده گناه از کرده و ناکرده خود منفعلم از کرده من بگذر و ناکرده مخواه درویشی با جامه
چرکینی به نزد پادشاهی آمد پادشاه از آمدن درویش روی در هم کشید یکی از ندیمان سلطان گفت
ای بی ادب نشنیده که با جامه کهنه و چرکین پیش پادشاه رفتن عیب است درویش مردی ظریف بود گفت
با جامه کهنه پیش پادشاه آمدن عیب نیست اما با تن کهنه و چرکین از پیش پادشاه رفتن عیب است
پادشاه از سخن درویش خوشش آمد و او را بخلعت [illegible] خرم گردانید خدایا بندگان بدر خانه تو آمدیم
از حضرت تو [illegible] اگر با جامهای آلوده بمعصیت بدر خانه تو آمدیم از ما عیب نیست [illegible] خلعت
با خلعت معصیت [illegible] گناه آلوده از در خانه تو برون برویم [illegible] اکرم [illegible]
میفرماید بل لمن اجاده اکثر من عشر [illegible] که هر یکی [illegible] ده [illegible]
من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ومن جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها اگر کسی حسنه [illegible] بمقتضای
واسع [illegible] یک حسنه ده حسنه در نامه عملش ثبت و ضبط میکنند و اگر [illegible] گناهی کند
معصیتی [illegible] فلا یجزی الا مثلها [illegible] یک معصیت در نامه عملش ثبت و ضبط میکنند [illegible]
لمن اجاده اکثر من عشرات [illegible] التائب من الذنب کمن لا ذنب له [illegible] توبه [illegible] معصیتی مثل [illegible]
اصلا [illegible] معصیت [illegible] ان الحسنات یذهبن السیئات [illegible]
[illegible] عقل تو بهتر [illegible]
[illegible] معصیتی [illegible] توبه کند و بازگشت [illegible]
لعلکم تفلحون [illegible] کفی بالتوبة الندم اصل توبه بمعنی بازگشتن و رجوع نمودن است
میفرماید [illegible] کفایت میکند که شخص معصیت کار [illegible] بگوید [illegible]

[illegible] از آن عمل قبیح
[illegible] سلام الله علیه [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] امک باحق [illegible]
[illegible] آن اکر [illegible]
[illegible] تا زمان
شاه اسمعیل که یکی از سلاطین صفویه است [illegible] اختلاف شده میان علماء
بعضی گفته‌اند [illegible] رسیده و توبه اش قبول گردیده و الآن در اعلا درجات
بهشت متنعم است [illegible] بعضی دیگر گفته‌اند [illegible] و محقق [illegible]
زمان [illegible] ولی [illegible] توبه اش [illegible] صحیح نیست شاه اسمعیل اجماعیت
[illegible]
[illegible] قبول شده و الا [illegible]
قبر جناب حر [illegible] از آن حضرت [illegible] آن
[illegible] خوابیده
[illegible] روز عاشورا [illegible] ریش اقدس
در [illegible] مبارک [illegible] دستمالی که سید الشهدا روز عاشورا بر سر مبارک [illegible] تغییری
و در آن هیکل شریف [illegible] رسید شاه اسمعیل [illegible] آن دستمال را
[illegible] در وقت جنگ با اعدا فتح کند و ظفر یابد [illegible] گشود
[illegible] دستمال [illegible] دستمال [illegible] بست خونش

بنیاد جهان در کمال خوبی راست خونش بند آمد بر خاک که از قبر بیرون آید صدای
رسیدات ه اسمعیل خطا کردی از اثر روزش ه اسمعیل خطا مشهور و معروف شد ... واقعا
این اول جان نثار سید الشهدا در روز عاشورا که مصطفی توبه کرد که دستور العمل گنهکاران
توبه کنندگان عالم هستند صبح عاشورا شد بعد از آنکه سید الشهدا علیه السلام ...
هیکلی بود سوار شد و آمد مقابل ابن زیاد لشکر الخطبه را در کمال فصاحت و بلاغت ادا
نمود و در آن آخر بیانات ... مردم ... نشنیدند ... خواندیم
امام حر ... گفت که حسین اول شهید کرد حسین فورا از میان لشکر فریاد بر آورد بلی والله
یا ابن رسول نحن کتبناک ونحن الذین اقدمناک ... نوشتیم
یا ابن ... گفت ... سعد یا ابن ... انت مقاتل هذا
الرجل ... امروز با حسین جنگ میکنی گفت ... جنگی کنم که
... از بدنها جدا شود ... روز قیامت
... گفت اگر امر با من بود ... حسین ...
... قبول نمیکنند ...
و با حسین جنگ نمیکنم لیکن حکم امیر ... قبول نمیکنند
برگشت ... و لا علی غضب الجبار و ...
نه طاقت غضب الهی و تاب آتش دوزخ ندارم ... الی الحسین ... بیا برویم
... از صورت
... که یکی از
... بیا ...
... سوال ... از
... آنچه ...

... گفت ... چه حالیست که ... می‌بینم
لیکن امروز ... بهشت و جهنم ... را ... گفت ... تاخت
بسمت اردوی ... حسینی ... مصیبت ... بعثش کردند
چهار نفر ... اردوی حسینی آوردند ... رسیدند
... پیاده شد ... بر دست ... از ... آوردند
... گفت ... اللهم الیک انیب
فتب علی فقد ارعبت قلوب اولیائک واولاد نبیک گفت
خدایا تو ... اولاد پیغمبر ترا ... حالا نادم و پشیمانم توبه کردم
... آمدم ... صورت ... خاک ... میکند ... آمده
... التوبه التوبه یا ابن رسول الله ... خدمت حضرت
... در طلب حضرت ... از حیا سر بلند نمیکند ... ارفع
رأسك یا شیخ سر بلند کن الحر عرض کرد ... کیف ارفع رأسی
وانا صاحبک الذی حبستک عن الرجوع ... سر بلند کنم ... الکریم
سر راه بر تو گرفتم شما را ... بلا ... مبتلا کردم ... جان
... حسین ... جان ... ابن ... یا ابن ...
حالا نادم و پشیمانم توبه کردم فهل لی من توبة ... قبول ...
یتوب الله علیک ... لطف ... اهل بیت
... از گناه ... خدا ... توبه ترا قبول ... میدان ...
... رسید ... از

در معرض هلاکت بیندازند صبر کن تا دیگران بر تو سبقت کنند مگر تنها انگار از حشمت
جاریه گفت آقا مرا تو سیمای اهل کوفه نمیبینی که جان عزیز ترا در معرض هلاکت اندازند انما احسنه
آمرا بر در اهل و عیالت نتیجه نه حسینی جان جز از اول کسی بینم که بر تو حسابت
کردم سفید دلیم در عوض اول کسی باشم که جان در راهت بدهیم فرمود فاصنع ما بدا لک
ما بدا لک برو که ما هم از عقب تو آییم رسید اول رو به پسر سعد لعین نشد
علی اعداء الله نور دیده حمله کن بر دشمنان خدا یاریده راه پاک طینت به حمله بحار
نمود و جمعی را بجای انداخت و از پا در آمد آنوقت خودش وارد میدان شد فریاد
بر آورد و گفت یا اهل الکوفة لامکم الهبل والعبر ادعوتم هذا العبد
الصالح حتی اذا اتیکم اسلمتموه و زعمتم انکم قاتلوا انفسکم دونه
ثم عدوتم علیه لتقتلوه امسکتم بنفسه و اخذتم بکلکله و
احطتم به من کل جانب لتمنعوه التوجه الی بلاد الله العریضة
فصار کالاسیر فی ایدیکم لا یملک لنفسه نفعا ولا ضرا و
حلأتموه ونسائه و صبیته عن ماء الفرات الجاری تشربه الیهود
والنصاری والمجوس و تمرغ فیه خنازیر السواد و کلابهم و
ها هم اولاد الرسول قد صرعهم العطش لا سقاکم الله یوم الظماء
وارثها مردم بیشرم ابر منعو خوانند به او را با تیر دیار آورد به حمل که آمده
سر راهش گرفته اید منتظر بودید هیچ کس بر روی آب فرات که یهود و مجوس و نصاری
بلکم تمام و خنازیر صحرا حتی سگ و درندگان بیابان از او سیراب بودند اهل و عیالش
تشنه اید و شمشیر ابرار کشتند کشته این مبارز طلبید پسر سعد اشاره کرد صفوان

ابن حنظله

ابن حنظله که از شجاعان عرب بود بیرون آمد گفت بیرون مقابل مرا اول نصیحتی
کن اگر قبول کرد بکشش آن صفوان اسبش را راند در میدان گفت ای اعرابی از عقل
تو بعید است که دست از دین پیغمبر برداری و با حسین آن فرمود ای احمق عاقل که پیغمبر را
میکشد ار دو دین پیغمبر را آزاده را میکشید ای مطلب از حضرت هم میداند ملکی جهت دنیا
ترا برای وا داشته که ... انکار کنی از اولاد از تار در غضب شد نیزه و النهیبه قرار در نیزه انداخت
رو نمود و با سنان نیزه صفوان را از پشت زین بلند کرد و بقسمی که لشکر طرفین دیدند
بعد از آن صفوان بقوت بر زمینش کوبید که تمام عظم الا انکسر تمام استخوانهایش
شکست و بجهنم واصل شد سه برادر داشت هر سه یکمرتبه بر حر حمله کردند حر برادر
حمله کرد که ... و از خانه زین بلندش کرد و بر زمینش زد که گردنش شکست و
بجهنم واصل دیگر را شمشیر بر فرق که تا سینه اش شکافت و ... حضرت شتمی فرار کرد حر
از عقبش تا رسید و ... بر پشتش فرو برد که سنان نیزه از سینه اش
بدر آمد انا سب ... و ... واصل شد حمله کرد بر بقیه لشکر ... نیزه میکشید و
بر روی میدان رفت از دور نعره میکشید انی انا الحر و ماوی الضیف اضرب فی
اعناقکم بالسیف عن خیر حل من بارض الخیف اضربکم ولا اری
من حیف سواره و پیاده را بر روی هم ریخت صفها را بهم پیچید و لشکر را متفرق ساخت
طالبی اسبش را پی کردند پیاده ماند و به اعشار و کشیده با پای پیاده از هر طرف میدوید
و لشکر را بر روی هم میریزد و نعره میکشید ان تعقروا بی فانا ابن الحر اشجع من
ذی لبد هزبر و لست بالجبان عند الکر لکننی الوقاف
عند الفر سید الشهدا اشاره با سپاه یکبر شمشیر رسانند فرار

جنگ کرد و بر اسب سوار شد و حرکت که رو بمیدان آورد لشکر مثل مور و ملخ از دم شمشیرش فرار
میکردند و در حالت که مثل برگ خزان از دم شمشیرش میریخت و رجز میخواند البیت
لا اقتل حتی اقتلا اضربکم بالسیف ضربا معضلا لا عاجزا عنکم
ولا مبتلا احمی الحسین الماجد المؤملا آنقدر جنگ کرد تا اکثر جماعتی
از شجاعان و دلیران و ابطال عرب بدرک فرستاد و ضعف بر او مستولی شد و دستهایش از کار
افتاد خواست بخیمه برگردد صدائی بگوشش رسید یا اخی الی این تذهب بکجا میروی مرا تنها
میگذاری منتظر ندای بعد ... در حرکت آمد و بر سید امر کرد و دوش از تشنه و بگو نمیدانم چه شد که از شمشیر
از اسب بروی زمین افتاد و زبان برآورد یا عبداللّه ادرکنی بفریادم برس آن حضرت بر جسد
اکبر سنیای دار رسیدن آقا برادر رکب رسید و سر او را از خاک برداشت بدامن گرفت و دست
مرحمت بر سر و صورتش کشید فرمود انت حی کاسمک اما انت ترا آزادی دنیا چه باور است
نامت نهاده و در بیعه گشوده سبقت از ضدیت عنی آن اثر برای شیر فرمود
خدا در سوی آن اقرای با بر کرفتی را براهیم رو فرزند برهنه که کسی خیمه برگشتی را
نگاهش بصفه مبارک دست بجیب اقدس برده دستمال برون آورده بر آن
زخم را بست نمیدانم چرا ابوالفضل علامه نیست علمم فریاد کرد و صورتش بصورتش گذارد و بعد
مرتبه از این پرده بیرون کشید ولو بعد علی الدنیا بعدک العفا تم فرداست
امام است عقب سرش مرات هیچ فرات مرا علمدار علمکش بر ابوالفضل کافی است
از هر جا با خبر بیا اند چرا از قبیله بنی ریاحی است و قبیله بنی ریاحی مسلمانان در لشکر یزید
ما خبر ندارند که نسبت به سید الشهدا جسارت کنند میدانند این دستمال چه
قدر نیت است تا قیام قیامت اما سر جانشین علم دار نیست چرا نیست زیرا که

مسلمین

میدان است این سر بابیه چهل منزل مقابل کجاوه ... و دوش لیلا بالای نیزه نصب شد عمر سعد اشقیا
پرسید امر کرد تمام لشکر اسبها را بر ابدان شهدا بتازند که قبیله بنی ریاحی و بنی اسد
و هم قبیله اکثیره نگفتند ما نمیزنیم ما اسبهای خود را نمیتوانیم که با سم اسب تاخت فرزندان کربلا
نگذاریم پرسید چه فقیر شوند از نعش که سید الشهدا گرفته و بردند در همین محلی که
الان قبر نعش است بخاک سپردند قربان غربیت ابی عبداللّه که یکنفر پیدا نشد
بگوید مردم حسین پیغمبر است حالا که دفنش نمیکنید بگذارید اسبها بر بدنش پای
بدنش نتازید و انا السبط الذی من غیر جرم قتلونی وبجرد الخیل بعد القتل عمدا سحقونی

بسم الله الرحمن الرحیم

حرمش

پس بوجود حقیقة الشهداء ابو عبداللّه علیه السلام زمانی که از مکه معظمه بر کوفه حرکت کرد جمعیت زیادی در بطحا دید
حرکت کردند بگمان اینکه آن حضرت سید و در کوفه بریاست و سلطنت میکند هر کدام از
آنها بخیال صاحب مال و طلا میشوند و در این بین سالم که میرسید هر که میرسید بهمین خیال
خام ملحق بدستگاه اقدس میشد تا نزدیک کوفه چندین هزار نفر جمعیت در خدمتش جمع
این جمعیت ... خدمت حضرت بودند تا آنکه خبر شهادت مسلم ابن عقیل رسید
از وقت پراکنده شدند که متفرق گردیدند و بعضی بطمع خام خدمت حضرت آمدند
خبر ندیدم زیاده از هفتاد و دو هزار نفر جمعیت خدمت حضرت بزمین کربلا وارد شدند
بیشتر خوف کشته شدن کار در کربلا و علیها بار بیعت شده بودند خدمت حضرت تا شب
عاشورا و وقتیکه آن حضرت خطبه خواندند فرمودند مردم آگاه باشید و بدانید که فردا هر کسی
در این زمین همراه من باشد کشته خواهد شد من بیعت خود را از گردن شما برداشتم این
قوم هیچ مطلبی جز کشتن من ندارند حالا شب است تاریک است آنکه راه گم کرده هر کسی

دنیا بودند

بعد

هر کس میخواهد بر چیزی در پی کار خویش برود بعد از شنیدن این حرف که بگیم طالب دنیا بودند
از برای طلب دنیا جهد و جهد میکردند رفتند ولی آنها نیکه اسامی ایشان در لوح محفوظ
در زمره شهداء و صدیقین ثبت و ضبط شده و از ازلی بودند و یاران
با صدق و صفا بودند مانند شهدا برخواستند اهل رجال نثار کردند یا ابن رسول الله
و الله لا نفارقک آقا بخدا قسم تا زنده ایم دست از تو بر نمیداریم خبر ثبات
قدم و قوت ایمان و یقین کامل آنها معلوم شد آن وقت منازل و مقامات خود را
در بهشت با ایشان نشان داد فرمود ارفعوا رؤسکم سر بلند کنید مقامات و
منازل خود را ببینید فجعلوا ینظرون الی مواضعهم و منازلهم فی
الجنة سر بلند کردند منازل و قصور و غلمان و حور و تخت زبرجد و استبرق و
حریر و تسنیم و سلسبیل و کوثر و زنجبیل و عیون و انهار و فواکه و اشجار خود را دیدند
و هو یقول لهم هذا منزلک یا فلان و هذا قصرک یا فلان و هذا
زوجتک یا فلان و میفرمود ای جوان این قصر تو است بعد بگو مسکنت این قصر
منزل تو است یک یک میفرمود ای سرور و الا اینها تو است این بود که بعد از دیدن
مقامات در شب عاشورا خواب نکردند آرام نگرفتند یا تکبیر یا تحمید و تهلیل میکردند
و شوق میکردند منتظر این بودند که کی شفق صبح گردد و جان قربان پیغمبر
کنند با آن مقامات عالیه خود برسند روز عاشورا که شد در رفتن میدان بر یکدیگر
پیشدستی میکردند یکی میگفت من اول میروم کشته شوم دیگری میگفت
من اول جانم قربان آقایم کنم مادرها جوانها را ترغیب بجنگ میکردند و به تیغ
و شمشیر کمر جوانان شان می بستند و آنها را برای جان نثار پیغمبر میفرستادند

فرزند مسلم ابن عقیل

فرزند مسلم ابن عقیل که این طفل است کوچک است بعد از شهادت مسلم مادرش آمد و این طفل را گرفت
و بوسید و شمشیر بر کمرش بست و کفنش نمود و بعد رفت و بود و جانش قربان پیغمبر کن و در روز قیامت
مرا پیش زهرا رو سفید نما و باز درجات و مقامات عالیه بهشت برسان این طفل شمشیر بر کمرش
بسته از خیمه بیرون آمد رو بجانب میدان روانه گردید که آقا یکمرتبه ملتفت شد فرمود این
طفل یتیم مادرش و پدرش در راه ما کشته شده است شاید مادرش بیجان نشود طفلش را پس بیاورید
آن طفل برگشت و گفت آقا جان این حرف چه قدر است که مادرم این شمشیر را بر کمرم بسته و مرا از برای
نثار تو بجانب میدان روانه نموده و این حرف و روانه شد بجانب میدان چیزی
نگذشت که سر بریده این طفل را انداختند بطرف اردوی حسینی مادرش سر را
برداشت و بوسید احسنت احسنت یا نور دیده مرا نزد زهرا رو سفید نمودی سر را
انداخت بار دیگر بسمت عمر سعد و نوشت سر او بدن را فرستاد و آقا از دیدن او را بخیمه باز دادی
برگردانید و معلوم است داغ جوان بر پیر کی شکل است ای مادر نتوانست طاقت بیاورد داغ
جوان را در این آدمیم از خیمه بیرون آورد نمیدانم چه شد وقتی علی اکبر کشته بود و کرم مناجات
با من داد یوسف علی یعقوب و با من داد اسمعیل علی هاجر اللهم
ادرک علی ولدی که یکمرتبه شنید آقا گفت برادر را بدر خیمه آورد از خیمه بیرون
گویا از شکاف خیمه چشمش به آن کلیها غرقه بخون افتاد قوت از زانو رفت
آقا گفته علی را بر در خیمه دار الحرب در برکت خیمه زینها بچه حالت عمه زینب افتاد
محاسن از خون فرق او خضاب شده یک کیفیتی بود که آمد این را گرفت یا ابه
مالی اراک تنعی بنفسک و لم یعرفک ابن اخی علی الاکبر
بابا من به ترک لبت روح از بدنت پرواز کند حالت منقلب است در گشت پرید

قربت حنیفه را در علم علا چه شد فرسید بقتیر فقتلوه اللئام ز دین را درت
علا الکشته و اخی را بر دم کما شته بکمرتبه نام سکینه بلند شد و اخاه و افرد
عبناه و اغمه فواهاه و فرادل دار دوده امر بعبیر شی نوع فریه با کلمند
انقی الله و استعمل الصبر زد بیه نام کی مرغ منام بر اینه فغ کنم الملی

بسم الله الرحمن الرحیم

بعینه همراه این دعا را بنا بید اورش کرد اللهم اجعل عواقب امورنا خیرا بهتر چیزی که باز
برای شخص عاقبت خوب است بزرگتر چیز نزد اهل معرفت از نره فاتحه بود و بیشتر از عاقبت کار میترسند
که مبادا شیطان در دم آخر ایمان من را برباید ملاحظه کن سعادت چه کارها میکند و عاقبت
خوب کار را کجا میکشاند شقاوت بچه اندازه طغیان میکند و بدبختی به چه نوع گفت گریبان گیر میشود عاقبت
که مثل پسر پیغمبر حسین ابن علی در قصر بنی مقاتل سفر بسته بر حر و عبید الله ابن حر جعفی که دزد و
قطاع الطریق بود اورا دعوت میکند بسیار خوش اشتیاق میکند پسر پیغمبر نفس مقدس خود
بجز ای سرور نیکبختی میکند وعده شفاعت در قیامت با و میدهد از بی سعادت شقاوتی
بقی طغیان میفزاید بدبختی باندازه نحسی که پیا نزع نمیکند مراحاگا عمر قرار جواب میدهد که ... مراحاگا
ملکه بخشی مسکوید که دل پسر پیغمبر میکند بقی که بی اختیار بکمرتبه اشک از چشم های آن آقا جاری
میشود بر میخیزد و از خیمه اش بیرون میاید اما از این طرف ملاحظه کن که سعادت چه اندازه
ترقی میفزاید ... و عاقبت خوب ... درجه با چه اندازه بلند میکند جائی که نوری است
در تربت عمر ابن کعب ... متصل صد ... رسید اینکه از اسلام و بیخبر از دین و آئین
سیاه سینه شقی نشسته کارش بجائی میرسد و سعادتش کار میکند که یکمرتبه با علا درجات و مقامات
میکشاند منزل تعلیمه پسر پیغمبر دو که بعد از نصب خیام و جعه اقدس اعلیحضرت حسینی قدری

در میان خیمه نشست و بعد از لحظه بیرون آمد خیمه از دور منظر آمد نشی رسید پرسید این خیمه از
از کیست که از دور نمایان است گفتند جوانی است نصرانی خیمه از اوست نیزه بلندی
در دست مقدس گرفت و با آن جانب میل نمود همینکه بر در آن خیمه رسید زنی با دیه در
میان خیمه نشسته ز سیمای نورانی صاحب این خیمه چیست عرض کرد الحمد وهب ...
جوانی است نصرانی فعلا گرسنه است بشکار رفته بوقتیکه از شکار مراجعت کرد
او را بفرست در آن خیمه که اند و نمایان نیزه را میل دارم او را ملاقات کنم
بعد از آن نیزه که در دست مقدسش بود بدر آن خیمه بزمین فرو برده فوارۀ از
برکت و معجز اقدس حسینی چشمه آب خوشگوار در زیر آن خیمه ظاهر شد و برگشت بخیام
اقدس ... چون وهب از شکار مراجعت کرد و چشمی بالای چشمه آب افتاد ...
به نزد مادرش آمد و گفت مادر این چشمه آب از کجا است که بر در این خیمه ظاهر شده
مادرش تفصیل را برایش گفت فورا گرفت بجناب حضور مبارک حسینی گردید چشمش
که بر جمال بیمثال آن افتاد نور اسلام در دلش تابید آن گرویده و بشرف اسلام مشرف شد
مادرش و زنش هم بشان متابعت کردند بشرف اسلام مشرف شدند از آنجا با زردی
با اردوی حسینی ملحق گردید نداشت تا با سعادت جواه خوشی عاقبت جدید الاسلام خدمت
حضرت بود تا انکه رسیده بزمین کربلا صبح شنیدم عاشورا که شد تا ...
روز که لباس دامادی پوشیده بود مادرش آمد و گفت وهب چرا آسوده نشسته
برا از علی فرزند پیغمبر این صحرا غریب مانده فخر عرب وهب بر پا خیز جان
جان سعادت قربانش شد و همه قربان گلستان فاطمه بار رحیل بسته جوانان فاطمه
و حرم ... زدنیا نه بسته پیشی از قیامت و فارغ نشسته جاهلیت

تحفهٔ کمتر به رضوان گذشت   آسان از این دوست رضا میتوان گذشت   رو کرد به ما
ز دین نفس را گذشته‌ام   عقبی خریده‌ام و ز دنیا گذشته‌ام   سرو قد تو با علی اکبر ارآید
با نوجوانی ... یا بنی قم فاحضر ابن بنت رسول الله زود برسید زود [illegible]
جانت قربان پسر ... بجای تو امروز نوبت در راه حسین ... ملالت نمیکنم
وهب ... از جای برخاست رخصت زوجه اش را وداع کند که مادرش از عقب فریاد
برآورده وهب ... زنان ناقص عقلند ... وهب گفت مادر بخدا
قسم چنان ... در میدان ... در مقام ... روز دوم ...
داد ... مرخص فرمود حضرت رخصت گرفت که بمیدان رود نگریست زوجه اش از عقب ...
گرفت گفت وهب ... خود رسید ... حاجتی دارم روز قیامت
مرا ... ازرق ... با فاطمه ... دارم او
که مرا بعنوان کنیز ... زینب ... زن ... زینب ...
عزت مادر زینب ... فرزندان ... زینب ... سوار ...
... بمیدان ... بخاک هلاک انداخت ...
برگشت به نزد مادر ... او ضیغ عنی گفت مادر از تو راضی نشدم فقال یا بنی
ما رضیت حتی تقتل بین یدی الحسین گفت از تو راضی نمیشوم و شیر را حلال
نمیکنم ... سر ترا در راه حسین ... رضا ... داده ام
... از تو راضی نیستم ... فریاد برآورده وهب ...
بخدا قسم ... مصیبت گرفتاری ... دو مرتبه برگشت بمیدان ...
حمله میکند ... و دلیران ... را از روی زمین میربایند

و بر زمین میزند ... رهنگ کرد ... از شکست ... از نیام کشیده ... میکند
و بر ... میانداز ... که مثل برگ خزان از درخت ... میریزد و ... مستقل
از خیمه بیرون ... از عقب بجنگ میکنند تا ...
و وا ... هلاک انداخت پس سعد ... برآورده ...
هر لشکر ... عاقبت آمد ... دور شد ... رسید ...
ناتمش ... دست ... از ... جدا ... دست چپش را قطع کردند
دست ... از بدن جدا شد ... ای دست دیگر ...
قربانی ... دست ... همیشه ... امیرالمؤمنین
و فاطمه ... دستهای ... شب ... ساربان ... قطع ...
از بدن جدا ... وهب ... طریق ... سر ...
جدا کردند ... حسینی انداختند مادرش ... فرزند ... از سر ...
فرزند ... بر سینه ... از تو راضی شدم ...
انداخت ... بر سینه ... فریاد برآورد
ما سری که در راه خدا دادیم ... روز ... از بدن جدا ...
که ... سلام الله علیهم ...
همیشه ... و گلاب ... جان ...
برداشته ... از بدن جدا ... زوجه اش ... بدن شوهر را
در بغل ... خون ... عمر ...
از ... بیرون ... مادر وهب ... پریشان شد اخذت عمود

من الفسطاط وحملت على القوم وقتلت رجلين رب بدعم
هم را برداشت وحمله کرد بر لشکر و دو نفر را بدرک فرستاد آن عقیقت بشر فریاد آورد
یا امه الله ارجعی الی الفسطاط فان الجهاد مرفوع عن النساء
از زنان دور کرد بجهت آنکه از سنیه الله جهاد بر زنان حرام است فر بار کشت خدمت حضرت هم فرمود
تو بر خود مکرر قربانت خیلی حضرت سیدالشهدا حکیم اکثر با درم واغ جوان دیدم ام اکبر واغ
جوان القدر گشت ای بی خدا بدادرا لیلا رسید وقتیکه از شهادت ضمیم نگاه کرده
جون قطره قطره از کالمها برداشت میریزد دعت الحلبی از بنف
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم
یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر وانثی وجعلناکم شعوبا
وقبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم سفرم ای گروه مردمان
شما را آفریدیم از یک زن واز یک مرد یعنی آدم و حوا همه با یکدیگر برابر نید
در اصل ونسب بر هم مباهات نکنید و گردانیدیم شما را شعبه شعبه و قبیله قبیله تا آنکه
بواسطه آن شعبه و قبیله خود شناخته شوید واز هم ممتاز گردید نه آنکه بسبب آن قبیله و طایفه
خود بر یکدیگر افتخار نمائید بدرستیکه گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست این
مطلب واضح و مبرهن است نبی شریف تر و نژاد بالاتر از پیغمبر ما دیگر نیست
که پسر نوح را با بودن حسب و نسب او را از ورطه هلاکت دنیا و آخرت نجات نشد
نداد همین طور جعفر کذاب فرزند بلا واسطه امام علیه السلام بود بواسطه حسب
ونسب فایده ولد از دار عقبی بهره و نوشی کشت انکه گفت لعمرک
ما الانسان الا بدینه فلا تترک التقوی اتکالا علی النسب

لقد رفع

لقد رفع الاسلام سلمان فارس وقد وضع الشرک شریف
ابا لهب کما انما خلقت النار لمن عصی الله ولو کان سیدا قرشیا
والجنة لمن اطاع الله ولو کان عبدا حبشیا سفرم یعنی حضرت فرمود
آتش جهنم خلق کرده اند برای کسیکه معصیت رنا فرمانی کند اگرچه آنکس سید قرشی
باشد وبهشت را آفریده اند برای کسیکه عبادت واطاعت کند اگرچه آنکس غلام
حبشی باشد حضرت امر ثبت تعالی بغیرو سیاهی چهره نمی نگرد که ان الله لا ینظر الی
صورکم لا الی صورکم یوم ینفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ
قیامت حسب و نسب از پیش نمیرود اصل عبادت و پرهیزکاری است
مردم از کسانی که تقوی طلب کنند خاصه سفید جامه وخاصه سیاه باشی چون
غلامهای حبشی که روی شان سیاه بود ولی بواسطه عبادت واطاعت وجان
فدا کردن دوستان خدا بمقامات و مراتب عالیه رسیدند و در مردان
مثل با طفل سفید کردید و فردای قیامت گروه گروه از مردم عاصی بشفاعت
انها از آتش جهنم نجات خواهند یافت یکی از انها جون غلام آزاد کرده ابوذر است
که روز عاشورا جان خود قربان پیغمبر زاده کرد غلام که این خواجم هزار آزاد کرد غلام
که این درس عشق را استاد از خدمت حضرت دستها ادب بسینه گرفت حرف کرد
یابن رسول الله ائذن لی فی الجهاد اعلی الله آقا اذن بده بروم جانم
قربانت کنم فرصت تمام صحبت کردم و سیچم از کردن تو بر داشتم هرجا که خواهی برو
فانما تبعتنا طلبا للعافیة فلا تبتلی بطریقتنا اگر تو در این سفر بی
همراه آمدی امید داشتی که از پرتو خدا بهره ور شوی هر جا خواهی برو حال من که ... گشته

حکایت کشتن و کشته شدن اسلم از مروت دور است که تر از بابی نزده دعوی
سیلاستبلاشور عرض کرد سیدی انا فی الرخاء الحس قصاعکم و فی الشدة
اخذلکم آقا من در روز رفاهیت و آسودگی کاسه لیسی در خانه تو کرده باشم امروز
که روز درماندگی است ترا تنها بگذارم میان چرا این غلامت را اذن جهاد بازی نمیدهی
برای اینست که رویم سیاه است و بویم بد است و حسبم پست است ولی آقا نخواهم دست
از تو برندارم تا اینکه این خون کنندی خود را داخل خون طیب و طاهر شما کنم و حسبم را
شرف سبحانی رویم سفید و بویم نیکو گردان و داخل بهشت شوم فرمود حال که میل داری
برو امید است که خدا ترا جزای خیر دهد فوراً با شمشیر برهنه وارد میدان شد از هر طرف
حمله کند و میزند و میکشد و برده هم میان از دانه رجنگ کرد تا اینکه جمعی را به درک
فرستاد و دیگر میدان چه شد که یکمرتبه از اسب برون زمین آمد ناله الی علیه ابا عبد الله
ادرکنی آقا بفریادم برس سید الشهداء تعجیل رسید و سرش از خاک برداشت به دامن
گرفت و دعا در باره اش کرد اللهم بیض وجهه و طیب ریحه واحشره
مع الابرار خدایا تو این غلام را رویش سفید و بویش نیکو گردان و او را با حضرت
پیغمبر محشور کن بعد از کشته شدن غلام [illegible] که بوی مشک و عبیر از خون و بدن [illegible]
فرمود امام باقر بعد از ده شبانه روز که آمدند بدن این غلام را دفن کنند دیدند [illegible]
مانند نقره خام سفید شده و مثل ماه شب چهارده میدرخشید آقا بنفس مقدس خود
کشته این غلام را آورد به خیمه دار الحرب چنانچه با تمام شهدا همین معامله را فرموده بودند.
که از اسب برون زمین آمد بر سر رسید و به دست مبارک بدن او را به خیمه دار الحرب
برد [illegible] کشته [illegible] ساله جوان را که خودش بر نداشت [illegible] از جوانها تنها [illegible]

کشته جوان

کشته جوان [illegible] را بر داشته اگر چه سنی نداشته جهت اینکه آقا خودش کشته علی را برنداشت
برای اینکه دیگر قوت کمر نداشت ولی من هر چه فکر میکنم این حرفرا نمیفهمم جهت اینکه
برنداشت شتر انست چا فقطعوه بسیوفهم اربا اربا

بسم الله الرحمن الرحیم

فرمود انی لا اعلم اصحابا اوفی ولا خیرا من اصحابی [illegible]
ترا ای خدا [illegible] میدانم همین طور بعد اتفاق [illegible] داده جان نثاری [illegible]
عقلها [illegible] علاوه [illegible] مقام و مرتبه [illegible] امام در باره ایشان
سفر [illegible] بابی انتم و امی [illegible] طبتم و طابت الارض
التی فیها دفنتم [illegible] از زمینی که [illegible] در آن زمین دفن شده [illegible]
زیارت [illegible] السلام علی ابیضکم و علی اسودکم سلام [illegible] سفیدها
سلام [illegible] سیاهها [illegible] مقام مقام بزرگی است امام بی جهت در باره کسی [illegible]
او [illegible] چه کرده اند و چه مقامی دارند یکی از آن سیاهها که مقام و مرتبه اش
[illegible] است که امام او را زیارت میکند و [illegible] سفرها [illegible]
و [illegible] زمینی که [illegible] آن زمین دفن [illegible] غلامی است که سید الشهداء او را [illegible]
[illegible] جان نثاری [illegible] و کان فی کتاب و قاریا
للقرآن ولی این غلام ترک است قاری قرآن است قائم اللیل است [illegible] قرار دارد
عرض کرد سیدی نفسی لنفسک الفداء آقا [illegible] جانبازی [illegible]
فرمود [illegible] زین العابدین بخشیده ام [illegible] غلام بخیمه بیمار [illegible]
با [illegible] پای چهار [illegible] اول [illegible] شروع کرد [illegible]

بار میدان جنگ با یزید حضرت از روی ... کرد فرمود غلام چرا چنین میکنی
عرض کرد آقا رخصت خدمت پدرت اذن جهاد خواستم امر را بشما حواله فرمود اذن ده برا
جان قربانت عرض با بابت ... فرمود منهم ترا در راه خدا آزاد کردم ... میدان و
با خیال خود دو مرتبه برگشت خدمت حضرت اجازه میدان گرفت برای وداع
... خواتین عصمت و طهارت ... غلام ... برای
جان نثاری میرود اگر تقصیر از من بروز کرده حلال نمائید یکمرتبه صدای ...
شیون از مخدرات حرم بلند که ای غلام ... حلالت باد غلام روانه میدان شد
صدا زد میدان ... جان ... پرده خیمه را بالا کن و ... اکبر ...
میخواهم جنگ کردن غلامم را تماشا کن زینب پیش آمد ... چهار ...
طرف غلام از هر طرف حمله میکند و ... و میکشد و ... میاندازد و میدان ...
تماشا میکنند و از روی شوق آفرین ... بعد از آن ... شد که یکمرتبه غلام
~~اسب ... آمد ...~~
بتعجیل رسید ... از خاک ... فبکی الحسین علیه السلم
ووضع خده علی خده ...
... از ... فرق ...
... وجعل یمسح الدم عن ثنایاه ...
... و وضع خده علی خده و نادی
یا علی صوته ولدی علی علی الدنیا بعدک العفا ... [illegible]

[illegible]

٣٦

بسم الله الرحمن الرحيم
لما بلغت رسل أهل الكوفة إلى الغاية وتجاوزت صحف ذوي
الكوفة النهاية دعى الحسين ابن عمه مسلم ابن عقيل وكان المسلم
مبرزا من بني أبي طالب بالشجاعة والسخاوة ومميزا ...
العلم وقوة العقل وحسن التدبير وأرسله إلى الكوفة
ليأخذ البيعة عليهم بعد از آنکه دوازده هزار نامه از اهل کوفه از برای
... سید الشهدا ...
مسلم ابن عقیل را بجانب کوفه فرستاد که بیعت بگیرد از اهل کوفه و کتب
إليهم بسم الله الرحمن الرحيم من الحسين ابن علي ابن أبي طالب
إلى الملأ من المؤمنين والمسلمين أما بعد فإن هانيا وسعيدا
قدما إلي بكتبكم وكانا آخر من قدم علي من رسلكم وقد فهمت
كل الذي قصصتم وذكرتم ومقالة جلكم أنه ليس علينا
إمام فأقبل لعل الله يجمعنا بك على الحق والهدى
... نامه اهل کوفه ... هانی ... سعید ...
... مقصود ...
... مقصود ... وأنا باعث إليكم
أخي وابن عمي وثقتي من أهل بيتي مسلم ابن عقيل
برادر و پسر عمو ... از اهل بیت ... مسلم ابن عقیل را فرستادم
بسوی شما فإن كتب إلي أنه قد اجتمع رأي ملائكم وأولي

الحجی والفضل منکم علی ما قدمت به رسلکم وقرئت
فی کتبکم فانی اقدم الیکم وشیکا ان شاء الله فلعمری ما
الامام الا الحاکم بالکتاب القائم بالقسط الدائن
بدین الحق الحابس نفسه علی ذات الله والسلام
اگر او را اعلام نمود باجتماع شما واتفاق آراء شما چنانچه نامهای شما بآن ناطق است
پس عنقریب بسوی شما خواهم آمد والا فلا آنوقت مسلم را از نزدیک خواند فا
مر با التفولی وکتمان امری فرمود باینکه در این راه بلند همت باشد
و شهادت و کشته شدن را در حضرت اظهار نمود یعنی چنانچه در دستار توکلا
از آنست که مسکین یا ابن عم انک الله انی توصلنی وایاک الی ما
فیه و وفقنا الی درجة الشهادة امیدوار از پروردگار عالم
آن بود که او برساند به درجه رفیعه شهادت که اعلی درجات قرب درگاه
لم یزل تکیفا چی نفس حضرت مسلم نمود بر زبان آمده بی اختیار اشک
از چشمش جاری شد الغرض گریه کرد تا آنکه جامه شریفش از اشک چشمش
تر شد مسلم امام که ای حضرت بی جهت ننمود زیرا که میدانست مسلم چه بلا
و مصیبتها بسر دارد [illegible] مسلم رفت بجانب کوفه دیگر حضرت
رسید بکوه در منزل زباله که ان عرب رسید و سلام کرد و گفت آقا برگرد و بکوفه
رو مکن از کوفه بیرون آمدم تا آنکه دیدم سر بریده مسلم را کشته [illegible]
ها بسته بدن [illegible] را میان کوچه ها و بازارها کشیدند سکینه [illegible]
[illegible] این حرف چو گذشت [illegible] دارد چشم شد از فرط گریه

دختر مسلم را آورد و بر سر او دست نوازش [illegible] دست مرحمت بر سر کسی که
کشید ای دختر [illegible] امروز من بجای پدر تو [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] پدرت را کشته [illegible]
هستم ای دختر [illegible] [illegible] و اسلحه آقا او
[illegible] ام کلثوم را [illegible]
[illegible] [illegible] حال [illegible]
[illegible] [illegible] خواند [illegible]
علیه السلام بسم الله الرحمن الرحیم فقد اتانا خبر فظیع قتل مسلم ابن
عقیل وهانی ابن عروة وعبد الله ابن یقطر وقد خذلنا
شیعتنا فمن احب منکم الانصراف فلینصرف فی غیر حرج لیس
علیه ذمام فرمود [illegible] الآن [illegible]
موحش [illegible] مسلم کشته شد [illegible] هانی بن عروه [illegible]
گردید عبد الله یقطر را کشته شیعیان [illegible] گردیدند [illegible]
از [illegible] هر که میل دارد برود [illegible]
هزار جمعیت [illegible] ای فرمود که متفرق شده [illegible] ساعت [illegible]
[illegible] شد نقصان [illegible] کار [illegible]
هر کسی سواد [illegible] از دور [illegible]
که [illegible] کار [illegible]
تا [illegible] عاشورا [illegible] که [illegible] مقابل صد هزار نفر [illegible]

است دادرس که گرفتاری هل من ناصر ینصرنی وهل من معین
یعیننی یعنی هست از مردم آیا یکنفر هست یاری کند از من غریب آیا یکنفر هست یاری
کند از من مظلوم وهل من مجیر یجیرنی خدایا کسی که خلاص پناه
گاه هر پناه خواهی روزگارش بجائی رسید هست از مردم آیا یکنفر هست
پناه امروز مرا پناه بدهد تمت المجلس الشریف سید الحقیر [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

علی تحقیق در بیان دل فرموده القلب لحم صنوبری الشکل المودع فی
جانب الایسر من الصدر وفی باطنه تجویف وفی ذالک التجویف
دم اسود وهو معدن الروح ومنبعه دل یکپاره گوشتی است صنوبری
مخروطی الشکل که در طرف چپ سینه اتفاق افتاده و در جوف او روح است و صورت [illegible]
[illegible] و این دل یک [illegible] وصل است و در این دل سوراخی است که در آن سوراخ خون [illegible]
که از آن خون سیاه بخاری [illegible] [illegible] و از آن رگها [illegible] متحرک کنند اینجا را
از آن خون [illegible] [illegible] میکنند و [illegible] [illegible] وقتیکه [illegible] [illegible] [illegible]
که در [illegible] معتدل [illegible] و آنها [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
اعضا [illegible] میکنند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و این [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] هر عضوی که [illegible] [illegible]
[illegible] آن عضو از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و وصول این روح [illegible] عضو [illegible]
آن عضو از حس و حرکت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
تعریف [illegible] [illegible] از آن دل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

دانستن از دل

دانستن [illegible] دل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کدام دل است اول دل شکسته مؤمن است که [illegible]
از وطن دور افتاده باشد چه هر غربی لابد دل شکسته است دل که شکسته شد البته محل تجلیات
رحمت حضرت احدیت میشود یا موسی انا عند المنکسرة قلوبهم [illegible]
در نزد او الهام شکسته [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در آن جای [illegible]
همچنین فرموده انا عند المندرسة قبورهم [illegible] [illegible] [illegible] شکسته [illegible]
از این جهت [illegible] [illegible] قبرها [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] است وقتیکه قبر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قرار [illegible]
و کسی زیارت آن قبر نماید و آن قبر در بیابان [illegible] [illegible] اتفاق [illegible] [illegible]
شده از آن قبر محل تجلیات رحمت حضرت میشود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] سکینه [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] فرموده در بیان چهار غریب مسجدی که در بیابان [illegible] باشد که در آن مسجد [illegible] [illegible]
نماز نگذارد دیگر قرآن که در خانه باشد و اهل آن خانه از آن تلاوت نکنند [illegible] [illegible]
در میان [illegible] [illegible] باشد و [illegible] [illegible] [illegible] مسائل حلال و حرام [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] چهارم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] یا موسی اذا مات
الغریب بکت له السموات والارض وکیف لا ادحم وانا ادحم
الراحمین [illegible] [illegible] در غربت از دنیا برود تمام [illegible] [illegible] [illegible]
گریه کنند [illegible] در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
میان [illegible] صفوف جماعت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
شخصی [illegible] [illegible] از وطن و اقارب دور راه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بهم آمیزند چون اشتیه حالتی منقلب گردید دارها طلبیده و در غلبه قرسی خف
نشنید و اظهار رحمت باو نمی نمود اید و دیگر ذکر عزت گفتی بنام عزت ابهر
نمی‌شنوان اسم عزت و نام عزت نشنوم یا رسول الله حالش چنانچه گرفتی چی چیسلم را
میدید تخرج من المسجد وحیدا وجعل یمشی فی الدار ویبکی
خدایا بیندازان مظلوم خوبیش بهم انداند بدکم وقت عصر همه هزار حیبیت بود رشی
بصبر شل پروانه بود رشی بیکس زنده دلتنگی میپرسیدند بهم که وقت غروب شده وقاضی
گردند هم از در رشی مستغرق شد بنماز مغرب وعشا را در مسجد خواندند الاشب
تاریک شد شهر از مسجد بیرون آمده چه کنند لیکن نخواست و گشت بر خانه که نزار
را هم که جای میفرود خویش واز ازین در خانه با نه در خانه عبارت بی رجلین فمضی علی
وجهه متلددا فی ازقة الکوفة لا یدری این یذهب مانند آنچه حیران
سرگردان در این گوچها گرده میرود اتفاقا به کوچه میبود که در سر به بیوه میکین قطع
بر خوبی حمص نزکیه مسکینه میبایی طارم آهسته آهسته میرفت رسید بر در خانه از نزار کرد نالج
فال یا امة الله سلام علیک سعد از سلام فرمود از ناحیه اکرام عطش اگر بخشی تا
دهد مشهد حی عنه آبی بمن رسانی ازن وارد خانه شده قدری را آب گرد واز خانه بیرون آمد
بدست مسلم داده نوشی جان نموده جان جا بر در خانه نشست ازن تو مجرد امروز آب آمده
دیگر چرا از در خانه ام نمیروی مسلم اعتنا بسخنش نکرد ضعیفه اعاده سخن نمود باز جواب نشنید
دفع سیم صحیح زد بر مسلم فرمود یا عبد الله عافاک الله الی اهلک فانه لا یصلح الجلوس
علی بابی ولا اهل لک گفت امرو بر فرزند ای ننیتم برو در خانه ام بنشینی نشستی تو
در اینجا صلاح نیست روان شو ولایتی است پر آشوب دوبجا نها تا شو چرغ

ابتلانا الله بکم
وأملأکم بنا فحمل بلائنا حسنا وجعل علمه عندنا وفهمه لدینا فنحن
عیبة علمه ووعاء فهمه وحکمته وحجته علی الارض فی بلاده لعباده
اکرمنا الله بکرامته وفضلنا بنبیه محمد علی کثیر ممن خلق تفضیلا
بیّنا فکذبتمونا وکفرتمونا ورأیتم قتالنا حلالا واموالنا نهبا کانا
اولاد ترک وکابل کما قتلتم جدنا بالامس وسیوفکم
تقطر من دمائنا اهل البیت لحقد متقدم فقرت لذلک عیونکم
وفرحت قلوبکم افتراء منکم علی الله ومکرا مکرتم والله خیر الماکرین
ای اهل کوفه ای اهل غدر و مکر و حیله و خدعه خدا ما را بشما مبتلا کردانیده و شما را بما امتحان
نموده و ابتلای ما را نعمت گردانیده و علم و فهم و معارف خود را بما عطا فرموده
دو رو دی زیبی — ما را مخزن و صندوق علم خدا و مخزن حکمت الهی و حجت پروردگار بر جمیع عباد و بلاد حق تعالی
ما را گرامی داشته است بکرامت خود و تفضیل داده است ما را به پیغمبر خود محمد مصطفی
بر بسیاری از مخلوقات تفضیلی هویدا شما ما را از دروغ نسبت دادید و کافر شمردید ما را
بما جنگ کردید و ریختن خون ما را حلال دانستید و اموال ما را غارت کردید و ما را
دیروز — مانند اولاد ترک و کابل اسیر نمودید کشتید ما را چنانکه جد ما را دیروز بقتل آوردید و شمشیر
خون اهل البیت از دم شمشیرهای شما میچکد بسبب آن کینهای دیرینه که با ما داشتید اکنون چشمهای
شما در ریختن خون ما روشن شده و دلهای شما بسبب ریختن خون ما شاد گردید این افترا
بخدا خود جاهد رسید و حقیقت میان ما و شما را حکم و ابد کرد و مکر کردید والله خیر الماکرین
اثر بنی طاعتنا منکم وای نفس نزعت الی قتالنا ام بای رجل مشیتم
الینا تعودون محاربتنا ای بر گردانیده اید بکدام دستها ریختند و برده اید

به طایفه بجنگ آمده اید و با جگرپاره‌ها به حرب باز قدم گذاشته اید تبًّا لکم یا اهل الکوفة
ای تراث لرسول الله قبلکم وذحول له لدیکم بما عدا تم باخیر علی
ابن ابی طالب جدی وبنیه وعترة النبی الطیبین الاخیار و
افتخر بذلک مفتخرکم نحن قتلنا علیا وبنی علی بسیوف هندیة و
رماح خطیة وسبینا نساءهم سبی ترک وکابل ونطحناهم فای
نطاح بفیکم ایها القائلون الکثکث ولکم الاثلب افتخرت بقتل
قوم زکاهم الله وطهرهم واذهب عنهم الرجس جلالت
ای اهل کوفه آیا هیچ اندیشه نکردید که رسول خدا چه خونهای ناحق ریخته اید که امانت را از شما خواهد
طلب کرد و چه جواب خواهید داد در روز شمار عاقبتها دارد بسبب آن که با
جدم امیرالمؤمنین و فرزندان حضرت سید المرسلین که بهتر و اشرف از جمیع موجودات بودند
کشتید حالا فخر و مباهات میکنید با عمال ناشایسته خود میگوئید که کشتیم علی و فرزندان او را
بشمشیرهای هندی و نیزه‌های خطی و زنان و دختران او را اسیر کردیم خاک بر دهان شما باد
فخر میکنید بکشتن گروهی که خدا ایشان را پاک کرده و از هر آلایشی پاک و مبرا گردانیده
فارتفعت الاصوات بالبکاء والنحیب وقالوا حسبک یا ابنة
الطیبین فقد احرقت قلوبنا وانضجت نحورنا واضرمت اجوافنا
صدای گریه و شیون از مردم بلند شد و فریاد بر آوردند و گفتند ای دختر پاکان دلهای ما را آتش
زدی و این سخن علیا مخدره ام کلثوم ... شد و سید مردم ... قیامت و
خود را تصدق ... این اطفال ... ام کلثوم ... میکنند
اطفال ... اسیر و ذلیل و دستگیر ... تبًّا لکم یا اهل الکوفة

ان

انّ الصدقة علینا حرام ... ای اهل کوفه ... آخر صدقه بر ما
... تمت المجلس الشریف بید الاقل ...

بسم الله الرحمن الرحیم

صلی الله علیک یا مولای یا ابا عبد الله روحی لروحک الفداء و
جسمی لجسمک الوقاء وسیعلم الذین ظلموا آل محمد ای منقلب
ینقلبون ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم رب اشرح لی
صدری ویسر لی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا
قولی وبعد السلام علیکم ایها الحاضرون الجالسون الباکون
فی مجلس عزاء مولانا الغریب الشهید المظلوم جمیعا وعظم الله
اجورکم زمانه یاد ندارد زنی بشوکت زینب نداشت کسی زن ...
جلال وحشمت زینب نکرده خلق خدا در حجاب وعفت وعصمت بغیر
فاطمه معصومه بعصمت زینب کنیزی خادمه اش ساره است و مریم و هاجر
عزیز بی تیره در جهان بعزت زینب خدا خواست که ظاهر کند بخلق دو
عالم مقام و مرتبه و صبر و حلم و طاقت زینب بکربلاش فرستاد تا ...
دیار کربلا فرزند ... غم محنت و مشقت زینب نهاد بر جگرش داغ
شش برادر را خموش کرد از آن غم چراغ عشرت زینب بعد از وجود
مقدس زهرا سلام الله علیها نیامده زنی در عالم بجلال علیا مخدره زینب سلام الله
علیها هیچ یک از زنان عالم بعد از مادرش فاطمه بمرتبه زهد و تقدس و تقوی و عبادت
و اطاعت و عفت و عصمت و عرفان و ایمان و توحید و معرفت نرسیده

فَاِنَّ فَضَائِلَهَا وَفَوَاضِلَهَا وَخِصَالَهَا وَجَلَالَهَا وَعِلْمَهَا
وَعَمَلَهَا وَعِفَّتَهَا وَعِصْمَتَهَا وَشَأْنَهَا تَالِيَتُ اُمِّهَا
زنی با اینهمه شوکت ندیده و نبینه دوران زنی با اینهمه سطوت بعالم کسی نشان
ندارد امیرزاده اعظم است و ولیة الله الاکبر ابنة العظمی است و اختر برج عصمت
مرتقه علیا است و گوهر بحر عفت ناموس کبریا است و درج ولایت مستوره
کبری است و آسیه اسوت صدیقة الصغری است و هاجر رتبت نائبة الزهرا است
و مریم عصمت خدیجه آیت است و ساره سیرت قرة عین المرتضی است
و صفوری صفوت زن نکو مرد آفرین روزگار زن نکو بنت الجلال احتشام
الوقار زن نکو والشمس والضحی روی او زن نکو واللیل تا موی او زن
نکو خاک درش نقش جبین زن نکو دست خدا در آستین عارفه است و کامله
عقیلة القریش است و محدثه عالمه غیر معلمه است و فهمه غیر مفهمه بتحریر
از کدام یک از اوصاف حمیده و صفات پسندیده اش بگوییم از وقار و متانتش
از سکینه و وقارش از حیاء و عفت و عصمتش از صبر و طاقتش از حلم
و بردباریش از فصاحت و بلاغتش یا از علم و عقل و فهم و ادراک و
فطانتش سکینه و وقارش شبیه خدیجه کبری حیاء و عفت و عصمتش مثل
مادرش فاطمه زهرا فصاحت و بلاغتش مانند پدرش علی مرتضی حلم
و بردباریش مانند حسن مجتبی شجاعت و دلیریش مانند برادرش سید الشهدا
علم و عقل و فهم و ادراک و فطانتش مانند جدش خاتم انبیا سه سال از سنش گذشته
و عجب ظلم طفل است که چند روز با زن اسیر گشتم و فرزند زبانی سکینه با برادرش [illegible]

فرزند دلبندی

وسعه نور دیده زینب نه تن منی ای امام جان منی میشود پدر مثل تو دختر را دوست نداشته باشد
عرض کرد بابا آیا برادرم حسن و حسین را هم دوست میداری فرمود دختر جان چگونه ایشان را
دوست نداشته باشم و حال آنکه دو گوشواره عرش خدا هستند گفت بابا لابد مادرم فاطمه را
دوست داری قَالَ کَیْفَ لَا اُحِبُّهَا وَهِیَ سَیِّدَةُ النِّسَاءِ چگونه دوستش ندارم و حال
آنکه سیده زنان عالمیان است عرض کرد بابا جدم پیغمبر را هم محبت داری فرمود البته او جد ام
عالم است سید بنی آدم است پیغمبر من است بمنزله روح من است و بدن من گفت بابا لابد خدا را
دوست داری فرمود نور دیده میشود کسی خدا را دوست نداشته باشد همچه که از سر قرار
بگیرد از روی دامن پدر برخواست روی زمین نشست گفت بابا یکه بدانم پس چگونه
ما را با محبت خدا در یک دل جا داده حضرت تبسمی نموده او را در بغل گرفت و صورتش
بوسید فرمود نور دیده پدر قربان زیرکی و فطانتت چگونه چنین نباشی و حال آنکه از نهال
هستی که فَلَذْ خَذْ فِی الْعِلْمِ ذَقّاً چشیده اند علوم پروردگار را تقسیم که هر کدام دستی بالای سرشان
علی نیست نور دیده بابا محبت [illegible] لوح الله است و دوستی من [illegible] محبت دوستی
خدا است بابا شما الی محبت از محبتها سوا است [illegible] محبوب [illegible] زنان [illegible]
زنی [illegible] که [illegible] امام [illegible] زنی است که خانم مردان عالم است کار را بجائی
رسانیده که مقامش مانند مقام ولایت و امامت گردیده حرف خیلی بزرگ است
[illegible] امام از روی [illegible] نفسی [illegible] سید [illegible] امام زمان
است [illegible] عَمَّتِی زَیْنَب اَنْتِ بِحَمْدِ اللهِ عَالِمَةٌ غَیْرُ مُعَلَّمَةٍ وَفَهِمَةٌ
غَیْرُ مُفَهَّمَةٍ [illegible] خدا را چنانچه جدش خاتم انبیا عالم غیر معلم و دارای علم لدنی بود
تمام [illegible] عالمه غیر معلمه و دارای علم لدنی که از شئونات نبوت و ولایت است

هستند علم شما از مواهب اللهیه است و بدون واسطه احدی از خدا بشما رسیده و افاضت
گردیده چه درجات علوم هم متفاوت است نه چنین است که هر کس دارای علم لدنی
شد با پیغمبر و امام مساوی است نه بلکه علوم پیغمبر و ائمه مقامات دیگر دارد عالمه غیر معلمه
در این مقام کسی را گویند که بدون واسطه علمی از پیغمبر یا او رسیده باشد و چون پیغمبر هم
مظهر کل و عقل اول و نور اول است از اینجهت هر کس بلا واسطه از او اخذ کند
بجا است مثل اینست که از خدا بدون واسطه علوم باو رسیده و افاضت گردیده باشد
این مرتبه هم خیلی مرتبه بزرگی است و هر کس هم دارای این مرتبه و مقام نمیتواند بشود
بلکه نفوس قدسیه و ارواح مخصوصه میخواهد و تحقق این مطلب منوط است که این جناب
دارای چه روح و نفس قدسیه بود که باین مقام و مرتبه رسیده و از فرمایشات این مخدره
معلوم میشود کلمات آتشناک کلمات حضرت شاه ولایت مآب مولای متقیان که فصحای بلاغت
آثار و بلغای فصاحت شعار هنوز در فرمایشات آتش متحیر بوده و از ایشان شطری بلکه سطری از
خطبات آتش عاجزند سخن میگوید کانها تفرغ عن لسان امیر المؤمنین نظر کرد
همگان و پیرزن خارش میگفتی زبان حیدر کرار است که در جلی زبان دارد هر کس در کلمات و خطبات
اندک تاملی نماید میفهمد که علم و معرفتش نیز از انواع علوم و معارف الکسبیه است چه
مانند این کلمات علی غطاء الاستکفاء محال است که جز از صاحب عصمت و ولایت
بروز و ظهور نماید آنهم در چه حال در حالت اسیری و گرفتاری و رنج و رنجوری و صدمه و محنت
و زحمت و در میان آنهمه ازدحام و جمعیت اهل کوفه با آن شرح حضور که شهر دمشق تا این
فتنه جوز کینه بود در کمال فصاحت و بلاغت بدون فکر و تامل آنقسم خطبه خواند و جلا
دیگر چه و در ارکان بضاعت و قدرت و حشمت و هیبت و استطاعتش ثلمه

هر کسی

وارد نشد عصمت

وارد نشد مسلم است که از قوه بشر خارج است الا آنکه دارای مرتبه ولایت عصمت باشد چنانچه
امام این مطلب معروف است و در جای اشاره حمران و مستفیض است حتی در جمادات
راوی گفت هم که خواست خطبه بخواند او مأت الی الناس ان اسکتوا اشاره کرد بمردم ساکت
شوید بمجرد اشاره آن مخدره فارتدت الانفاس وسکنت الاجراس چنان حیرت
تصرف در نفوس کرد که گویا نفسها در گلو گیر کرد بالاتر از این تصرف در جمادات نمود
زنگهای شتران از صدا ساکت شد قالت سلام الله علیها الحمد لله والصلوة
علی ابی محمد وآله الطیبین الاخیار اما بعد یا اهل الکوفة یا اهل الختل
والغدر اتبکون فلا رقأت الدمعة ولا هدأت الرنة انما مثلکم
کمثل التی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا تتخذون ایمانکم دخلا
بینکم الا وهل فیکم الا الصلف النطف والصدر الشنف وملق
الاماء وغمز الاعداء او کمرعی علی دمنة او کفضة علی ملحودة الا
ساء ما قدمت لکم انفسکم ان سخط الله علیکم وفی العذاب انتم خالدون
اتبکون وتنتحبون ای والله فابکوا کثیرا واضحکوا قلیلا فلقد ذهبتم بعارها
وشنارها ولن ترحضوها بغسل بعدها ابدا وانی ترحضون
قتل سلیل خاتم النبوة وسید شباب اهل الجنة وملاذ خیرتکم ومفزع
نازلتکم ومنار حجتکم ومدرة سنتکم الا ساء ما تزرون وبعدا لکم وسحقا
فلقد خاب السعی وتبت الایدی وخسرت الصفقة وبؤتم بغضب
من الله وضربت علیکم الذلة والمسکنة مار برشمارای که شما مالک نه هستید که اثر
اشیم و بود آنه ... و حیله است ... فریب ... کار دیگر ... پسر ... مسکینه و حال آنکه هنوز ...

چشم از جور شما خشکیده نالهٔ و فریاد ما بهوا رسیده از ظلم شما [illegible] مثل شما مثل آن زنی است
که رشتهٔ خود را محکم بتابید و بعد از تابیدن [illegible] رشتهٔ ایمان خود را محکم کرده
بعد از آن گسیخته و [illegible] خود برگشته بقدر ذرهٔ نزد خدا و اولیاء او قدر و منزلتی ندارید
زیرا که رشتهٔ ایمان شما محکم شده و بعد [illegible] مانند آن علفی است که در مزبله بروید و بانوک
[illegible] از میان برود و با او [illegible] ایمان از [illegible] سکینه و دروغ میگوئید

ويلكم أتدرون أي كبد لرسول الله فريتم وأي كريمة له أبرزتم وأي
دم له سفكتم وأي حرمة له انتهكتم لقد جئتم بها صلعاء عنقاء سوآء
فقماء كطلاع الأرض وملاء السماء أفعجبتم أن قطرت السماء دماً ولعذاب الآخرة
أخزى وأنتم لا تنصرون فلا يستخفنكم المهل فإنه لا يحفزه البدار ولا
يخاف فوت الثار وإن ربكم لبالمرصاد وای بر شما مردمان [illegible]
با کدام جگر [illegible] جوانان [illegible] از دم شمشیرها پاره پاره نموده اید و زنان و دختران
محترم را اسیر و ذلیل و دستگیر کرده اید و [illegible] شهر و دیار بدیار [illegible] ماذا تقولون
إذ قال النبي لكم ماذا صنعتم وأنتم آخر الأمم بأهل بيتي وأولادي
ومكرمتي منهم أسارى ومنهم ضرجوا بدم ما كان ذلك جزائي
إذ نصحت لكم أن تخلفوني بسوء في ذوي رحمي [illegible] فردای
قیامت پیغمبر [illegible] که از [illegible] و تقصیر اولاد
مرا کشته و دختران مرا [illegible] اسیر کرده و شهر بشهر و دیار بدیار [illegible]
[illegible] این است جزای [illegible] چه جواب خواهید گفت
قال الراوي فوالله لقد رأيت الناس يومئذ حيارى يبكون وقد

وضعوا

وضعوا أيديهم في أفواههم و دیدم که همهٔ مردم مبهوت شده اند و
متحیر انگشت حیرت بدندان گرفته اند و دیوانه وار دستها بر سر میزنند و گریه میکنند و [illegible]
[illegible] میکشند و جوانها خاک بر سر میریزند و [illegible] شخص محاسن سفیدی [illegible]
[illegible] از حالتش [illegible] وهو يقول بأبي أنتم وأمي كهولكم خير الكهول
وشبابكم خير الشباب ونساؤكم خير النساء ونسلكم خير نسل لا يخزى ولا
يبزى پدر و مادرم فدای شما باد که جوانهای شما و پیران و زنان و مردان [illegible] و بزرگان [illegible]
[illegible] از حیثیت شرف و بزرگی و جلال و علم و کمال امتیاز [illegible]
دارند بر تمام عالم [illegible] از مردم این [illegible]
[illegible] که امیر المؤمنین مشغول بخطبه خواندن [illegible]
و مردم [illegible]
[illegible] داشت [illegible]
خطبه خواندن [illegible] وقالت يا هلالاً
لما استتم كمالاً غاله خسفه فأبدى غروبا ما توهمت يا شقيق فؤادي
كان هذا مقدرا مكتوبا [illegible] ماه شب اول [illegible] قمر [illegible] غروب [illegible]
حالا وقت غروب [illegible] هلال [illegible]
[illegible] شب اول ماه که [illegible] مردم [illegible] ماه [illegible]
[illegible] ماه [illegible] بالا [illegible] برادر [illegible]
[illegible] هذا رأس الخارجي [illegible] هلال [illegible]
[illegible] شب اول و دوم و سوم ماه را هلال میگویند [illegible] تا شب چهاردهم قمر

میخواست انشب چهارم را ببرد میگویند زینب سه روز بعد از برادر را خواب دید بد حالا امروز
روز سیم است مشغول بخطبه خواندن است یکمرتبه سر بلند کرد دید سر برادر بالای نیزه میدرخشد بخون
ریش خضاب شده گفت برادر خواهرت زینب در همه مصائب با تو شریک است دیدی تو داغ جوان
دیدی منهم دیدم تو برکت برادر کشیدی منهم کشیدم تو تشنه شهید شدی منهم [illegible] احسن العمل [illegible]
برادر آیا این از انصاف است که تو بالای نیزه می‌نشست بخون ریشت خضاب [illegible] گیسوان
خواهرت زینب بخون ریش خضاب نباشد بی اختیار سر را بعقب برد و پیش آورد فنطحت
جَبینَها بمُقَدَّمِ المَحمَل [illegible] بچوب محمل زد که [illegible] خون تا نه از زیر [illegible] جاری شد

بسم الله الرحمن الرحیم

لکن گریه علیها [illegible] زینب سلام الله علیها بام المصائب میگویند [illegible] مصیبتها است و به جهت ام المصائب
گفتند [illegible] محنت [illegible] در دنیا هیچ [illegible] از صدر اول عالم تا کنون هیچ زنی [illegible] محنت
و مصیبت نکشیده [illegible] بلا و مصیبت [illegible] خارج است [illegible] طینتش با رنج و محنت
خمیر کرده [illegible] است و مدینه بنت فاطمه [illegible] ولادتش [illegible]
ال زهرا [illegible] انگشت [illegible] یکمرتبه [illegible] متصل [illegible] است تا انکه
این [illegible] امیر المؤمنین [illegible] یکمرتبه حسین [illegible] عرض کرد بابا
[illegible] شنیده [illegible] حبیبها [illegible] اختیار [illegible]
[illegible] زهرا [illegible] زینب [illegible] می‌رسید [illegible]
سؤال کردند یا امیر المؤمنین [illegible] چه است [illegible]
نزد فرمود این سؤال [illegible] سه روز گذشت [illegible]
[illegible] این طفل که دختر است [illegible]

شامت وارد زنی [illegible] دیگر [illegible] برای چه جهت فرمود زهرا جان [illegible] از این سؤال
بر دار [illegible] عرض کرد یا رسول الله [illegible] جهت [illegible] بگویم آنَّ
هٰذِهِ البِنتَ بَعدَكِ وَبَعدي اُبتُلِيَت عَلَى البَلايا وَوَرَدَت عَلَيها
مَصائِبُ شَتّىٰ [illegible] حضرت زهرا جان این دختر با برادر حسین بکربلا
برود این دختر [illegible] شهر [illegible] مجلسها [illegible]
عرض کرد یا رسول الله حالا که این دختر [illegible] بلاها و مصیبتها [illegible] پس [illegible] این دختر را
چه گذارم فرمود [illegible] عرض کرد [illegible] گذارد [illegible]
سبقت [illegible] فرمود حالا که شما [illegible] سبقت [illegible] رضا [illegible] گذارد
این دختر سبقت [illegible] برادرانش حسن و حسین را خدا گذارد [illegible]
[illegible] اسم این دختر [illegible] از آسمان [illegible] خدا او را نام گذارد که جبرئیل نازل شد
عرض کرد یا رسول الله خدا [illegible] این دختر در لوح محفوظ زینب ثبت شده [illegible]
زینب [illegible] تمام [illegible] این خانم [illegible] بهر زنان جهان [illegible]
[illegible] قسمت زینب [illegible] ولادت [illegible] گذشت باز
پیغمبر [illegible] زهرا [illegible] فاطمه عرض کرد یا رسول الله [illegible] جهت چیست که این دختر [illegible]
متصل [illegible] است و [illegible] حسین وارد [illegible] این دختر [illegible]
[illegible] بصورت حسین نگاه میکند [illegible] حسین [illegible]
توجه [illegible] فرمود زهرا جان جهتش اینست که این خواهر [illegible] برادر [illegible] علقه و علاقه و
محبت دیگر دارد و هر وقت این خواهر بصورت این برادر نگاه میکند [illegible]
نظر [illegible] بصورت حسین رفع [illegible] عرض کنیم یا رسول الله [illegible] جهت [illegible]

لو نو وقتیکه این خواهر بصورت این برادر نگاه کرد غم و عشق زیاد گردید نطحت جبینها
بمقدّم المحمل سر بندون کی وه بر دو بینی آورد و چنان بے اختیار پیشانی بچوبهٔ محمل
کوبید که راوی یکیفش هم که شترش حرکت کرد دیدم خون تا نه از زیر مقنعش جاری گردید تا آخر

بسم الله الرحمن الرحیم

همان اندازه که بی بی زینب سلام الله علیها محنت و مصیبت داشت بهمان اندازه بلکه اضعاف
مضاعف خدا باو صبر و حلم و بردباری مرحمت فرموده بود محققاً از بدو فطرت
و آغاز خلقت تاکنون از هیچ زنی از زنهای مجللهٔ انبیاء و اولیاء بحجم حلم و بردباری و
صبر و شکیبائی در شدائد و مصائب بروز نکرده بلکه اغلب انبیاء و اولیاء را صبر و شکیبائی
باین حیرت و عبرت گشت بعضی حلم و بردباری و صبر و شکیبائی در شدائد و مصائب فرموده که صبر و
شکیبائی در حضرتش جز عجز و بیچارگی چارهٔ دیگر نداشته سید الشهداء خواست از مدینه حرکت
کند طلبید عبدالله جعفر را یابن عم خواهرم زینب را بگذار در این سفر همراه من بیاید عرض کرد
بهزار جان من و اهل و عیالم فدای تو یابن رسول الله اگر خواسته باشی تمام اهالی حرم را همراه
سفیر ستم خودم در رکاب شما بیایم فرمودند بشما احتیاجی ندارم ولی زینب باید حتماً
در این سفر همراه من باشد آخر این عیال و اطفال پرستار میخواهند یعنی کیست بجز زینب
متحمل این همه بار بلاء و مشقت بشود حلم و بردباری و صبر و شکیبائی بی بی زینب تنها در صبر و شکیبائی
نظیر نداشت بلکه در جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده در زنان خود بی نظیر بود
سکینه و وقارش باندازه بود که روز عاشورا سید الشهداء اینهمه کشته از اصحاب و جوانان
بنی هاشم را آورد به خیمه ها زنها از خیمه بیرون میریختند نوحه و ندبه میکردند اما این مخدره
نشد که از خیمه بیرون بیاید حتی در آوردن کشتهٔ دو طفلش عون و محمد هم بیرون نیامد تا اینکه

اعز اشیاء بنزد انسان فرزند است که فرموده ان لکل شیء ثمرة و ثمرة الفؤاد الولد
شمر راضی میشوند که دو ابرو چشمش فرو برده اما پاره فرزندش نخله باوجود انعلقه و علاقه
محبت مادری آنها با وکفشه بی بی برادرت کشته دو طفلت را آوردید خیمه ها اودید
همه زنها از خیمه ها بیرون ریختند ولی خودش از ادب سکینه و وقاری که داشت ابدا حرکت نکرده
در خیمه نشست و بیرون نیامد اما عبدالله چه شد وقتیکه آقا کشته اش همچه ساله را آوردند به
خیمه سکینه و وقارش از دست رفت اول زنی که از خیمه بیرون دوید زینب بود نادبه
وا ولداه وا قرة عيناه مقام یگانگی و اتحادش با برادر بمقام اتصال بود
که در همه مصائب با پیغمبرش شریک شد سید الشهداء مصیبت تشنگی کشیده اینجه دم از آن
جام این شربت را چشیده آقا تشنه شد زینب اسیر شد سید الشهداء داغ برادر و جوانان
دید اینجا بی بی هم این داغها و مصیبتها را کشید سر آقا بالای نیزه رفت زینب هم روی
شتر سوار شد محاسن حضرت بخون سرش خضاب گردید گیسوان بی بی هم بخون آلوده
شد در کوفه چنان سر بچوبهٔ محمل کوبید که راوی میگوید دیدم خون تا نه از زیر مقنعه اش جاری
گردید میتوانم بگویم مصیبتهای این مظلومه اشد از مصائب سید الشهداء اگر دیده را
از جمله مصائب پیغمبر بچه آب بستن بروی عیال و اطفالش بود ملاحظه کن برای شخص
نجیب اصیل بزرگ و بزرگزاده آب بستن بروی عیال و اطفالش بدتر است یا نان
برسم تصدق دادن در کربلا آب بروی عیال و اطفال ابی عبدالله بستند اما در بازار
کوفه حضور بچه های آن مردم بچه ها دسته دسته میآمدند نان و جوز و خرما برسم تصدق بانی
اطفال دو ساله و سه ساله میدادند میگفتند بخورید و دعا کنید بچه های ما تشنه نمانند
ذلیل و دستگیر نشوند دیگر از مصائب پیغمبر زخمهای تنش بود و اعظم آنها از زخم تیر

زهرآب داده است که بر دلها زینبش رسید و از عقب سر بیرون آورد و رگ حیاتش را قطع
نمود و لیکن تیر زهرآب داده در مجلس ابن زیاد از کلمات زبان آن بدنهادان بیرون آمد
بر دل زینب رسید که اگر آن تیر حرمله سه شعبه داشت اما این تیر زیاده از صد هزار شعبه
داشت همچو که چشمش به جنازه افتاد آن حالت اسیری زینب را دید خنده نمود و گفت زینب
الحمد لله الذی قتلکم و فضحکم و اکذب احدوثتکم قریبا. قوت قلب و شجاعت
بی نهایت فوق است اعتقاد من اینست شجاعتیکه امام زینب در مجلس حرامزاده بروز
کرد از هیچیک از شهدای کربلا همچو شجاعت بروز نکرد ملاحظه کن بکشتن داغ دیده
محنت کشیده اسیر و ذلیل و دستگیر آنهم در همچو مجلس که اذن عام داده شده تمامی اراذل
اوباش کوفه در آن مجلس حاضر شده از طرف مقابل همچو حرامزاده مثل پسر زیاد که صاحب
دستگاه حکومت و سلطنت است یک بیچه زنی در همچو مجلس مقابل همچو حرامزاده جواب
اینقسم سخن بگوید لکمال قوت قلب و شجاعت است فرمود الحمد لله الذی اکرمنا
بنبیه محمد و طهرنا من الرجس تطهیرا انما یفتضح الفاسق و یکذب
الفاجر و هو غیرنا حرامزاده محو سکینه خدا ما را گرامی داشت ما را به پیغمبر برگزیده خود
محمد مصطفی صلعم و پاک گردانید ما را بحکم آیه مبارکه تطهیر دروغ نمیگوید مگر فاسق
رسوا نمیشود مگر فاجر و ما نیستیم دیگرانند یعنی تو ای حرامزاده اولاد الزنا در غضب شد
امر بقتلها صادر از جلاد بیا گردن این زن را بزن که نگفتم این اطفال و اسرا به
برخواستم دو دختر ... رفتند صدا زدند پسر زیاد بیا بر کوچک ها ترحم نما و دیگر غیر از این زن
پرستاری نداریم دیگر از مصیبتهای سید الشهدا یکی فریاد رس از شهدای کربلا بود هر زینب
که از اسب بروی زمین میآید آقا را میزدند یکی سکینه ابا عبد الله او رکنی یکی عرض میکرد

سیده زینب ها الی

سیده زینب ها ما برسید الشهدا اجتماع نمایند حاضر میکردید تمام آنها را فریاد رسی مینمود مجموع
شهدا همه هفتاد و دو تن بودند ولی قریب به نود زن و بچه در این چهل منزل از کربلا تا شام هر قدر
دشمن صدمات کعب نیزه و تازیانه بآنها زدند فرار میکردند پناه به زینب میبردند یکی سکینه
یکی سکینه خواهر یکی سکینه بیچاره این مظلومه آنها را فریاد رسی مینمود آن کعب نیزه و تازیانه
را بجان خود میخرید این زینب که بعد از وقعه کربلا دیگر بجا نرفت و تن نشست و شوهر او دیگر
از آنها نجات میکشتند مبادا جنش را بر به زن بیفتند و مال و تن شام و تا همیکه از دنیا رفت غسال
غسلش میداد سکینه این زن بیچاره مرض از دنیا رفته که اثرش تا حال مردم این قسم بیادگار است

بسم الله الرحمن الرحیم

منقول است زینب سلام الله علیها در حالیکه دید کشتند و گریه میکرد برد به خدمت سید اختیار ازکیه
ساکت نشد دید کشتند آورد به خدمت پدرش علی مرتضی از گریه ساکت نشد دید کشتند دادند بعلی
برادرش حسن مجتبی از گریه ساکت نشد دید کشتند آوردند بخدمت سید الشهدا اما سید الشهدا
ایکه تو بوسیدی پر رد ... این خواهر سید کمیته از گریه ساکت شد و در دید ... تبسم بر نیامی
بصورت برادرش حسین نظر انداز و نگه سید الشهدا حضرت از کم حرکت کنند دید آن که نه
جناب ابن عباس آنچه خدمتش دعوا الهی چنین کرده و از بی وفائی اهل کوفه صحبت شده که آقا
اینها وفا ندارند بقای ندارند غدارند و مکارند خود سابه او قریب اینها میکنی و
بیا ترک رفتن این سفر نما و بیش سیره است اکه کردند با برادرت امام حسن چه نوع سلوک
نمودند باز هم با ناقلم خواهند رفتار نمود فرمود ابن عباس پسر عم سلم ابن عقیل ... نوشته
که با جانب ترحم کن قلیه ... هزار نفر بیعت نموده اند و نامهها برنوشته اند مرا دعوت خوانده اند
و حضرت آقا هنوز دل ... گوشه از جانب یزید در آنجا حاکم است در ... حکومت خود برقرار است

اگر اهل کوفه با وجود بیعت خود عهد نشکنند حاکم خود را عزل کنند و بیم آنکه از رفتن شما
جانب مصلحت است و الا فلا از سخنان عباس چون برادر رفتن با این سفر نموده است و گفت با بیرون
جز رسید زینب را اجازه سکینه از خیمه قرآن را حاضر کردند بعد از مبارک استخاره نمود آیه آمد
كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ فرمود صدق الله و صدق في جدي رسول الله پس گفت
دیگر اجازه کسی چاره نیست قضاء الهی را چه کرد آقا حالا که بیرون میروی راه آن خدا را دیگر این
یک چیز است زن و بچه را همراه خود مبر اینها را بگذار همین جا باشند آخر سفر است محتمل خطرات
زن و بچه برای مصلحت است از این سخنان عباس هی وحاشاء رسول الله اگر اینها را و داع
بیغیر بنماید اینها امانت اند و ما باید اینها را نگه داری کنیم اینها از غم جدائی من نمیشوند ما از
جدا نمیشوم اینها یک نوع علاقه و محبت دیگر بمن دارند منهم یک نوع علاقه و محبت دیگر
با اینها دارم تا این حرف را زد یکمرتبه صدای زینب از عقب پرده بلند شد آی ابو عبدالله
این چه حرف بود زدی یعنی میگوئی من از برادرم حسین جدا شوم این مطلب هرگز نخواهد
شد هر جا برادرم حسین برود منهم همراهش میروم خدایا با این محبت هرگز نمیتوانم
برای خواهرم گذشت از خیمه چشمی با لاب سر بردیم عرقم بگو تا برادر اسفار
چه رسید زینب آن عصمت خدا تا شب اینک حاجی زحمت کشید بیا بالا گفت از پی
زینت زنولالا یا هلالاً لما استتم کمالا فالهمه خسفه فابکلم همه کم
برادر تو گلها ملک اهل ودادی انچه دیدم وفا زدت بعادی برد لم داغ
فرقت نهادی ما توهمت یا شقیق فؤادی کان هذا مقدّراً
مکتوبا گفت برادر خواهرت زینب از این مصائب با خبر که ایست
تو داغ جوان دیدی منهم دیدم مرگ برادر گشته دیدم سختیهای اسیری

امی العدل

أمي العدل با اخی برادر این از انصاف است که سر تو بالای نیزه باشد
بخون سرت خضاب باشد اما گیسوان زینب بخون سر تو خضاب نباشد
فنطحت جبينها بمقدم المحمل فبان تشتت بیرونیه که سر او گفت دیدم فرزندانت از
زینب گریه رو دادی بسم الله الرحمن الرحیم جا رسیده تمت المجلس

مسلم جهانی گفت در مدار الاماره پسر زیاد مشغول تهیه کار بودم دیدم روند جمعی از اطفال برای
تماشا بیار قصر دار الاماره جمع شده اند و مشغول بهاز نبوده با نکرده دیدم یکی از اینها آنچه میکنند از
اینها نیامده رفقایش با انتظارش بودند تا آنکه آن طفل پیدا شد نزد یک رسید دیدی بسیار محزون
و ملول و غمناک است حزنش پرسیدند گفت دست از دلم بردارید امروز وارد خانه شدم
دیدم پدر و مادرم در خانه نشسته اند و گریه میکنند سبب پرسیدم گفتند اینقدر زنده دیگر گریه
برما حرام است روزگار را به آقا نوحه سر داد این حسین را در زمین کربلا بی سپر و دلدار برادر
آب با لب تشنه کشتند مسلم گفت چون فرار جانی نداشتم و از واقعه خبر نبودم اعتنا بحرف آن طفل
نکردم و مشغول بکار خود شدم فبينما انا اجيئ الابواب فاذا بالزعقات
قد ارتفعت من جنبات الكوفة دراین بین یکمرتبه دیدیم صدای هجوم مردم از اطراف
شهر بلند شد از آن دیدیم مرد مرتضی بعد از او سؤال کردیم یا اهل اما لي ادی الکوفة تضج
گفتند از این صدا هجوم مردم برای چیست در گرفته گفت نکرده خبر نداری الآن اتوا براس
الخارجي خرج على الخليفة يزيد ابن معوية الان سر بریده آن خارجی را میآورند
وارد کوفه میکنند گفتم بیچاره از آن خارجی کیست قال اللعين هو الحسين ابن علي ابن
ابيطالب گفت آن خارجی حسین ابن علی است همینکه این حرف را شنیدم قلبم از جا کنده شد و لرزید
المأمون بر بعض خفیه ضیا در دم جبر کردم تا آنکه آن سر بریده از پیش مرد رفت رستی که بکی آلوده

چنانچه بر صورت حضرت زدم که زنهای بیچاره فریاد برآوردند که شوم شدیم از فقر زیرا آنکه دولت ما
صورت حضرت را شکستم رفتم تا بکناره آن رسیدم دیدم عجب هنگامه ایست و مردم جمعیت کرده‌اند
و منتظر اسیران آل محمد‌اند سرهم بکوشه ایستادم چون گذشت که دیدم صد و پنج و دو علم که علامت
یکصد و پنج و دو هزار لشکر بود نمایان شد علمداران که شهیدان بود سرانها را چاره داوبا ... [illegible]
الواط که فحرها را [illegible] برضه بودند رفتم به پستم که زنان وش در گمان آنکه در عقب انها
طبالان طبل زنان آمدند و کثر شهیدان سرانها بیا و طیان لشکر رسیدند متعاقب انها راویه ... [illegible]
آمدند و در عقب سرانها نیزه داران رسیدند بعد از سردیم که بالا رنیزها نصب ... در عقب انها
دیدیم و دختران آل محمد بر شتران بی‌جهاز سوار مهتکات الجیوب
من عقوبات القلوب ملطمات الخدود بر بعضها پاره پاره صورت و ساعد ... [illegible]
شده و اذا بعلی ابن الحسین علی بعیر بغیر وطاء و فی عنقه الجامعة و یداه مغلولتان
الی العنق الشریف که دیدیم شیطان ... [illegible] بر گردن حضرت سوار ... [illegible]
وارد باهای مبارکش برزنگم بربسته یعنی ... [illegible] ... میکند چنین طور
خون از انجا رگهای گردن بیمار چنین میچکید صدای گریه و شیون مردم بلند شد چهار ... [illegible]
ساکت شوید که بکر ... [illegible] امام ... [illegible] ... [illegible]
کرد و کردن گفت حمد خدای را ادا کرد و صلوات بر پیغمبر فرستاد فرمود ایها الناس من
عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانا علی ابن الحسین ابن علی ابی طالب
انا ابن المذبوح بشط الفرات من غیر ذحل و لا تراث انا ابن من انتهک
حریمه و سلب نعیمه و انتهب ماله و سبی عیاله انا ابن من قتل صبرا و کفی
بذلک فخرا ... [illegible] ... [illegible] اهل جاهلیت ... [illegible]

[illegible]

... [illegible] ... [illegible] سنگ و چوب بر جسد نازنین میزدند تا آنکه جان ... [illegible]
این نوع کشتن را پیغمبر نهی کرده فرمود مردم حیرانی را که میخواهید بکشید بیک حربه بکارش ... [illegible]
بحربه‌های مختلف او را بر فرش کشیدید سنگ و چوب میزدید تا آنکه جان بجان آفرین تسلیم
اما حسین که فرزند اهل کرم بود [illegible] ... [illegible] ... فمنه ضرب بالسیوف

سلبوا ابن الحسین

و فیه ضرب بالرماح و فیه ضرب بالنبال و فیه ضرب بالاخشاب و الاحجار ... [illegible]
شمشیر ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]
حربه ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]
فرمود ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]
بیعت نوشتید و با او عهد و میثاق بستید و او را فریب دادید و با او بیعت نمودید و او را
بی‌یار و حقیر کشتید و دشمن را بر او مسلط کردید آخر الامر مظلوم کشتید و اولادش را ذخیره
از برای آخرت حضرت ... [illegible] ... در قیامت بکدام چشم بروی جدم رسول خدا نگاه خواهید کرد
اگر با شما خصومت کند که عترت مرا کشتید و حرمت مرا دریدید شما از امت من نیستید چه جوابی خواهید
هنگام کلام امام باین مقام رسید صداهای مردم بگریه بلند شد و زنهای بر شتران آل رسول ... [illegible]
با بازو دختران پیغمبر را ... [illegible] ... [illegible]
میکردند که هلاک شدیم و خراب شدیم فلم یر ما کان باک ... [illegible] ... [illegible] ذلک الیوم
هنگام صداها قدری فرو نشست و مردم از گریه آرام شدند دو مرتبه بچهار فرمود خدا رحمت کند کسی
که نصیحت مرا قبول کند و وصیت مرا حفظ نماید ... در تبلیغ رسالت ... [illegible] آنچه
لازمست بر خلق ... [illegible] ... گفتند ما ای پسر رسول الله آنچه را که میخواهی اگرچه ما ... [illegible]
لیکن همه مطیع و فرمان بردار توئیم و ... [illegible] ... جنگ میکنیم

با هر که با تو جنگ کند جنگ میکنیم و صلح میکنیم با هر که با تو صلح کند بر یزید میشوریم او را بکشیم و داد ترا از او بستانیم
برادریم از هر کرد که نظر کرده است فرمود هیهات هیهات ایها الغدرة المکرة
حیل بینکم و بین شهوات انفسکم اتریدون ان تأتوا الی کما اتیتم
الی آبائی من قبل کلا ورب الراقصات فان الجرح لما یندمل قتل ابی
صلوات الله علیه بالامس واهل بیته معه ولم ینسنی ثکل رسول الله
وثکل ابی وبنی ابی وجده بین لهاتی ومرارته بین حناجری و
حلقی وغصصه تجری فی فراش صدری یعنی ای بیحیا قوم مکر و فریب شما را نخوریم
دروغ شما را باور نمیکنیم میخواهید بمن جفا کنید که با پدرانم کردید هنوز سوزش مصیبتها در دلم
باقی است لیکن همین قدر از شما خواهش دارم ان لا تکونوا لنا ولا علینا ورضینا
منکم راسا براس نه با ما باشید و نه بر ما نه اعانت کنید ما را و نه اهانت نمایید گفتند
اطاعت میکنیم حکم امتثال کردند فرمایشی را خوب خواهش را عمل آوردند و در حالت
راه مکیف آمدم دیدم بچها و دیگر درخت خشکیده را گرفته اند و متصل سنگ بر آن در
میزنند یعنی مردم هم ایستاده اند تماشا میکنند تعجب کردم سبحان الله این درخت که میوه
ندارد این بچها چرا سنگ میزنند بچه که خوب نگاه کردم دیدم سر بریده میوه دل زهرا
سر بریده حسین این جا که سر برم بیچاره آن سر چه کرده بود غیر از محبت حضرت داور نکرده بود

بسم الله الرحمن الرحیم   روضه یزید

یکی از قواعد فصاحت و بلاغت ادا کردن الفاظ است بر وجه ایجاز و اختصار چنانچه علماء
بیان تصریح کرده اند که بلاغت منحصر است در شناختن باب ایجاز بنابر این هر کسی را قدرت
نیست که بتواند کلام را فصیح و بلیغ ادا کند مگر آنکه بهره از علم معانی و بیان داشته باشد

گفت نه

بهمین گفت

گفت نه هر که چهره برافروخت دلبری داند   نه هر که آینه سازد سکندری داند در میان
سلسله ممکنات از اول آدم تا انقراض عالم بعد از پیغمبر خاتم کسیکه دارای مراتب فصاحت
بود و گوی سبقت از تمام فصحای عالم ربوده بود وجود اقدس مقدس سالار کشور دین
شاه ناطق امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب صلوات الله علیه است که عذوبت الفاظ و
متانت مقالاتش بر تمام فصحا و بلغای شرق و غرب پوشیده نیست چنانکه گفت
در فصاحت کسیکه صیت بلاغتش مثل آفتاب جهانگیر بین شرق و غرب بالا گرفته
لوامع کلماتش چو مهر عالمگیر   سواطع سخنانش چو ماه زیر قرار بعد از حضرت شاه ولایت
مآب کسیکه دارای فصاحت و بلاغت بود بیشترین مردم بود در سخن گفتن مانند
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه حضرت امیرزاده اعظم زینب سلام الله علیها بود هر وقت
سخن میگفت کانما تفرغ عن لسان ابیها امیرالمؤمنین تکلم کردنش را
هر که میدید خیال میکرد زبان حیدر کرار است که در حال سخن دارد در مجلس یزید با آن همه گرفتاریها
و در حالت اسیری و رنج و صدمه و محنت و زحمت میان آن همه ازدحام و جمعیت در مجلسی
سفرای روم و ایلچیان فرنگ و چاپلوسی نصاری و بزرگان شام و در وسط بنی امیه که لاف
حضور در شمشان فتنه چون کسی پیوسته در فکر و هنگام خطبه خوانده که هنوز هم صفحه بلاغت
آثار و بلغای فصاحت شعار در فرمایشات متحیر بوده از آن شعار یک سطری از خطبه اش عاجز
و قاصر بوده است در مقابل تخت آن بیدین فالتفت سلام الله علیها اظننت یا یزید حیث
اخذت علینا اقطار الارض فاصبحنا نساق کما تساق الاسارى الترک و
الحبش ان بنا علی الله هوانا وبک علیه کرامة وان ذالک لعظم
خطرک علی الله شمخت بانفک ونظرت فی عطفک جذلا

مسروراً حين رأيت الدنيا لك مستوسقة والامور متسقة
وحين صفى لك ملكنا وسلطاننا مهلاً مهلاً انسيت قول الله
تعالى ولا يحسبن الذين كفروا انما نملي لهم خير لانفسهم انما نملي
لهم ليزدادوا اثما ولهم عذاب اليم پس ظالم زنی و ائمه را به شک گرفتی بر آن
و جوانان ما کشتی اموال ما را به غارت دادی ما را مثل اسیران حبشه و زنگبار اسیر کردی شهر بشهر
سیر دادی گردانیدی حالا خوشحالی و مسکین که ما را ذلیل دیدی و امورات دنیای تو منتظم گردیده و بادشاهی
ما بر تو منتقل شده از اینجهت تکبر و تبختر میکنی بدان که این مطلب بواسطه [illegible] تقرب تو است
بر تو و ضرر چنین است ملکی بواسطه سعادت و شقاوت تو است در نزد خدا مگر تو نشنیده‌ای که خدا
در شان خود مهلت میدهد در دنیا تا آنکه بیشتر معصیت و نافرمانی بجا بیاورند تا آنکه
معاصی کنند تا زیاد شود تا آنکه در قیامت عذاب و عقاب ایشان سخت شود بهتر گردد و
امن العدل يا ابن الطلقاء تخديرك حرائرك وامائك وسوقك بنات
رسول الله سبايا هتكت ستورهن وابديت وجوههن تحدو
بهن الاعداء من بلد الى بلد ويستشرفهن اهل المناهل و
المناقل ويتصفح وجوههن القريب والبعيد والدني والشريف
ليس معهن من رجالهن ولي ولا من حماتهن حمي وكيف يستبطئ
ظلمنا اهل البيت ثم تقول غير متأثم ولا مستعظم لاهلوا واستهلوا
فرحا ثم قالوا يا يزيد لا تشل منحنيا على ثنايا ابي عبد الله الحسين ابن
رسول الله سيد شباب اهل الجنة تنكتها بمخصرتك وكيف لا تقول
ذلك وقد نكأت القرحة واستأصلت الشأفة باراقتك دماء ذرية

محمد

محمد ونجوم الارض من آل عبد المطلب وتهتف باشياخك زعمت
تناديهم ولتردن وشيكا موردهم ولتودن انك شللت
قبل ذلك هذا وبكمت ولم تكن قلت ما قلت ای بسا از اسیر آزاد شده یعنی
آنکه پیغمبر اجداد و پدران ترا همه اسیر و ذلیل ما بودند و ما ایشان را آزاد میکردیم حالا روزگار
ما را باینجا رسانده که باید ما اسیر و ذلیل تو شویم ما از زنان تو در خانه نشسته و کنیزان تو
رسیده به نشیند ظالم تو میگوئی که بادشاهم و سلطنت دارم سلطان باید دارای عدالت
باشد این از عدالت تو است که زنان و دختران حتی کنیزهای سیاه خود را در خانه اکرام و در عقب
پرده نشانده اما حرم پیغمبر را سر برهنه میان نامحرمان شهر بشهر و دیار بدیار اسیر کنی و دیگر آنکه باوجود
آنها سر بریده برادرم مقابل تخت گذارده در حضور این زنان داغدیده و یتیمان فرخنده
متصل چوب بر لب و دندان بابای ایشان میزنی و آرزو میکنی که کاش بزرگان ما از اشیاخ تو که در جنگ بدر
کشته شده بودند و میدیدند و ترا تحسین میکردند از وقت باید که بدانی که [illegible] ان
نکبت عذاب ایشان وارد [illegible] ما را از این ظالم بستان اللهم خذ بحقنا وانتقم ممن ظلمنا واحلل
غضبك بمن سفك دماء ذريته وانتهك حرمته في عترته
حيث يجمع شملهم ويلم شعثهم ويؤخذ بحقهم ولا تحسبن الذين
قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون وحسبك الله
حاكما ومحمد خصيما وجبرئيل ظهيرا فالعجب كل العجب لقتل حزب الله
النجباء بحزب الشيطان الطلقاء فهذه الايدي تنطف من دمائنا
والافواه تتحلب من لحومنا وتلك الجثث الطواهر الزواكي تنتابها
العواسل وتعفرها امهات الفراعل ولئن اتخذتنا مغنما

(۲ استغاثه [illegible])

لَنَجِدَنَّا وَنَبْكِيَنَّا مَعْ مَا حَيِينَ لَا نَجِدَ الأَمَانَ قَدْ مَنَّتْ يَدَاكَ وَاللهُ لَيْسَ
بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ فَإِلَى اللهِ الْمُشْتَكَى وَعَلَيْهِ الْمُعَوَّلُ فَكِدْ كَيْدَكَ وَاسْعَ
سَعْيَكَ وَنَاصِبْ جُهْدَكَ فَوَاللهِ لَا تَمْحُو ذِكْرَنَا وَلَا تُمِيتُ وَ
حْيَنَا وَلَا تُدْرِكُ أَمَدَنَا وَلَا تَرْحَضُ عَنْكَ عَارَهَا وَهَلْ رَأْيُكَ
إِلَّا فَنَدٌ وَأَيَّامُكَ إِلَّا عَدَدٌ وَجَمْعُكَ إِلَّا بَدَدٌ يَوْمَ يُنَادِي الْمُنَادِي
أَلَا لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الظَّالِمِينَ [illegible] از ابن عامر [illegible] یزید [illegible] بن الحکم عمران
حرامزاده گفت این صدا صدای امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام که در مجلس یزید است گفت
چه میگوی [illegible] گفت چرا این صدا صدای [illegible] زینب است کانها تفرغ
عن لسان ابیها امیر المؤمنین گفت [illegible] این چه حرفی است [illegible] زینب
[illegible] زینب [illegible] گفت [illegible]
[illegible]
بجانب قبر پدر انادیک یا جداه یا جبرئیل حسینک مقتول و
نسلک ضائع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] من ابی عجل او جهتی امویة سکبت
بلذات الفجور حیاتها [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ

تنفد

تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا [illegible]
بگو اگر دریا برای نوشتن کلمات پروردگار من مداد شود دریا تمام گردد قبل از آنکه
کلمات پروردگار من تمام شود هرچند بیاوریم مثل دریا مداد [illegible]
از کلمات خدا [illegible] سلسله آل محمد [illegible] فضائل و مناقب [illegible] فضائل
نتوان کرد سلطنت کل عالم [illegible] موجود [illegible] سلسله آل محمد است [illegible]
نازل و [illegible] مرتفع می گردد به محبت [illegible] خانواده است [illegible] مقبول
و گناهان [illegible] با طاعت [illegible] سلسله است [illegible] باران می بارد و گناه [illegible]
[illegible] خدا [illegible] غرا [illegible]
آنچه از فضائل و کمالات [illegible] گفته خواهد [illegible]
لو ان [illegible] اقلام والبحر مداد والجن والانس کتاب ما احصوا
فضائل علی ابن ابی طالب گفت [illegible]
[illegible] سلمان [illegible]
لا یکمل المؤمن ایمانه حتی یعرفنی بالنورانیة فاذا عرفنی
بالنورانیة فهو مؤمن امتحن الله قلبه للایمان وشرح صدره
للاسلام وصار عارفا بدینه [illegible] سلمان
معرفتی بالنورانیة معرفة الله ومعرفة الله معرفتی [illegible] الدین
الخالص ویقیمون الصلوة وهی ولایتی فمن والانی فقد
اقام الصلوة وهو صعب مستصعب یا سلمان قال عز وجل
استعینوا بالصبر والصلوة فالصبر محمد والصلوة ولا-

ای سلمان ایمان مؤمن کامل نشود مگر آنکه مرا بنورانیت بشناسد مراد از [illegible] الصلوة
بلکه [illegible] در قرآن [illegible] صلوة خدای فرموده [illegible] ولایت
هر که مرا بولایت و نورانیت شناخت نماز را بر پا داشت [illegible]
بجمعیه [illegible] و صلوات [illegible] صلوات [illegible] سلمان
[illegible] چرا [illegible] را [illegible] صلوات [illegible]
نبوت [illegible] و مراد [illegible] صلوات ولایت [illegible]
به [illegible] ولایت و محبت [illegible]
[illegible] دل [illegible]
دلهای [illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible] و [illegible] دلم [illegible] محبت [illegible]
دل [illegible] دادل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یا امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] کلام [illegible]
[illegible]
[illegible]

اسمعیل

[illegible] در بغداد شیعه و سنی [illegible]
[illegible]
گفت [illegible] نقطه سیاهی در صفحه [illegible] ظاهر گردید [illegible]
[illegible] شیعیان [illegible]
[illegible] حضرات [illegible] عاقبت شیعه [illegible]
[illegible] سیاه [illegible] نقطه
[illegible] نقطه سیاه [illegible] ظاهر گردید [illegible]
صفحه [illegible] سفید [illegible] حضرات [illegible]
[illegible] این چند شعر را گفت [illegible]

من مات من اهل ودّه　تلقاه بالبشری لدی الموت یضحك
ومن مات یهوی غیره من عدوه　فلیس له الا الی النار مسلك
اباحسن تفدیك نفسی وعترتی　ومالی وصحبتی لا [illegible] ملك
اباحسن انی بفضلك عارفا　وانی بحبل من هواك [illegible]
وصی المصطفی وابن عمه　وانا نعادی مبغضیك [illegible]
موالیك ناج مؤمن بین الهدی　وغالیك معرف الضلالة [illegible] وغالیك

گفت [illegible] در [illegible]
[illegible] هر که [illegible] دشمنی تو [illegible]
[illegible] مال و عیال و اولاد [illegible] تو [illegible]
[illegible] دوست دارد دشمن [illegible] ابا الحسن

بیسروی تو
برو بسوی تو کرد و دست بتمسک بولایت تو زد الله کتاب ما فیه و در آب گریه کرده
دشمنی با تو نمود براه ضلالت افتاد و گمراه شد بعد از چند ان این چند نفر از اهل
رود از دنیا رفت خبر بهای کوفه رسید هم سید حمیری در بغداد از دنیا رفت
هر یک از اشراف و اعیان و اعاظم کوفه برای او کفنی نفیس قیمتی فرستادند تا اینکه
بود کفنی قیمتی از برای بدن سید در بغداد جمع شد غیر از آن کفنها که اهل
بغداد حاضر کرده بودند خبر به هارون رسید گفت اهل کوفه را من میسپردم تا وجود
بودن ما در بغداد از برای نعش سید حمیری از کوفه کفن بغداد سند آمد گرد کفنی
چهار هزار اشرفی قیمت آن کفن بود و بدن سید حمیری پوش نمودند کفن ها
اهل کوفه سزاوار کرد امر نمود جنازه سید را بعزت آنچه تمامتر بود حرکت داده
مردم بغداد جمعیت نمودند همه پیاده برپا کردند صداها به تکبیر و صلوات بلند نموده
اشراف و بزرگان بنی عباس بجنازه سید با هارون حاضر شدند تا نهر عباسی
بدن سید را نماز گذاردند و سید را دفن کردند بعد از آن اهل کوفه برای سید حمیری
از کوفه کفنهای نفیس قیمتی به بغداد میفرستند برای اینکه سید یک از بنیاد حب اهل
خاندان رسالت اهل بیت بود و دیگر امام زین اهل کوفه می آیند در بغداد بدن
پیغمبر را برهنه می کنند هی از یک برای اینکه سه پاره پاره امام می گذارند ملقا
ثلاثا بلا غسل ولا كفن تركت ملقا وعدم الاكفان والغسل
آخر روایت یکه شب دو روز بدن روی زمین بود ولی بروایت معتبر ده روز
چه کنم با آن عبارت زیارت امام علیه السلام علی من بقی جسده علی ... مصاً
اربعین صباحا ... ما آل عزیز هم مدت ... شاید بعد از ...

کرامه

برهنه و عریان روی زمین ماند و بدن امام بخاک نیز از آنکه مدت غریب ساطع هم
بدن جسد رفیعه شهادت رسید ده شب بر روی زمین مرغ سفید آمد از آسمان
نگذارد هیچ هم چشم بآن بدن پاره پاره افتاد آمد و پر و بال بجوان
رنگین کرد و از کوه رسید بجماعتی از مرغها نشسته بودند شاخه و درختها مشغول
بخواندن که بودند این مرغ سفید چون آمد و رو کرد بآن مرغها قال و تکلم
ايها الطيور تشتغلون بالملاهي وذكر الدنيا والمباهي
والحسين في ارض كرب وبلا ملقا على الرمضاء ظمآن مذبوح
ودمه مسفوح صدا زد و آن مرغها این جماعت مرغها شدند در آن ...
اجتماع مشغول بلهو و لعب هستید اما عزادار بدن حسین در زمین کربلا
و عریان رو به آفتاب افتاده آن مرغهای هم این سخن را از آن مرغ چون
شنیدند همه پرواز کرده آمدند زمین کربلا دور آن بدن را گرفتند حلقه
شدند و سرها بهم وصل کردند برای آنکه آفتاب بر آن بدن سایه کرده
بدن آنکه ... دیگر بعضی می آیند بال از فرات در بال آب ...
مخصوصی می آمدند ... آن بدن ... حرکت می دادند قطرات
آب را بر آن بدن پاره پاره می ریختند ... آهن ... را در آن
آتش ... و گداخته ... آب بر آن می ریزند ...
... حرارت آتش روی آن مس گداخته صدا می کند و فورا خنک
می شود خدایا اگر این کلمه حقیقت ندارد حدیث ... از شیخ جعفر ...
شنیده ... آن مرغها آب را بر آن بدن می ریختند ...

آنچه بود می‌گویم که از دور دیدم که چنگ تو از شدت حرارت آن
[illegible] از گرمی آفتاب داشت همان چشم آن آبها بود از آن [illegible]
جدا نگردد و دور آهنگ [illegible] دسته دیگر از آن مرغها پر و بال بخون [illegible]
رنگین کرده باطراف و اکناف جهان عالم متفرق شدند اما ام [illegible]
آن مرغها [illegible] در همین راه غربت [illegible] رفته [illegible]
مرغهای [illegible] از او [illegible] آن چون [illegible] پر و بال
[illegible] بزبان فصیح فریاد می‌کند [illegible]
حسین کشته شد [illegible] وهی انقضاء [illegible] القدرات
طلی [illegible] الطیور وقصد مدینة الرسول [illegible] مرغها آمد در
مدینه [illegible] بزبان فصیح فریاد بر آورد الا
یا رسول الله قتل الحسین بکربلا ذبح الحسین [illegible]
بدنه مخضوب [illegible] الخیول بحوافرها گفت رسول
الله [illegible] [illegible] بود [illegible]
[illegible] از آنجا پرواز کرد آمد
بر بام خانه فاطمه علیها السلام [illegible] فاطمه در صحن خانه در بستر مرض افتاده [illegible]
کرد [illegible] خون آلوده [illegible] صدا از دل [illegible]
[illegible] من آخر من مسافر در سفر دارم گفت فاطمه خبر [illegible]
[illegible] عرض کرد خبر [illegible] امام [illegible]
[illegible] امامی در مشرق و مغرب عالم [illegible] آن امام [illegible]

آن

آن [illegible] فاطمه ان الحسین بکربلا
فاطمه صحیحه [illegible] این دختر خبر [illegible] شنید [illegible] دختر [illegible]
[illegible] قالت ابه یا ابه من الذی ایتمنی علی صغر
سنی [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة
ابحر ما نفدت کلمات الله [illegible] اگر تمام [illegible] درختها [illegible]
[illegible]
کلمات [illegible] رسول الله [illegible] کلمات الله [illegible]
[illegible] کلمات الله [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] عبادات
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] علی [illegible]
[illegible] ایها الناس من احب علیا قبل الله منه
صلوته وصیامه واستجاب دعائه [illegible] عبادات

خلیفه

و علامات دیگر شان بسیاری علامات است * الا و من مات علی
حب علیا فانا کفیله بالجنة مع الانبیاء مردم آگاه باشید
هر که بمیرد به دوستی علی من ضامن آن کس هستم که او با پیغمبران جلیله
انبیاء در بهشت بود الا و من ابغض علیا جاء یوم القیمة
مکتوبا بین عینیه آیس من رحمة الله مردم هر که بغض
پسر عم علی در دل داشته باشد و دارای عداوت او بود فردای
قیامت وارد در صحرای محشر شود در حالتیکه بر پیشانیش
نوشته است این شخص دور است از رحمت خدا ایها الناس
حب علی حسنة لا تضر معها سیئة و بغض
علی سیئة لا تنفع معها حسنة ولایت در
محبت دوستی خلیفة و جانشین من پسر عمم علی ابن ابی طالب
نوع حسنه و ثوابی است که هیچ گناه و معصیتی با او صدمه
و ضرر و آسیبی نمی رساند و بغض و کینه و عداوتش نوع
گناه و معصیتی است که هیچ حسنه و ثوابی با او منفعت نمی رساند عم یتساءلون
عن النبأ العظیم در تفسیر آیه شریفه وارد شده است که مقصود و مراد از نبأ
عظیم که خدا در کتاب کریم و خطاب عظیم خود خبر میدهد وجود
مقدس امیرالمؤمنین است راوی گفت دیدم در آن جنگ شمشیر می زند و بصدای
بلند نعره میکشید و می گفت انا النبأ العظیم ایها الناس منم
آن نبأ عظیم که خدا در کتاب خودش خبر داده است

در روز

در روز قیامت از ولایت و محبت علی از مردم سؤال می کنند اگر دارای
ولایتش بودند هر آن عذابها و عقوبتها رهایی ایمن اند و الا هلاکهما کما
قال رسول الله صلی الله علیه و آله لو اجتمع الناس علی
حب علی لم یخلق الله النار فرمود اگر تمام مردم به دوستی پسر عمم علی ابن
ابی طالب جمع می شدند خدا آتش جهنم خلق نمی کرد اذا کان یوم القیمة
نصب الصراط علی شفیر جهنم یعنی فردای قیامت که صراط را
روی جهنم نصب کنند احدی نتواند از آنجا بگذرد مگر آنکه نوشته برات
علی در دست داشته باشد و فرمود لا یبقی میت فی شرق و لا غرب
و لا فی بر و لا بحر الا منکر و نکیر یسئلونه عن ولایة علی ابن
ابی طالب میفرماید هر کس در شرق و مغرب عالم مرد در بر و بحر خاک
از زمین و رود مسلمان در شب اول قبر نکیر و منکر با آتش حاضر میشوند اول چیزی که
از او سؤال می کنند از ولایت و محبت و دوستی پسر عمم علی ابن ابی طالب است
خدایا ما را زنده بدار به دوستی علی بمیران به محبت علی الحمد لله الذی
جعلنا من المتمسکین بولایة علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین
امروز زنده ام بولای تو یا علی فردا [illegible] یا گواه باش [illegible]
وجود مقدس [illegible] اگر بدن آنها با شمشیر قطعه قطعه و پاره پاره
می کنند دست از محبت و دوستی بر نمیدارند خودش فرمود لو ضربت
خیشوم المؤمن بسیفی هذا علی ان یبغضنی ما ابغضنی فرمود اگر با این
شمشیرم بر فرق مؤمنی بزنم که دست از محبت من بردارد بر نمیدارد [illegible]

گویا می‌بینم که در راه محبت و دوستی من دست و پای و زبانت را قطع کنند و دار
زنند عرض کرد قربانت شوم زهی سعادت که در راه محبت این بلاها بر سرم
آید اگر هزار جان داشته باشم در راه دوستی تو میدهم گر بجرم [illegible] کشته
دوستداران تو را کشتن چو شمع [illegible] این فرمایش مولا در نظر میثم بود [illegible]
گرفته بردند نزد ابن زیاد گفتند میثم تمار از دوستان محبت [illegible] مولا است
[illegible] گفت ای میثم دست از محبت مولایت علی بردار و الا [illegible]
کرده‌ام که ترا با شمشیر قطعه قطعه و پاره پاره کنند دست از محبت مولا بردار میثم
انکار کرد او را بدار زدند بالای دار فریاد برآورد مردم بیایید فضایل و مناقب مولام
علی از من بشنوید مردم ریختند دور دار جمعیت کردند میثم بالای دار از فضایل
و مناقب مولا علی برای مردم میگوید رفتند خبر به ابن زیاد دادند که میثم بالای
دار مردم را دور خود جمع کرده فضایل و مناقب مولا علی را برای مردم میخواند
گفت بروید پاهای او را قطع کنید آمدند پاهای میثم را قطع کردند باز فضایل
و مناقب علی را برای مردم میخواند باز خبر به ابن زیاد رسید دستهای میثم را قطع کردند
باز فضایل و مناقب علی را برای مردم میگوید گفت بروید دستهایش را [illegible]
دستهای میثم را بریدند [illegible] دست از محبت مولا علی برنداشت باز با همان
دستهای بریده فضایل و مناقب علی را برای مردم میگفت خبر به ابن زیاد رسید
[illegible] دست از محبت مولا علی برنداشت [illegible] فضایل و مناقب علی
برای مردم میگوید گفت بروید زبانش را ببرید آمدند زبان میثم را بریدند [illegible]
[illegible] خلق را دعوت به دوستی علی میکند [illegible]

دگر [illegible]

[illegible]
گفت والله لقطعتموا یمینی انی احامی ابدا عن دینی
وعن امام صادق الیقینی نجل النبی الطاهر الامینی
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یا نفس لا تخشی من الکفار
وابشری برحمة الجبار [illegible] ابا الفضل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابا الفضل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابا الفضل [illegible]
[illegible]
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible] (۲) [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت صادق [illegible]

[illegible] العمل العمل [illegible]

[illegible] بلا غسل ولا کفن [illegible] الصلاة والدم الا

کفان والغسل [illegible]

[illegible]

[illegible] الفقیر [illegible] محمد [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

معاویه پلید نشستن چون مرگش نزدیک رسید یزید پلید را وصیت کرد که ای پسر در عقود الشان [illegible] خود نهانی
اما در ظاهر پنهانی بکام رفتن تو خواستار این عالم را از نوشته جوجو پاک کنند در آن سرتیپیان
فرض [illegible] طلبیدن جمیع [illegible] و اشراف و بزرگان شام و امرا و اعاظم و ریتیمان و سرکردگان
و سرداران و سرگردگان و سپهسالاران لشکر و عسکر خود طلبید در بین [illegible] حاضر بودی
کریه ای پلید و لعنت نشسته بعد از آن در حضور ایشان رو به یزید با خطاب فقد ذللت
لک الرقاب الصعاب و وطئت لک البلاد و جعلت الملک لک ای فرزند
من جمیع گردنکشان عالم را ذلیل و مسخر کرده ام از بهر بزرگان و اشراف اسلام برای تو بیعت
گرفته ام تمام بلاد را بحیطه تصرف تو در آورده ام وصیت میکنم ترا در حضور چهار نفر یکی عبدالله ابن عمر
یکی عبدالرحمن ابن ابی بکر یکی عبدالله ابن زبیر چهارم حسین ابن علی ابن ابی طالب اما عبدالله ابن زبیر مثل او
مثل روباه است که [illegible] [illegible] [illegible] از او با حذر باشی مبادا در [illegible] [illegible]
مراد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] وکیل [illegible] [illegible] شده اما عبدالله ابن عمر و
عبدالرحمن ابن ابی بکر [illegible] [illegible] [illegible] دیگر در بند صدق و
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مشغول باشد واما الحسین ابن علی ابن
ابی طالب فقد عرفت حظه من رسول الله و هو من لحمه و دمه
تو می دانی قدر و منزلت او را که پیغمبر گوشت و پوست پیغمبر است [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] حق و حرمت او را [illegible] [illegible]
او را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دیگر [illegible] وصیت [illegible] مردم
و در خلوت یزید را طلبید ای پسر تو [illegible] [illegible] [illegible] کشیده

چه چگونه

عسکر
عسکر
همین قدر
محضر [illegible]

چه چگونه [illegible] [illegible] [illegible] و عظیمه [illegible] تا اسباب شوکت و جهانداری
و بزرگی و شهرهای [illegible] آورده [illegible] عزت [illegible] این ملک و سلطنت و ولایت
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و لیکن بعد از
مردن [illegible] [illegible] کمال خوف [illegible] عبدالله عمر عبدالرحمن ابن ابی بکر عبدالله
حسین ابن علی [illegible] ضحاک ابن قیس [illegible] [illegible] صاحب [illegible] [illegible]
و [illegible] در [illegible] بسیار [illegible] [illegible] [illegible] امرا شام و سپه سالار و
جمع [illegible] [illegible] معاویه گفت [illegible] عبدالله عمر و عبدالرحمن ابن ابی بکر و عبدالله زبیر و حسین
ابن علی [illegible] چهار نفر را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible] [illegible] [illegible] بیعت نکرد دیگر [illegible] [illegible] [illegible]
و لیکن حسین [illegible] [illegible] مردم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و خلق [illegible] [illegible] مبادا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] جماعت را [illegible] زمین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
از این [illegible] [illegible] [illegible] ضحاک ابن قیس [illegible] [illegible] [illegible] بیعت بگیری
بیعت گرفتن [illegible] ضحاک [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] طریق [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بیعت [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] بیعت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سیاه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] یزید خلیفه [illegible] [illegible] مردم [illegible] [illegible]

نماز گذارند خبر از برای معاویه کنید هلا بیچاره جنازه را در لحد نگذارند خبر که کلاهی

ظاهر افتی که کجاست ضحاک بن قیس ضحاک پیش آمد امیر بسلامت باشد چه میفرمائی

گفت کیفیت این است پدرم از آن کمال اعتماد و وثوقی که بر تو داشت مرا گفته است

هم بودی و دست در دامن تو زده تو او را در لحد بخوابانی ضحاک گفت خلیفه پدر تو این

مردم همه چشم بر تو دارند این امر شایسته تو است من چکاره ام مرا کجا لیاقت این مطلب شایسته

که هر چه ابا و امتناع کرد و عذر آورد و یزید ابا و نپذیرفت و گفت چنین خود وصیت

کرده که همه باید بی تعصبی ضحاک ناچار داد و فرش نعش معاویه را آوردند و پیش گذارند

او را در لحد خوابانید و چند سنگ بر در لحد نهد چون خواست بیرون آید یزید شمشیر کشیده

دو دم را برهنه کرده رو بر قبر ایستاد ای ضحاک الان وقت بیعت کردن تو است بیعت

کن ضحاک گفت اگر بیعت نکنم چه خواهی کرد گفت همین جا ترا به پدرم ملحق میکنم

ای حرامزاده این رای تو نیست این از تدبیرات و تزویرات پدر ملعون تو است بالجمله

برگشت و دستی از در لحد دور کرد نگاه کرد آن معاویه أتحکم و انت علی حده

و لده [illegible] این جام وصیت مکر پدر نشسته لابد و لا علاج دست بیعت دراز کرد و از قبر برون

آمد آن وقت امر خلافت و ریاست برای یزید مسلم گردید همینکه امامت و امارت ناحق

قرار گرفت شروع کرد با اطراف و جوانب عالم در شهرها و بلاد هم در تصرف خود نامه نوشتن

و حکام را عزل و نصب کردن و از مردم بیعت خواستن از آنجمله نامه نوشت به مدینه بسر عم

خود ولید ابن عتبه ابن ابی سفیان باین مضمون پدرم معاویه از دنیا رفت و رحلت کرد

مفرول [illegible] از تمام اهل مدینه برای من بیعت بگیر خصوصا چهار نفر از بزرگان مدینه

عبدالله عمر عبدالرحمن ابن ابی بکر عبدالله زبیر حسین ابن علی اگر بیعت کردند که بهتر و الا

سرشان با جواب نامه

سرشان با جواب نامه ام بروی در شام فرست نامه تو ولید رسید کار را تعمیم [illegible]

تنگ گرفت هر روز دیگر نتوانست در مدینه بماند [illegible] گرفت

شب [illegible] و هشتم رجب بطریق فرار از مدینه بیرون آمد پناه بخانه خدا برده در آن حرم

محترم هم نگذارند پناه جسته خونش را از آنجا ریزند ای قوم کجا است نواسه رحمت

خون در آنجا حرمت حرم ضایع شد حرم خدا را هم وا گذاشت حرم پیغمبر را رد است پیغمبر

دنیا را نها گذاشت در این چنین راه ها هر آنچه متعلق دنیا را اند رفت بکرد و طالبش را ملامت

[illegible] از پستی و بی اعتباری این دنیا که هر یکی را از آن زن زانیه اعطا به کرده

[illegible] حرامزاده زانیه بمدینه برد بهمین طور هم [illegible] کار

کاری که هر دو [illegible] چنین [illegible] گذارد و دست برده بر سر [illegible]

نگاهی بر آن صورت و محاسن شریف که گفت چنین چقدر خوش است دندان [illegible]

قطره خون از آن گلوی بریده صداش چکیده بود [illegible] پوشیده بود [illegible]

بر آن رو تخت بر زمین [illegible] معلوم است [illegible] جمع [illegible] جگر آن حرامزاده

بنوش در آمد بر گذارد بروی زمین دست برد چوب خیزران را برداشت بعد اشاره بر آن

لب و دندان سحر بیان هم زد [illegible] یا لیت [illegible]

إذ رقم قضيب على ثنايا الشفتين ظالم چوب را بردار از [illegible]

افزون بهمراه پیغمبر بوسه [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

قصه [illegible] معاویه ابن ابی سفیان یزید ناحق در مسند خلافت قرار گرفت بدواً

نامه در مدینه بولید ابن عتبه نوشت باین مضمون [illegible]

مرا هست در کمال حکم السلطنه عذر بیان دارم ولی بهیبت خوف از حجازیان
دارم مروان از بعضی حکومت معزول بود بر حقیقت چنین باید رسید اما بیعت
نگیری حالی که در جمیع اهل مدینه خاصه چهار نفر بزرگان حجاز عبدالله عمر عبدالرحمن ابن ابی بکر
عبدالله زبیر حسین ابن علی الله انکار جد و جهد عمل کنی کار را بر ایشان تنگ گرفته عذر ایشان
قبول ننمائی هر کدام از بیعت سر بپیچد ابا و امتناع نماید بهر نحو که شود ادراک سر ایشان
با جواب نامه بر ما بفرستی نامه بولید رسید از مضمونش مطلع گردید مروان
را طلبید در این خصوص با او مشورت کرد مروان گفت هنوز کسی از مردن معاویه مطلع
نشده بیش از انتشار این خبر و اطلاع این چهار نفر ایشان را بطلب بیعت یزید را عرضه
دار هر کدام انحراف ورزند نقل آور ولید را این پسندیده فورا فرستاد بطلب ایشان
سید الشهدا مرحوم پسر عمر پسر ابوبکر پسر زبیر هر سه خدمت آنجناب ملازم ولید
رسیدم امیر شما را طلبیده حضرت فرمود تو برو ما از عقب میرسیم رسول رفت بعد رو گشت بر عمر پسر
ابوبکر پسر زبیر و فکر و فکر نکرده بکدام نگاه کردن یعنی چه ولید ما را در اینچنین شب
چهاردهم ماه مبارک رجب است و شب بعث پیغمبر است از زیارت و عبادت باز
میدارد و بمجلس خود طلبیده مصلحت باید امر بزرگی اتفاق افتاده باشد امام همام
فرمودند که گویا در آن جهان نمانده است فرعون معاویه از دنیا رفته است و ولید ما را طلبیده
مگر برای بیعت با یزید پسر عمر پسر ابوبکر این هر دو گفتند ما که بجانه خود میرویم در را بروی
خود می بندیم پسر زبیر گفت که من هرگز بمجلس ولید نمیروم و نه با یزید بیعت بکنم حضرت فرمود
اما من چنین دعده داده ام که میروم در آن اثنا در مرتبه خادم ولید رسید امیر منتظر است
امام بانگ بلند زد همراهان همه بجهت من چه اگر یکیک از اینان جانب من خواهند آمد

الان اگر

رسول برگشت و کیفیت را بولید نقل کرد مروان گفت حسین هرگز بمنزل تو نخواهد
بمنزل تو آمدن ولید گفت ساکت شو از این نوع سخنان نیست حسین مکر و غدر دیگر
نمیکند صادق الوعد است هرگز خلاف وعده نکرده اما امام از روضه جد والا مقام رجعت
بخانه شریف آورد و طلبید فرزندان و برادران و خویشان و اقربا خود را فرمود همه مکمل
و مسلح شوید و همراه من بیائید سی نفر از بنی هاشم و غیر بنی هاشم و خدام و غلامان با آنحضرت
روانه شدند در خانه ولید امام فرمود شما همین جا کنار باشید من تنها بروم تا بینم ولید
چه میگوید فَاِنْ سَمِعْتُمْ صَوْتِی قَدْ عَلَا فَادْخُلُوا عَلَیْهِ لِتَمْنَعُوهُ عَنِّی اگر صدای
بلند شد آنوقت شما داخل شوید و مگذارید بر من آسیبی برسانند حضرت امام و پیغمبر
داخل خانه و وارد مجلس شد ولید و مروان تمام برخواستند و تعظیم و تکریم بجا آوردند
امام در مقام خود نشست و فرمود سبب احضار من چیست ولید خبر مرگ معاویه را بآنحضرت
رسانید و نامه یزید را خواند اظهار بیعت خواهش نمود فرمود گمان ندارم راضی شوی
به بیعت گرفتن از من در خفا البته خوشتر داری که امر در علانیه و حضور مردم انجام گیرد
بهتر است فردا بزرگان مدینه جمع شوند آنچه صلاح و صواب است خواهم عمل نمودن عمر گوید
نیکو رائی است رأی شما یَابْنَ رَسُولِ اللهِ اِنْصَرِفْ عَلَی اسْمِ اللهِ تَعَالَی برو
بامان خدا مروان گفت ای احمق دست از حسین بردار اگر از او بیعت نگیری
دیگر هرگز قدرت و تسلط بر او نخواهی یافتن الا تحبس اوی لیبایع الآن یا گردنش
بزن چون حضرت امام از این کلام متغیر برخواست و فرمود اَنْتَ یَابْنَ الزَّرْقَاءِ
اَنْتَ تَقْتُلُنِی اَمْ هُوَ ای پسر زرقاء زنا دهنده تو را یکی با دنه کذا قیم
قادر نیستی صدای حضرت در خانه بلند شد و در خانه بگوش عباس و علی اکبر و قاسم و عون

جعفر و عبدالله و [illegible] چه شدند؟ کسی نمی‌بینم که خبر بیاورد [illegible] رفتند [illegible] خانه و مولا را
میان گرفته شمر [illegible] حضرت [illegible] فرمودند [illegible] و سالم از خانه ولید بیرون
[illegible] روز عاشورا [illegible] حضرت [illegible] تنها میان
میدان ایستاده با گردن کج می‌فرمود هَلْ مِنْ ناصِرٍ یَنْصُرُنی وَ هَلْ مِنْ مُعینٍ
یُعینُنی عرض می‌کنم [illegible] ولی بچه حالت عباس یاد [illegible] علی اکبر با بدن
پاره‌پاره قاسم بروی خاک افتاده [illegible] اصحاب و انصار و جوانان کشته
گوسفندان قربانی بروی زمین [illegible] بجانب ایشان [illegible] یک یک را با اسم صدا زد
یا مسلم یا حبیب ابن مظاهر یا اسد الکلبی یا قیس الصیداوی و یا حر الریاحی رو گردانید
بجانب نهر علقمه صدا زد یا اخی یا ابا الفضل یا ولدی یا علی یا ابطال
الصفا و یا فرسان الهیجا مالی انادیکم فلا تجیبونی و انتم نیام ارجوکم
تنتبهون ام حالت مودتکم عن امامکم فلا تنصروه [illegible]
[illegible] چه می‌شود مرا هرچه می‌خوانم شما را جوابم را نمی‌گوئید مگر خواب شما را ربوده یا ائمه
[illegible] بامام شما [illegible] فهو [illegible] ایها الکرام
وادفعوا عن حرم الرسول فهاهم لفقدکم قد علاهم النحول [illegible]
[illegible] حرم پیغمبر را [illegible]
صلوات الله علیه یا الذی فلق الحبة و برء النسمة [illegible] تلك
الابدان ما بین قاعد و قائم انه امام است [illegible] اختیار [illegible] بوجود
چگونه [illegible]
رو با سینه [illegible] اشاره [illegible] حرکت [illegible]

[illegible]

نفسی فداکم [illegible] اگر [illegible] یک مرتبه [illegible]
قضا نحبه آنچه [illegible] گذشت [illegible] مبارک [illegible]
من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا حالا [illegible]
[illegible] حضرت سرم را از قفا جدا نماید تمت المجلس [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

بیرون آمدن سید سجاد [illegible] ولید از جانب یزید در مدینه مأمور شده بود از سید الشهدا
برای آن ولد الزنا بیعت بگیرد شب [illegible] در مجلس خدمت [illegible] طلبید بیعت یزید را
عرضه داشت حضرت آنرا مهلت گرفت [illegible]
و جواب [illegible] ولید قبول کرد [illegible] از خانه بیرون آمد [illegible] عالم
در دل [illegible] معلوم است [illegible] پیغمبر است چگونه [illegible] کند [illegible]
با یحیی بیعت [illegible] آن شدت [illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible]
[illegible]
[illegible] عرض کرد السلام علیك یا رسول الله انا فرخك و ابن فرختك و
سبطك الذی خلفتنی فی امتك فاشهد علیهم یا نبی الله انهم قد
خذلونی و ضیعونی و لم یحفظونی و هذه شکوای الیك حتی
القیك صدا زد یا جداه [illegible]
[illegible]
در [illegible]

روزگار مرا بر باد نموده مرا مخذول کرده‌اند کار خیلی به جائی رسیده که مردم اراده کرده‌اند مرا
ذلیل فاسق نجیب نمایند و با او بیعت کنم ثم وضع رأسه علی القبر واغفی
فاذا هو برسول الله قد اقبل فی کتیبة من الملائکة عن یمینه وشماله
وجاء حتی ضم الحسین الی صدره وقبل بین عینیه آنوقت حضرت روی
قبر پیغمبر گذارد خوابش ربود در عالم رؤیا دید حضرتش خاتم انبیاء با جمعی از ملائکه که یمین
و یسارش را گرفته آمد و او را به سینه چسبانید میان هر دو دیده‌اش را بوسید وقال حبیبی یا
حسین اخرج الی العراق فان الله شاء ان یراک قتیلا نور دیده حسین
برو به کربلا خدا میخواهد تو را در زمین کربلا کشته ببیند کانی اراک عن قریب مرملا
بدمائک مذبوحا بارض کرب وبلاء من عصابة من امتی گویا من
میبینم زود است از جفای امت نخ دغات بریده تن آغشته در زمین کربلا افتاده و انت
عطشان لا تسقی وظمآن لا تروی هرچند زیاد از تشنگی لبی آب
حبیبی حسین ان اباک وامک واخاک قدموا علی وهم مشتاقون
الیک نور دیده پدر و مادر و برادرت نزد من آمده‌اند مشتاق دیدار تو هستند زود حسین
با زبان عجز گفت یا جداه خذنی الیک فی القبر لا حاجة لی فی الرجوع
الی الدنیا ای جد بزرگوار مرا بگیر در همراه خودت در قبر که دیگر دلم از زندگی دنیا
سیر شده فرمود بنی لا بد لک من الرجوع الی الدنیا ان لک فی الجنان
درجات لن تنالها الا بالشهادة نور دیده حتما باید به دنیا برگردی زیرا که از برای
تو منازل و درجات چندی است در بهشت نمیرسی به آنها مگر به سبب شهادت و کشته شدن
فانتبه الامام من نومه فزعا مرعوبا حضرت پریشان از خواب بیدار شد

دیگر گمان

دیگر گمان ندارم سید الشهدا حضرت پیغمبر را در عالم رؤیا دیده باشد مگر عصر تاسوعا که لشکر
سمت خیمه‌ها را هجوم آوردند خواهرش زینب مضطرب گردید از آن طرف امام حضرت
برده خیمه فرموده زانو گذارده خوابش ربود هم زینب رسید اختیار صیحه کشید برخیز اما
تسمع هذه الاصوات مگر این صداها را نمیشنوی لشکر اراده کرده‌اند هجوم به خیمه‌ها
بیاورند فرفع حسین علیه السلام رأسه سر بلند کرد فرمود خواهر نگذارد الآن
در عالم رؤیا حضرت پیغمبر را دیدم فرمود یا بنی انک تروح الینا عن قریب نور دیده‌ام فردا
نزد ما خواهی آمد زینب همین که این حرف را شنید کانه به قلبها را خراش کرد فلطمت
وجهها فنادت بالویل شروع کرد لطمه به صورت زدن صدا به واویلا بلند کردن
گفت برادر خواهرت بمیرد خبر مرگ را من میدهی از آن طرف هم لشکر بطرف خیمه‌ها می‌آیند
مضطرب شد و از جا برخواست معلوم است که بدن عورت است نمیخواهد بمیرد برای
خواهرانا محروم شود فرمود اختی مهلا مهلا لا تشمت القوم بنا لیس لک الویل
اسکتی یرحمک الله خواهر جان آرام بگیر صدا به واویلا بلند مکن آخر من دشمن در بیابان دارم
را شماتت مکن تمت المجلس الرابع بید الاحقر محمد ... سنه ...

بسم الله الرحمن الرحیم

معاویه از دنیا رفت ولید هم حاکم مدینه بود مأمور شد هم از برای یزید از تمام اهل مدینه
بیعت بگیرد خصوصا از چهار نفر بزرگان حجاز هم داعیه خلافت داشتند عبدالله عمر عبدا
الرحمن ابن ابی بکر عبدالله زبیر و سید الشهدا و شب شنبه سوم رجب است قبر پیغمبر را
خواست مطلب را اظهار کند آن شب را مهلت گرفت هم فردا آنچه صلاح و صواب
معلوم کنید آنوقت پیغام داد از برای عبدالله زبیر هم حاضر شو که از او بیعت بگیرد عبدالله از این مطلب

مطلع شده بود از آمدن امتناع کرد ولید هم برادر نمی گفت نزدیک بود هم کار بجائی رسید
هر دو را مجبوراً بطریقی همگی از خانه بیرون نکشند جعفر برادر عبدالله زبیر بود آمد نزد ولید
گفت امیر امشب شب پنجشنبه هشتم رجب است شب جمعه سفیر است برادرم مشغول عبادت
است امهلت ده تا فردا حاضر خواهد شد آنچه خواهش شما است یعنی خواهد آورد ولید آن
شب را مهلت داد عبدالله در همان شب از مدینه فرار کرد که از پیراهن آمد بمکه معظمه چون
صبح شد ولید مطلع گردید امر کرد خویشان و دلگان او را گرفتار بعبدالله زبیر با گرفته و حبس
عبدالله عمر مطلع گردید جمعیت داخل [illegible] نتوانست [illegible] آنها را نجات داد این
خبر بسید الشهداء صلوات الله علیه رسید از آن طرف هم امان روز روز وعده حضرت بعد
مدت آن روز وعده فرموده بود هم فردا هم روز بیست و هشتم رجب است مجبوراً ولید حاضر
شود در حضور من بیعت کردن با یزید آنچه صلاح دولت است یعنی جاوید مقدم ولید هم
خانه حضرت [illegible] بیاید [illegible] را از برای بیعت کردن [illegible] طلبید حضرت دید کار خیلی سخت شده
اگر در مدینه بماند باید با یزید بیعت نماید اگر هم بیعت نکند البته ولید حاکم است متقاضی
حکومت حاکم سخن و سخت گیری کردن است لاد نمی خواهد گرفتار هم در مدینه چندان
یاور و یاری و هواداری ندارد هم تواند بداد بحلقه دشمن قوی پنجه را از میان بردارد زیرا که
تمام اهل مدینه با یزید بیعت کرده اند الا معدودی قلیل هم آنها هم بعضی فرار کرده اند بعضی
پنهان شده اند از آن نظر هم شب گذشته پیغمبر در عالم رؤیا امر بتعجیل [illegible]
عازم شد بحرانی حرکت بنماید امید آن روز را هر طوریکه بود در دل داد تمام آن روز را
در تهیه تدارک اسباب سفر برآمد او هم بعضی را خبر نمود بجز [illegible] احمال و اثقال بود همه را
بار کردند بر همین اطلاع کسی هم اول شب زده نه بیرون [illegible] مدینه از نظر هم تمامی عیالات و

هم شأنی و متعلقان

هم شأنی و متعلقان و متعلقات از خواهران و برادران و برادرزادگان و خواهران دختران
اهل حرم و خواتین محترم آماده شدند تهیه سفر دیدند مگر زینب خاتون سلام الله علیها همسر شوهر
عبدالله جعفر را طلبید یعنی اقتضای این هم از دادن رخصت [illegible] سفر از برای خود دید [illegible]
عبدالله جعفر را آورده فرمود یا ابن العم خواهرم زینب را اذن ده در این سفر همراه من بیاید
عرض کرد که برادرجان من و اهل و عیال من فدای تو یا ابن رسول الله اگر خواسته باشی تمامی
اهل حرم را هم قرار سفر بدهم خودم هم در رکاب شما آیم و علاوه ۲۷ احتیاجی [illegible]
ما مأمورم در این سفر همراه خود برم یعنی آخر آن خواهش این و عیال پرستاری خواهد نماید زینب بعد از من
اینها را پرستاری کند اگر گریه کرد و نوازش دهد اگر بهانه بابا گرفتند آنها را تسلیه دهد اگر
در راه شام از سر بگیرند زینب سوار شان نماید [illegible] شدند همه تمام این را آن در هر جا
این بچه‌ها کوچک اطفال [illegible] ساله و سه ساله در این منزل راه شام زینب بود اگر
تشنه شدند دامن زینب را می گرفتند اگر گرسنه شدند از زینب طعام میخواستند اگر از
شتر می افتادند زینب آنها را بر می داشت اگر تازیانه و کعب نیزه میخوردند پناه بزینب می آوردند
مختصر که گفت عمه کسی مرا گفت خواهر کسی نگفت که [illegible] این مظلومه همه را فریاد رسی میکرد
آن کعب نیزه و تازیانه ها را بکجا [illegible] بعد از واقعه کربلا دیگر آن [illegible]
[illegible] است و [illegible] مبادا چشم آنها را برهم افتد زیرا که
[illegible] آثار تازیانه ها و کعب نیزه بر بازو و کتفش باقی است بعد از ورود [illegible] هم آن یک [illegible]
شام [illegible] نمیداد و نگفت مگر اینها آن چه کرده است هم از [illegible] و سیاه و
مجروح و کبود شده است حال زینب را همین شام بدان حال زارش را [illegible] خدا
[illegible] بعد الحکم محرم فانی ادیب [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

عالم گشته پیغمبر در از مدینه طیبه وطن نمیدید بیرون آمدی بجانب عراق روید ام سلمه آمد عرض
عرض کرد ای فرزند غم شنیده ام حال رفتن بجانب عراق داری بیا و ترک رفتن این سفر
کن مرا از غم خود محزون منما فانی سمعت من جدک رسول الله یقول
یقتل ولدی الحسین بارض العراق یقال لها کربلا نمی پردازد از صحبت جد بزرگوار
فرزندم حسین را در زمینی که او را کربلا گویند شهید نمایند قال علیه السلام یا اماه
وانا والله اعلم ذلک وانی مقتول لا محاله ولیس لی من هذا
بد فرموده کدام قسم [illegible] سلطان [illegible] ولی حکم خدا است دارم با این حکم بروم در زمین
کربلا کشته شوم بخدا قسم من میدانم در چه روز در چه ساعتی کشته میشوم و کشندگان
خود را میشناسم قبر و مدفن خود را میدانم و میشناسم آن کسی که از اهل بیت و اقربا و
دوستان من همراه من شهید می شوند کیستند یا اماه اراک حفرتی ومضجعی
بخواهی که ترا آن حفره و خوابگاه و محل قبر خود را نشان بدهم ثم اشار بیده الشریف
الی جهة کربلا فانخفضت الارض حتی اراها مضجعه ومدفنه
وموضع عسکره وموقفه ومشهده دست از روی [illegible] خدائی بلند کرد
فرمود بجهت او حسینی [illegible] زمین کربلا نمایان شد فرمود یا اماه
ای ام سلمه بنگر آنجا حضرت [illegible] را نشان داد فرمود آن جایی که من میخوابم محل خیمه گاه
من است [illegible] خیمه ها و سپاه و عسکر و لشکرگاه من است چهار فرسخ در چهار فرسخ محل
و قاتلان من و قاتلان جوانان و اصحاب و جان نثاران من است آن قطعه زمین
[illegible] دفن میکنند در آنجا و قبر من است آن گودالی که در میان است محل

قتلگاه من است گنگ را نشان داد بی اختیار صدا گریه ام سلمه بلند شد و بسی جزع کرد
گفت یا اماه ان الله شاء ان یرانی مقتولا [illegible] خدا میخواهد مرا کشته ببیند
وحرمی ورهطی ونسائی مشردین واطفالی مذبوحین
مظلومین وهم یستغیثون فلا یجدون ناصرا ولا معینا خدا میخواهد اهل بیت
کلثوم را اسیر [illegible] سوار شتر برهنه نمایند بیجا و اطفال مرا مانند بره قربانی ذبح کنند عرض
کرد ای فرزند [illegible] شیشه حدث پیغمبر [illegible] و جد بزرگوارت
خاکی بمن داده [illegible] ضبط کرده ام فرموده ام سلمه هر وقت دیدی این خاک مبدل بخون شد
بدان فرزندم حسین را کشته اند فرمود مادر ای ام [illegible] از آن خاک تو هم داری آن
خاکی هم از قدم گرفته برای [illegible] شیشه ضبط کن هر وقت مبدل بخون شد بدان مرا شهید
کرده اند دست دراز کرد مشتی خاک از زمین کربلا برداشت بام سلمه داد ام سلمه گرفت بود آن
خاکی هم از پیغمبر گرفته بود [illegible] ام رفت بجانب عراق تا آنکه [illegible] روز
در عالم رؤیا دیدم پیغمبر با عمامه [illegible] آمد گریبان دریده گرد و غبار بر صورت و محاسن و ریش
نشسته بسیار پریشان [illegible] ام سلمه [illegible] یا رسول الله چه شده است [illegible] ام سلمه
دست از دلم بردار [illegible] حسینم را کشتند الان می‌آیم از کندن قبرش فارغ شدم ام سلمه
مضطربانه از خواب بیدار شد رفت بر سر آن شیشه خاکی هم از پیغمبر گرفته بود
دید خون تازه از آن شیشه بجوشید بی اختیار صیحه کشید وا حسیناه وا ولداه وا قرة عیناه
[illegible] زنان بنی هاشم خبردار شده اطراف او را گرفتند [illegible] بهوش آوردند تفصیل
از او سوال کردند قصه را نقل کرد [illegible] زنان بنی هاشم گفتند [illegible] بگو حال امام
در خانه فاطمه علیها [illegible] مرتبه دیدم [illegible] مرغ خون آلود [illegible] خانه فاطمه [illegible] فصیح

یا فاطمه
[illegible] فاطمه بشنوا ذبح الحسین بکربلا قتل الحسین آه صدا [illegible]
[illegible] حسین را کشتند

بسم الله الرحمن الرحیم

پس از آنکه ولید بن عتبه در مدینه طلب بیعت یزید را [illegible] رجب [illegible] اربعه
عبدالله عمر عبدالرحمن بن ابی بکر عبدالله زبیر [illegible] سید الشهدا عرضه داشت [illegible] پیغمبر [illegible]
بطریق عنف [illegible] پیغمبر [illegible] تا صبح در آنجا ماند و
شکایت کرد و درد دل نمود به پیغمبر در عالم رؤیا [illegible] امر [illegible] به عراق [illegible] خبر شهادتش را
داد چون صبح شد از روضه پیغمبر بیرون آمد [illegible] عبدالله زبیر [illegible]
ولید [illegible] عبدالله [illegible] عبدالله عمر [illegible]
[illegible] ولید [illegible] بیعت کردن حضرت با یزید [illegible]
[illegible] طلب بیعت نمود [illegible] چاره ندارد مگر آنکه فرار [illegible] زنان و
دختران و خواهران و برادران و برادرزادگان [illegible] و اصحاب و انصار [illegible] جمع کرد
کیفیت [illegible] خواب خود [illegible] در عالم رؤیا [illegible]
[illegible] سفر [illegible]
[illegible] شب [illegible] رجب [illegible] بیرون [illegible]
مدینه بیرون رویم [illegible] زنان [illegible]
[illegible] فلم یکن فی ذلک الیوم اشد غما من
اهل البیت ولا اکثر باکیا هرگز [illegible]
آن روز [illegible] بنی عبدالمطلب [illegible] در مدینه [illegible]

[illegible] قال علیه السلام [illegible]
هذا الامر معصیة الله و رسوله [illegible]
[illegible] فلم تستبق النیاحة والبکاء [illegible]
[illegible] مات فیه رسول الله [illegible]
[illegible] مدینه [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
آن شاهزاده [illegible] در روز عاشورا [illegible] سید الشهدا
[illegible] شهادت [illegible]
[illegible] یزید بیعت [illegible] یا اخی والله لا اعطی الدنیة من نفسی
[illegible] بیعت [illegible]
الموت خیر من رکوب العار والعار اولی من دخول النار [illegible]
[illegible] فاقبل علیه السلام
فی جوف اللیل الی قبر امه لیودعها [illegible] حضرت [illegible] وداع مادر
[illegible] السلام علیک یا اماه [illegible]
[illegible] وداع [illegible] ظلم و جفا [illegible] در مدینه [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
علیک السلام یا شهید الام یا مظلوم الام یا غریب الام [illegible] گریه حضرت [illegible]
[illegible] وداع [illegible]
[illegible] شب [illegible] محرم [illegible]

ساربان کاری کو هم جفا از شهادت میرزد گرفتند [illegible] من را از سفر [illegible] ابدین
مخی شد بردات [illegible] بودن زمین ثابت صدا زد یا جداه قتلوا والله رجالنا وذبحوا
والله اطفالنا ونهبوا والله اموالنا وهتکوا والله حیامنا ای جد بزرگوار
کدام مردان ما را کشتند بچهام را تشنه [illegible] ذبح کردند اموال ما را غارت کردند [illegible]
مرا [illegible] گشت کردند [illegible] بر سر آمد کجا آمد [illegible] خاکستر
آن [illegible] بردن آمد [illegible] خاکستر از صورت و محاسن پسر پاک کرد
[illegible] دشمن [illegible] شهید کربلا منزل مبارک قتیل اشقیاء
منزل مبارک یا خاکستر [illegible] منزل مبارک [illegible]
کنج زندان [illegible] منزل مبارک [illegible] آن [illegible] غنچه گلی از ایام
شکفته کربلا [illegible] السلام علیک یا اماه [illegible] جدم [illegible]
[illegible] خون [illegible] آب [illegible] تشنه [illegible]
[illegible] مادر یا زهرا [illegible] ای مادر یا زهرا [illegible] اصغرم ای مادر یا زهرا کشتند کشته در
[illegible] ای مادر یا زهرا [illegible] اگر [illegible] شود [illegible]
[illegible] چنین [illegible] زهرا [illegible] مادر [illegible]
[illegible] لازمه [illegible]
[illegible] تعظیم ای مادر [illegible]
[illegible] [illegible] علی
[illegible] کردند [illegible] تشنه [illegible] شهید کربلا کردند جوانان مرا کشتند [illegible]
ای مادر عون و جعفر و عباس و قاسم و علی اکبر [illegible] قتلوا [illegible]

عن قولك ومن شرب الماء معلول كانهم لم يغنوا حولك والوك [illegible]
آخر [illegible] لب تشنه کشتند [illegible] گذاردند [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] آمد اقبل لیله
اخوه محمد ابن الحنفیه برادرش محمد آمد [illegible] انت احب الخلق الی واعزهم علی
[illegible] کشته جات
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فتكون لی عونا علیهم لا تخفی شیء من امورهم
[illegible]
[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما اوصی
به الحسین ابن علی ابن ابی طالب الی اخیه محمد المعروف بابن
الحنفیه ان الحسین یشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و
ان محمد عبده ورسوله جاء بالحق من عند الحق وان الجنة حق والنار
حق وان الساعة آتیة لا ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور
اقرار بوحدانیت خدا و بانچه لازمه دین و آیین شریعت جدش حضرت خاتم النبیین [illegible]

بین مردم استغاثه نکند را ما رحی بگوید انی لم اخرج اشراً ولا بطراً ولا مفسداً
ولا ظالماً وانما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی وارید ان آمر
بالمعروف وانهی عن المنکر واسیر بسیرة جدی وابی علی بن ابی طالب (ع)
از برای زیارت طغیان ظلم و عدوان بیرون نرفته ام بلکه خواستم بیرون از آن امر را
اصلاح امور امت جدم کنم و شما مطلق را امر بمعروف و نهی از منکر نمایم بسیرت جدم و پدرم علی
بن ابی طالب رفتار کنم فمن قبلنی بقبول الحق فالله اولی بالحق ومن رد
علی هذا اصبر حتی یقضی الله بینی وبین القوم بالحق وهو خیر الحاکمین
پس هر کس مرا قبول کند خدا اولی تر است بحق و هر کس مرا رد کند صبر می کنم تا حکم کند
خدا میان من و ایشان و او بهترین حکم کنندگان است ثم طوی الکتاب
وختمه بخاتمه ودفعه الی اخیه وودعه وخرج فی جوف
اللیل پس آن نامه را بمهر مبارک مزین کرد و داد به برادرش محمد حنفیه و برادر را وداع نمود و در میان
شب از مدینه بیرون آمد و بر مزار جدش رفت و در خانه گشت [illegible] گریه کرد و در بستر
دیگر از خانه بیرون باید رفت که ان روز سیدالشهدا با یک شتر [illegible] داغ دیده و
کشته شده در [illegible] گردید و در بستر [illegible] جای پدرم [illegible]
شنیده صدای [illegible] شون از اهل مدینه [illegible] مضطرب شده [illegible] این
شون حق برای [illegible] معلوم است ممکن است [illegible]
شدت کنند [illegible] ممکن نشد تا آنکه [illegible]
[illegible] برادرت حسین [illegible] اهل
بیت و اولاد و اصحابش [illegible] از مدینه بیرون [illegible]

والدار الاوانه

فرمود ای برادر [illegible] با استقبال برادرم بروم آقایان و خویشان در خانه آمد [illegible] گفته بود
شد هر چند قدمی میرفت [illegible] حال برادرم حسین [illegible] سید [illegible]
[illegible] آمد تا آنکه [illegible] از مدینه بیرون رفت [illegible]
[illegible] قتل والله اخی الحسین که ای برادرم حسین را کشتند [illegible]
صیحة عظیمة وخر مغشیا علی وجهه الی الارض یک صیحه کشید و از
[illegible] زمین افتاد و غش کرد [illegible] عمرت [illegible] روح از تن
بیرون رود [illegible] از خاک [illegible] قیامت
آشوب شد محمد [illegible] بصورت [illegible] زد یا اخی یا اخی این
فرة عینی این ثمرة فؤادی این خلیفة ابی الحسین اخی [illegible]
برادرم چه شد [illegible] جواب گفت قال یا عماه اتتک یتیما عموجان روزگار [illegible]
مرا کشته لیس معی الانیس [illegible] عاشرات [illegible]
نادیات وللمحامی فاقدات عموجان [illegible]
[illegible] کشته شده داغ [illegible]
گردید یک لحظه دیگر [illegible] غش کرد قال یا عماه لو تنظر الی اخیک
وهو یستغیث فلا یغاث ویستجیر ولا یجار مات عطشان عموجان [illegible]
برادرت [illegible] یک نفر [illegible] نمی رسید [illegible]
ای [illegible] آخر العطش [illegible]
[illegible] فصاح محمد حتی غشی علیه [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

خرج الحسين عليه السلام من المدينة ليومين بقيا من الرجب ودخل في المكة
لثلاث مضين من الشعبان روز بیست وهشتم ماه رجب پیغمبرزاده از مدینه بیرون
رفت و روز سیم شعبان وارد مکه معظمه شد و از روز خروج از مدینه طیبه تا روز ورود بمکه معظمه بیش از
[illegible] طول نکشید و حال آنکه از مدینه تا مکه دوازده منزل است [illegible] دوازده منزل را
دوازده روزه باید از راه هموار [illegible] بگوئیم شاید آن راه بی راهه مسافتش کمتر از
جاده شاهی و راه متعارف بوده است چنانچه بواسطه خوف از دشمن [illegible]
فرار میکنند هم از جاده عدول کرده و از بیراهه بجانب مکه رفته [illegible]
نه از این راه متعارف رفتیم زیرا که میترسیم از جاده متعارف [illegible]
دشمنان [illegible] از مرگ فرار کرده باشند [illegible]
و فرار نمایم [illegible] از راه متعارف [illegible] خطور شد این دوازده منزل را
[illegible] دوازده روز طی نمایند در مدت [illegible] معلوم است [illegible]
[illegible] از مدینه بیرون آمد [illegible] از مدینه بطریق فرار [illegible] فرار لازم و واجب است
[illegible] از دست ظالم و از شر دشمن از جائی و از شهری فرار میکند مسلما در کمال عجله و سرعت
[illegible] دشمن شود [illegible] این دوازده منزل را در کمال عجله [illegible]
از ترس آنکه مبادا [illegible] و ملعون [illegible] حاکم مدینه [illegible] عقب بیاید حضرت را
[illegible] از [illegible] بمدینه برگردانند [illegible] منزل [illegible]
هر چند قدمی [illegible] برگشتیم [illegible] از عقب [illegible] مبادا دشمن از عقب بیاید
[illegible] این [illegible] در مدت [illegible] این دوازده منزل را [illegible] تا آنکه در روز سیم شعبان
وارد مکه معظمه شد و [illegible] و اخل [illegible] تمامی حرمان [illegible]

داده [illegible]

[illegible] وهو [illegible] هذه الآیه [illegible] حضرت موسی علی نبینا
وآله وعلیه السلام [illegible] دخف الحال این آیه را میخواند فلما توجه
تلقاء مدین قال عسی ربی ان یهدینی سواء السبیل ترجمه [illegible] حضرت
موسی را [illegible] حضرت کلیم از ترس فرعون و فرعونیان از مصر فرار کرد و بمدین
که محل امن بود رسید آن وقت دیگر یقین کرد که آنجا امن است کسی نمیتواند او را صدمه برساند
بعد از اطمینان از شر دشمنان [illegible] آسمان [illegible] عرض کرد خدایا [illegible] مرا
بآنجا که محل امن است رسانیدی از شر فرعون و فرعونیان ایمن نمودی پیغمبرزاده در روز ورود
بمکه حال خود را بعینه شبیه حال موسی ملاحظه نمود لاجرم [illegible] حال خود این آیه را تلاوت
میکرد اگرچه حال بیرون آمدن از مدینه و ورود بمکه شباهت تامی داشت بحال حضرت کلیم
ولی چنین موسی بمدین آمد دیگر یقین نمود که آنجا امن است کسی نخواهد او را صدمه برساند اما قضیه
[illegible] عکس شد کار [illegible] رسید [illegible] امن [illegible] حرم امن خدا خون او را
بریزند چنانچه همین [illegible] ظاهرا به بهانه حج بمکه آمدند ولی [illegible] قرآن
[illegible] احرام [illegible] خانه خدا اگر [illegible]
کعبه [illegible] پیغمبر [illegible] مطلب [illegible] دانستم اگر آنجا بمانم خون [illegible] آن
حرم امن الهی [illegible] حرمت [illegible] حرم [illegible]
[illegible] خانه خدا بیرون آمد [illegible] حرم [illegible] گردانید [illegible]
زمین کربلا [illegible] بقاع متبرکه [illegible] زمین [illegible]
[illegible] استجابت دعا [illegible] خاک [illegible]
[illegible] در آن خاک [illegible] خاک [illegible]

پیغمبر روی آن زمین جان داد زمین کربلا تر و خشک و نمی‌دانی خطاب رسید ای زمین آرام
بگیر عوض که خدایا آخر این پیغمبر توست با بدن پاره پاره بروی من جان داده و پا می‌زند چگونه
آرام بگیرم خطاب رسید ای زمین آرام بگیر تربت ترا مبدل خود قسم اول قطعه زمینی هم در فصل
بهشت کنم ترا این است که زمین کربلا آرام گرفت اما چنین هم آرام نگرفت تا به ساعت تزلزل
تململ السلیم نیش مارگزیده را این بوی بدن بوی عطیه راوی گفت شنیدم از آنکه
آنکه دارد و گمان کنم این قبر را عزیز می‌کند [illegible] گوش دادم شنیدم از آنکه [illegible] حکم
از نسخ کتاب شد بجمعه [illegible] خدا [illegible] رسانید [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

چنین پیغمبر دارد که گوید [illegible] حضرت [illegible] شد [illegible] و خوشحال گردیدم که
اینگونه چنین [illegible] خوشحالی [illegible] شان [illegible] معلوم است پیغمبر است [illegible]
هر روز [illegible] اعیان و اشراف [illegible] مکه [illegible] می‌آمدند [illegible]
نمی‌کرد ولی عبدالله بن زبیر هم از جمله بزرگان مدینه بود و داعیه خلافت و سلطنت داشت [illegible]
و [illegible] بیعت نکردن با یزید از مدینه فرار کرده بود به مکه معظمه آمد [illegible]
مردم [illegible] جمع شوند [illegible] ریاست و شوکتی فراهم آورد [illegible]
در مکه [illegible] رسید [illegible] عالم در دل [illegible] شده [illegible] آرام [illegible]
کسی [illegible] نمی‌کند ولی چنین [illegible] گاه گاهی [illegible] آمد [illegible] اظهار [illegible]
ولی باطنا عداوت تامی نسبت بحضرت [illegible] از آنطرف هم یحیی ابن عاص هم حاکم مکه بود
این [illegible] رغبت [illegible] مضطرب شده [illegible] حال [illegible] عبدالله
دیگر مردم از اطراف و اکناف [illegible] مکه [illegible] پیغمبر [illegible]

از مکه فرار نمود

از مکه فرار نمود بمدینه آمد تفصیل ازین [illegible] هم حاکم مدینه بود [illegible] حاکم [illegible]
تمام [illegible] وجود اقدس حسینی است [illegible] اطاعت و بیعت [illegible]
مدینه طابق النعل بالنعل برداشت [illegible] پیغمبر [illegible] بیعت [illegible]
از مدینه فرار کرده بمکه معظمه رفت [illegible] حنفیه و [illegible] پیغمبر [illegible]
امر خلافت و امامت [illegible] بیعت [illegible] یزید بیعت نخواهم کرد [illegible]
رفت [illegible] یزید شخصی است فاسق و شراب خوار [illegible] حضرت [illegible]
جدا [illegible] سفیان است [illegible] پیغمبر است [illegible] معاویه است [illegible] علی ابن ابی طالب است
مادرم فاطمه زهرا خاتون قیامت است [illegible] ریاست و سلطنت دارد [illegible]
یحیی ابن عاص هم حاکم مکه بود [illegible] مکه را گذارده فرار [illegible] مدینه آمد
نامه به یزید [illegible] مطلع [illegible] این فرمایش [illegible] عقبه
شد [illegible] تا آن روز [illegible] گذارند گفت [illegible]
هم [illegible] مرد [illegible] روزگار [illegible] حاضر
[illegible] شنیدم [illegible] فؤادی [illegible]
ابن زیاد صاحب [illegible] والامانة [illegible] وجهادی
قاتل الخارجی [illegible] الاعداء والاضداد [illegible]
[illegible] ابن زیاد [illegible]
[illegible] خارجی [illegible] مجلس حاضر [illegible] شراب [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] شراب [illegible]
[illegible] آسمان [illegible]

انداخت ... بر سطح زمین ... از اطراف ... آن ... کشته ... کان هم شدند
را زیر تخت نهان ... باقی ... جام دیگر از شراب گرفت ...
... شراب شد ... از زیر تخت بیرون کشید ... پای او ...
گفت حیّ لا یموت العجب ... که شدی ... غالب شدم ... غالب آمدی ...
... و خواند فَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ
... تمام ... چوب خیزران ... زینب ... گریان ...
مقتل ... تمام شد ...

بسم الله الرحمن الرحیم

... روز ... حسین ... از مدینه طیبه حرکت ... ام سلمه ...
... فاطمه صغرا ... وَهِيَ كَانَتْ تَبْكِي يَوْمَ سَافَرَ الْحُسَيْنُ إِلَى الْعِرَاقِ
وَأَتَمَّ بُكَاهَا فِي الْمَدِينَةِ لِأَنَّهَا مَرِيضَةٌ ... امام ... گریان ...
... فاطمه ... عالم ... پدر ...
گریان ... اگر ... خلق ... سید ...
... سید ... شده است ... گریان ...
... دلت ...
... سفر ... سیدام ...
... امام ... وداع ...
... طرف ... کمال ...
... شنید ... گرفت ... حضرت ...

... كَيْفَ تَعِزُّ عَنِّي وَالتَّقِي وَحِيدَةٌ فَرِيدَةٌ وَأَنَا ضَعِيفَةٌ عَلِيلَةٌ وَلَيْسَ
مَعِي مَنْ يُوَاسِينِي چگونه مرا تنها میگذاری ...
... غمخوارم ...
... برادرانم ... عمو ... برادرانت ... سفر همراه ... فاطمه
... بابا ... عمو ... برادرانم ...
... خواهرانت ... سفر همراه ...
... حضرت شنید ... گریه ... بابا فَكَيْفَ أَسْتَقِرُّ بَعْدَكُمْ وَأَدْرِي
مَا ذَلِكُمْ حَالَتِي بابا ... چگونه بعد از شما ... گفت بابا
... گفت ... گفت بابا زینب ...
گفت ... غمخوار طفلان ... گفت بابا ای علی اکبر ... گفت ...
جان میرم گفت بابا قاسم ... گفت ... میرم گفت بابا
... چشم ... گفت ... میرم گفت بابا ...
عطا کن ... گفت ... چوب خیزران میرم ثُمَّ عَلَا بُكَاهَا حَتَّى غُشِيَ عَلَيْهَا
گریست ... بیهوش شد ... فاطمه ...
بابا ... قرآن ... پس ... خُذُونِي مَعَكُمْ فَلَيْسَ لِي دَارٌ
صَبْرًا عَلَى فِرَاقِكُمْ بابا ... سفر همراه ...
... طاقت ... سفر ...
اگر ... قَالَتْ يَا أَبَهْ لَا تَلُمْنِي فَإِنَّ نَفْسِي
تُحَدِّثُنِي بِأَنِّي مَرِيضَةٌ وَأَخَافُ مِنْ أَمُوتَ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَنِي أَخِي وَيَحْمِلَنِي إِلَيْكُمْ

ع خیر

صدا از تو بلند شد که من بابا دلم گرفته ای نور چشم بیرون برویم [illegible] برادرم ع با پای خدمت دست بر کرد

گیسوانش کشید صدمه بسیار دید [illegible] دستش گرفت [illegible] سید بردند [illegible]

از خانه بیرون آمد خدام و غلامان را فرمود حرم را سوار کنند فاطمه سر از بستر بلند کرد نگاهی باطراف خانه کرد

کسی را ندید امام سید را صدا زد [illegible] چادر و عصابه را چادر بر او [illegible] در دست

از خانه بیرون آمد و بحرم رسید و سر راه افتاد و بردند فاطمه از عقب ایشان فریاد برآورد قفوا

قفوا للصبیة العلیلة تتزود منکم و ترجع عنکم اندکی آهسته بروید تا من [illegible] را

ببینم خدا را [illegible] هر زمانه این خانه [illegible] امام رو گردانید فاطمه را دید

[illegible] چه میگوید عرض کرد بابا مهلاً علی تحط الرحال حتی اودع الاهل و العیال

[illegible] بگذارید [illegible] تا این بکجا رسید دیگر ایشان را وداع کنم حضرت جواب [illegible]

فرمود جواب فاطمه [illegible] عباس و علی اکبر [illegible] عون و جعفر

[illegible] تمام زنان و دختران را [illegible]

[illegible] فاطمه [illegible] وداع

[illegible] فاطمه رفت هر او را وداع کند [illegible] هذه ام علی محمد

ندبها الی جنبها و ضمته الی صدرها اول بار [illegible] گرفت [illegible]

[illegible] قالت امضوا حفظکم الله [illegible] خدا را [illegible]

[illegible] اخی تبقی عندی استانس به فان الوقت حمی و هو الطفل صغیر

[illegible] این طفل [illegible] سفر است [illegible] گرم است [illegible]

نازک است طاقت حرارت آفتاب ندارد [illegible]

[illegible] امام [illegible] جواب [illegible]

از خواب بیدارش کنند [illegible] صبح حرم بیرون [illegible] نامه رسید [illegible]

فخاطبها الامام بلین الکلام [illegible]

[illegible] ارجعی الی دارک فاستانسی بجوارک [illegible]

[illegible] فاطمه برگشت [illegible] نگاهی [illegible]

[illegible] خانه [illegible] خدا حافظ [illegible]

ع [illegible] فاطمه [illegible]

ع را [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

و فی البحار روی ان فاطمة الکبری کانت مریضة یوم سافر الحسین الی العراق

فترکها فی المدینة [illegible] آن روز که سید الشهدا صلوات الله علیه از مدینه طیبه حرکت میکرد

[illegible] علامه مجلسی فاطمه کبری [illegible]

حضرت او را در مدینه [illegible]

از مدینه حرکت کرد [illegible] و کانت کل یوم تجلس علی باب الدار

و تنظر هل احد یمضی الی العراق [illegible]

[illegible] عراق [illegible] سؤال کند [illegible] الی ان یوما من الایام مر

علیها رجل اعرابی [illegible]

الی این یا اخا العرب [illegible] الی الکوفه قالت ارید ان ارسل معک کتابا

الی ابی الحسین [illegible] فقال لها اکتبی [illegible] کتابا

تشکو فیه حالها و عظم فراقها من ابیها ثم طوته و ناولته الاعرابی [illegible]

از خون پل نوشت از ابجد تسلیم اعرابه که آمده گرفت و روانه شد فمشی مسرعا حتی وصل
کربلا به چهار ساعت آمد تا آنکه عین زوال ظهر عاشورا رسید از بلندی نگاه کرد دید که چشم
کار میکند لشکر صف به صف متعاقب ایستاده و فرات را لشکر بغیر یکه و تنها در وسط
میدان ایستاده یکه به نیزه تکیه داده مشغول استغاثه است بصوت بلند فریاد میکند هل من ناصر
ینصرنی و هل من معین یعیننی مردم آیا شما عرب است که از من عرب آمده است
یاری کنند از فی مظلوم این عرب ایستاده صدا زد یا قوم ایکم حسین ابن علی ابن ابی طالب
مردم که آمدند شما حسین ابن علی است گفتند همان یکه تنها آن مرد در وسط معرکه تکیه به نیزه
داده و با گردن کج ایستاده او حسین ابن علی است قدم پیش رانده خدمت حضرت فسلم علی
الحسین و سلم الیه الکتاب سلام کرد و نامه را تسلیم نمود حضرت فتمن هذا این نامه از
کیست عرض کرد من اختک فاطمه از دختر علیله که بیمار است فاطمه صغرا است حضرت نامه
گشود شروع کرد بخواندن فلما تم الکتاب تغیر لونه الشریف همه نامه را تمام کرد
رنگ از صورت حضرت پرید عنان رکب برگردانید به در خیمه آمد صدا زد یا زینب و یا ام
کلثوم یا فاطمه یا سکینه هلممن الی فقد عظم المصاب و اتانی الکتاب
نزد تنها بیاید مصیبت تازه رخ داده از برای ما آمده قریب نمودن و بچه ها همه از خیمه ها بیرون
رفتند پس حلقه زدند دور حضرت و گفتند زینب پیش آمد اخی ما المصاب
فقد عرفناه و ما الکتاب برادر مصیبت ما معلوم است این نامه از کیست فرمود از دختر علیله
بیمارم فاطمه صغرا است حضرت نامه را گشود شروع کرد بخواندن نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم
من الامة الضعیفة الصغیرة الحقیرة الذلیلة العلیلة فاطمة بنت الحسین
الی ابیها الف الف تحیة و اکرام ثم السلام علی اعمامی الاماجد خصوصا

علی عمی

علی عمی ابی الفضل عباس بن علی بن ابی طالب ثم السلام علی عمتی زینب و ام کلثوم
ثم السلام علی مهجة قلبی و ثمرة فؤادی و نور بصری اخی الرشید علی الاکبر
ثم السلام علی اولاد عمی واحد بعد واحد یا ابه فکانکم خفیتمونی و نسیتمونی
و من البعد نسیتمونی این وعدة التی اوعدتمونی فانی قد اشرفت
بالموت من کثرت الشوق و الانتظار و اعظم الفراق فراق اخی الرضیع
علی الاصغر فاذا اتاکم کتابی هذا فقبلوه و شموه نیابة عنی و السلام علیکم
جمیعا و رحمة الله و برکاته در آن آخر نامه هم نوشته بود بابا هیچ توقعی از شما ندارم مگر اینکه
بمجرد رسیدن این نامه از عوض من صورت برادر کوچکم علی را ببوسی آنحضرت تا این کلمه رسید نامه را
بخیمه [illegible] آه کشید [illegible] علقمی صدا زد برادر دخترم فاطمه سلامت میرساند اراده کجا
[illegible] علی ولدی احمد تسلم علیکن خواهرت سلامت میرساند [illegible]
قاسم یا ابن اخی ان بنت عمک ارسلت الیک سلاما حتی انتهی الی ولده
الرضیع علی الاصغر [illegible] طفل [illegible] دست بردگشته ای طفل
کوچک [illegible] بوسید [illegible] رو کرد بطرف [illegible] یا فاطمه
فاطمه جان از عوض تو صورت برادرت جوانت [illegible] رسیدم [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

در آن حین هم لشکر بعجز [illegible] کردند لقیتا [illegible] من الملائکة المسومة
فی ایدیهم الحراب علی نجب الجنة [illegible] رسیدند [illegible]
حربها [illegible] سلام کردند قالوا یا حجة الله علی خلقه ان الله
عز و جل امد جدک فی مواطن الکثیرة و انا امدک بنا [illegible]

در مواضع و مواطن کثیره متعدده در حروب و شدائد معارک و مهالک و مکاید عظیم حضرت پیغمبر را
بامداد و یاری نمود و در همه جا فتح و نصرت با جدت حضرت محمد مرتب شد امروز هم اگر بخواهد باز
هم نصرت و یاری کند و شر دشمن از وجه آن حضرت دفع و رفع نمایم قال علیه السلام لهم الموعد
حفرتی و بقعتی التی استشهد فیها وهی ارض کرب وبلا فاذا اوردتها فأتونی
اتونی و نزد من جماعت جن وعده من و شما در زمین کربلا و کربلا آنجا دارد و شما آنوقت
بیائید عرض کردند جن ما مأموریم که اذن دهی همراه و همراه آنحضرت باشیم هم ما و اولاد ما از
صحراها و کوهها و دریاها بهادر دشمن صدمه نگذاریم قال علیه السلام لا سبیل لهم علی
ولا یلقونی بمکروهة او اصل الی بقعتی و هو ابدا احتیاج نداریم زیرا که در این ایام
بیابانها احدی قادر نیست برمن صدمه و آسیبی رساند تا آنکه برسم تا آن زمینی که خوابگاه و قبر
من است ملائکه گفتند اشهد ان فوجا من مسلم الجن قالوا یا سیدنا نحن شیعتک
وانصارک فمرنا بامرک ما تشاء دسته و سپاه و فوجی از جنیان آمده عرض کردند ما طایفه
جنیان از دوستان و شیعیان و محبان و خادمان تو ایم هر چه امر کنی و نفرمایی در طلب دشمنان
برداریم ای مولای ما فلو امرتنا بقتل کل عدو لک وانت بمکانک لکفیناک ذلک
الآن در همین مکانی هم هستی امروز همه را از قدم نهاده بنشیند اگر اشاره کنی تمام دشمنانت را فنا نمائیم
و از صفحه زمین برداریم قال علیه السلام جزاکم الله خیرا ما قرأتم کتاب الله
المنزل علی جدی رسول الله فرمود خدا شما را جزای خیر دهد مگر نخوانده اید کتاب خدا را
هم برجدم خاتم انبیا نازل اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج
مشیدة از برای احدی ممکن نیست هم فرار از مرگ نماید اگر عمرش تمام شده باشد هر جا رود و لو
در برجها و قلعه ها و عمارتهای بسیار محکم و مستحکم پنهان گردد البته مرگ خواهد او را در آنجا فرا گرفت

چاره و گریز ندارد

چاره و گریز ندارد و قال سبحانه وتعالی لبرز الذین کتب علیهم القتل الی
مضاجعهم و جای دیگر خدا همین کلام خود را فرموده اگر شهادت و کشته شدن برو ثبت
شما شده البته در خوابگاه و بستر شما خواهد شد پس اگر مقدر شده و این مطلب در لوح محفوظ
ثبت و ضبط گردیده شهادت و کشته شدن در وقت من است شما چگونه توانید و قادر هستید
این بلا را از من دفع و رفع نمایید و تقدیر خدا را برهم زنید و تغییر دهید علاوه بر این اگر نه پیغمبر
مردم فبماذا یمتحن هذا الخلق این مردم بچه امتحان کرده شوند یعنی حکما باید من باین سفر بروم
تا آنکه این مردم بواسطه شهادت و کشته شدن من امتحان شوند تا یعنی هم خوب از بد
خوب ممتاز گردد واذا اقمت بمکانی فمن ذا یکون ساکن حفرتی بکربلا اگر من
در مدینه بمانم بکربلا نروم کی بیاید در زمین کربلا در آن حفره و خوابگاه و قبر من دفن شود
وقد اختاره الله تعالی یوم دحا الارض وجعلها معقلا لشیعتنا و محبینا
تقبل اعمالهم وصلواتهم ویستجاب دعاؤهم و حال آنکه خداوند عالم اعلا در آن روز که زمین
پهن و مسطح گردانید در همان روز زمین کربلا را برای خوابگاه و قبر من قرار داد و از برای شیعیان و
دوستان من پناهگاه و محل امن و امان گردانید یعنی حرم حقیقی خود نمود تا شیعیان من در آن
زمین زیارت من بیایند خدا هم نماز و اعمال ایشان را قبول کند و دعا ایشان را در آنجا مستجاب
نماید عرض کردند یا سیدنا یا حسین والله لولا ان امرک طاعة و انه لا یجوز لنا مخالفتک
لخالفناک و قتلنا جمیع اعدائک قبل ان یصل الیک اگر امر تو واجب و اطاعت تو لازم
نبود و مخالفت فرمایشت جائز نبود حرام نبود بخدا قسم الآن مخالفت میکردیم پیش از آنکه دشمنان
بسوی آنحضرت رسند همه را فانی میکنیم و از صفحه زمین بر میداشتیم قال علیه السلام نحن
والله اقدر علیهم منکم بخدا قسم من قوه و قدرتم بیشتر از شما است و قادرترم از شما بر ایشان

اگر علم عالم لدنی است دشمن داشته ام عاقبت علم دهیم ابای معصوم ونابود گرداند ولیکن لیهلک من
هلک عن بینة ویحیی من حی عن بینة امام لم یهم هم مردن تهه کسی را هلاک کنم یعنی
خوب باید جمه را تنها تمام تمام تا آنکه فردای قیامت مدعی نبود دکار عبادت چهار نتوانند جواب را که گویند
عمرگذرانند قربت بی تکلیف را سعی خواهد تکلیف ما این است هر کرد باید که همی خود ولیکن
تحضرون فی یوم العاشورا اما شرط این است در روز عاشورا حاضر شوید عوض گردید ای
یوم عاشورا عاشورا چه روزیست وسمه یوم یتباد بوأسی الی یزید ابن معاویة
عاشورا را تمام روزیست هر روزیکه را بعنوان هر سه را بر یزید ابن معاویه میبرند قالوا سمعنا
واطعنا یا ابن رسول الله الطاعت بیکم و برگشتند دیگر باید بر روز عاشورا که امام حسین
تک و تنها میان میدان ایستاده نه عباس یار و نه علی اکبر دارد نه قاسم و عون و جعفر و اولاد عرش
بلند است تقریر میفرماید هل من ناصر ینصرنی فهل من معین یعیننی مردم آیا نکنید
است یاری کند از غریب آیا نکنید است یاری کند که من مطلوم امام است قطب عالم امکان است
چنانچه سلطان بدن دل است یعنی رشته جمیع اعضا و اجزا و جوارح بسته بقلب است یعنی اگر
صدمه بدل وارد آید تمام اعضا و اجزا و جوارح تمام میشود دمطیع نگردید همچنان اگر صدمه بیک از
اعضا و جوارح رسد آفتی بدل نخواهد متنعت شود همچنین امام در این عالم بمنزله قلب است و در حق
چنانچه رشته اعضا و جوارح بسته بدل است همچنین امام رشته تمام موجودات بسته بوجود مقدس
امام است هو بنی الوجود علی الاسم الاعظم فاذا حرک حرکت جمیع العالم
اعظم خدا هر وجود مقدس امام باشد وقطب عالم امکان است رشته تمام موجودات بسته بوجود
مقدس او است هکذا او متحمل و متقدر شد تمام موجودات بواسطه اتصال باو متحمل و متقدر نگردید اگر
ملکت وجود مقدس او فی الجمله حرکت کند تمام عالم در حرکه در هر چه فدا او است فعل حرکات الی امیر

ادرعلی ....

دور عاشورا قطب عالم امکان هر وجود مقدس سید حسین که بجز داستان ظاهری که همه مرتبه تمام موجودات
عالم بهیجان در آمده و از زبان حال و زبانی حاضر گردیدند جمیع موجودات کمالات آن صدا را ابتدای
خلق عالم تا اینجا چه جنی و چه انسی و چه ملک چه زمین و چه زمان و چه فلک جن و انس و وحش و
طیر و مار و مور آب و خاک و دود و نار و تیغ و شو فقر و دولت نور و ظلمت یکی و بحر و کوه و ابر و
باران برق و رعد فوق و تحت عدل و ظلم مهر و کین رطب و یابس فرق و جمع و کفر و دین ضعف و
قوت سقم و صحت فصل و وصل عیش و ماتم شادی و غم فرح و حزن هر چه که در آنجا بود از عیان و
در نهان بود گفته که حاضر از بهر عمخواری هر وجودی تا بر میدارم اول ندائی از قطان عرش رسید
لبیک لبیک یا حبیب حبیبی در آنجا بر جوانی و فتنه لبیک لبیک یا قرة عینی یا حسین بیاد حجاب
لبیک یا مظلوم کربلا همه عرشیان ملائکه لبیک گفتند ملائکه هفت آسمان لبیک گفتند در زمین و در تحت
از همه بزبان حال زبانی حاضر شده از اطراف و اکناف جوانب عالم لبیک گویان بهم رسیدند حتی ارواح انبیا
مخالفت در آن اجسام خویش حاضر همه لبیک گفتند ملائکه موتین دکردنشین در میان آسمان و زمین میان
ندا را پس از اصغ نوار در هم از بره در دست مظفر و منصور ملک با چهار هزار فرشته تقرب از یکی
طرف ارواح صد و بیست و چهار هزار پیغمبر با اوصیای خود از یکطرف زعفر جنی با جنود خود از طرف
دیگر صف کشیده همه گفتند که سلطان دین زعفر جنم آنکه دور است باز در سرمنم جلوه کن از احمد
معراج عشق تا مکه باز مانده دمشق گفت همه از من دست ما دور که در آمدید زمین ماین
بکور زعفر من تریار ابن سقیم عاقبت از این دشت ره منم ملک هر مومن برده بود کو بشما را بی
رسول الله اجازه فرما تا این جماعت را بدر ام خرقه کنم میگم هر مومن را بآیا زانید بخود که قربان شاگرد
نخواهیم امر کنی تا ابر الکریم این آن را الهیک یکدیگر رود ولایه که ابوالقاسم عظیم زنده بر دار باعث را
اما نعرت بسوی بهر را جواب داد در خصوص اینها همه بواسطه اتمام محبت است دلائی حقوق عاقبت از اینها

اگر بخواهم همه را با تو بگویم ملول میشوی [illegible] به هر در عالم باطن انتظار نصرت کردند اما نشنود در عالم ظاهر
جوانی را گفت که ای نور دیده [illegible] زین العابدین از دوری پدر [illegible] یا ابا العرب
و روحی له الفداء و جسمی لجسمه الوقاء [illegible] یا السیف
و العصا شمشیر و عصای مرا بیاور زینب بیرون آمد از خیمه شمشیر و عصا را چه میکنی ای نور دیده [illegible]
[illegible] شمشیر [illegible] حجه خدا [illegible] همه [illegible]
[illegible] میدان [illegible]
آرام [illegible]
[illegible]
[illegible] و لدی انت اطیب ذریتی
و افضل عترتی و انت خلیفتی علی هولاء العیال و الاطفال [illegible]
[illegible] فانهم غرباء مخذولون قد
شملتهم الذلة و الیتم و شماتة الاعداء و نوائب الزمان سکّتهم اذا صرخوا
آنسهم اذا استوحشوا و سلّ خواطرهم بلین الکلام فانه ما بقی من رجالهم
مما یستانسون به غیرک و لا احد عندهم یشکون الیه حزنهم سواک دعهم
یشموک و تشمهم و یبکوا علیک و تبک علیهم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
یا زینب یا ام کلثوم اسمعی کلامی و اعلمن ان ابنی هذا خلیفتی علیکم و هو

امام

امام مفترض الطاعة آن وقت تمام زنان و بچه‌ها [illegible] بعد از من امام شما خلیفه
جانشین من این فرزند بیمار است [illegible] در جمیع امور اطاعت او نمایید [illegible] برد
بیمار را وداع کرد [illegible] شیعیان [illegible] قال ولدی
اذا رجعت الی المدینة بلغ شیعتی عنی السلام فقل لهم [illegible] شیعتی ما ان شربتم عذب ماء
فاذکرونی او سمعتم بشهید او غریب فاندبونی [illegible]
شیعیان [illegible]
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

خرج الحسین علیه السلام من تحت قبته و هی لیلة الاحد لیومین بقیتا من رجب
متوجها نحو المکة و معه فتیانه و جل اهل بیته [illegible]
[illegible]
[illegible]
هذه الآیة [illegible]
[illegible] فخرج منها خائفا یترقب قال رب نجنی من القوم الظالمین [illegible]
حضرت [illegible] حضرت [illegible]
و آله و علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

زمره دشمنان شده چه حالی دارد هر اسیر اند آنها را با چه کیفیت حاضر سازند اینگونه زنان و بچه
هم سیاه اند همه گرفتاری دست دشمن غداری گشته تفصیل این اضطراب را نتوان نوشت حاصل کلام مرتفعه
برگشتند که مبادا بعقب سر کنند هم مبادا اولاد ایشان در آن مواضع بمانند و ایشان حاکم مدینه
بود از عقب بیاید و ایشان را از رفتن مانع شود و صدمه آسیبی بایشان رساند تفصیل این زنان و بچه
مضطرب و پریشان بودند هم والی دنیا هاشمی آمده صورت حضرت عرض کند حسین علی تو
تنکبت الطریق الاعظم لا یلحقک الطلب قرابت اگر از این جاده متعارف عدول
کنیم و راه دیگر را اختیار کنیم بهتر است بجهت آنکه هم این زنان و بچه اضطراب ایشان کمتر میشود
و هم شاید که گمان ولید از بیرون آمدن ما منقطع شده باشد از عقب ما نیاید آنوقت دیگر
ما را نمی یابند و صدمه بما نرسند یا آنکه ما را از رفتن مانع شوند قال علیه السلام لا والله
لا افارقه حتی یقضی الله ما هو قاض که فرمود از این جاده متعارف نخواهم منحرف گردید
تا آنکه آنچه اراده و مشیت و حکم خداست جاری گردد و نمی روم از جاده خارج تو هم آنوقت از جمله
کسانی باشم هم از مرگ فرار کرده باشد و من هیچ وقت از مرگ باک نداشته و ندارم گمان میرود که
هم هیچ وقت قرار آن وقت آل رسول تخت نگذشت جایکه از علیا مخدره سکینه خاتون سوال کردند
که آیا از سختیهای شام کدام سخت تر بود فرمود سختی آن شبی که از مدینه بیرون آمدیم که طرف مادرت سر قبر
پیغمبر بعد هم از وطن اصلی بیرون رفتن ما و دوستان و عشیره و اقربا علقه و محبت آن در ترک
علیه فاطمه صغرا اصلا نداشت معیت آنکه متوقع نبود که در ترک داشت بر ما بر عاشقان بجهت
آنکه آنوقت بقدر دیده و گرفتار بهاشان بود برا که مردانشان همه سید شهیدند با بدن همه
کشته بودند از دم شمشیر پاره پاره کردند زنهایشان را اسیر کردند و هیچ طایفه اسیر نبود بجهت آنکه
پیغمبر در عالم نوشد پیدا شده اند و خدا را نبود که همه اینها را سربرهنه آن اول کسی که بدین

ایشان بود

اقبانی بوده آنکه معلوم است ما اول بروز بلا و دهشت و اضطراب که بسی عظیم بود است از آن جهت بوده
دهشت و اضطراب امیرالمؤمنین در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان عظیم تر بود از دهشت و اضطراب
در شب بیست و یکم هم شب قتل آن بزرگوار بود دهشت و اضطراب سیدالشهدا در روز اول صبح عاشورا
عظیم تر بود از دهشت و اضطراب او در عصر عاشورا این معلوم شد چرا که مخدره حق داشت که گفت
ما کان من اهل بیت اشد مصیبا واشد خوفا منا حین خرجنا من المدینه
هیچ اهل بیتی مصیبتشان شدیدتر و خوفشان عظیم تر از ما نبود در وقتی که از مدینه بیرون آمدیم
بجهت آنکه انتهای این همه خوف هم این مخدره در وقت بیرون آمدن از مدینه دانست که
مبادا بیایند هم مرتبه آن شاه را بمدینه برگردانند یعنی از مدینه هراسان بود که مبادا بمدینه برود جهد
این همه انقدر بیچاره شد و این روزگار بچه انداز کار را با وحشت خود هم روز عاشورا دامن
پدر را گرفت عرض کرد یا ابه ردنا الی حرم جدنا بابا یکمرتبه ما را بمدینه برگردان
روز عاشورا هم حق داشت زیرا که پدر را به یک حالی دید هم که پریشان شده بود و نهایت آنکه گرفته قدری
از وداع جوانها و مرگ برادر خمیده قالت یا ابه استسلمت للموت گفت بابا ای جهان
حالی است در تو می بینم که تن بمرگ در داده قال یا ابنتاه کیف لا یستسلم للموت من لا
ناصر له ولا معین له ای دختر چگونه تن بمرگ ندهد کسی که دیگر نه یاور دارد و نه مددکاری دارد قالت
یا ابه ردنا الی حرم جدنا گفت بابا حالا که این طور است و در این روزگار ما گرفتار شدیم
پس ما را بحرم جدمان پیغمبر برگردان قالت یا ابنتاه هیهات هیهات لو ترک
القطا لنام قطا مرغی است که هرگاه صیاد از شب بصبح آرام بماند یعنی
و جوجهای خود را از این آشیانه نتوان آشیانه نمی برد مادامی که صیاد بقصد قتلش در دنبال است
هم باید از وطن آواره دشمن مرا بحال خود وا نمی گذارد و هر جا است هم دیگر بمدینه برگردیم هم

ای عمو از دور شهید عمو به دست ... از زندگی ... اگر ... [illegible] ... دور از ... باید رفت

رفت ... [illegible] سیطول بعدی یا سکینة فاعلمی منی البکاء اذا الحمام

دهانی لا تحرقی قلبی بدمعک حسرة ما دام منی الروح فی جسمانی فاذا

قتلت فانت اولی بالذی تاتینه یا خیرة النسوان ... [illegible]

باید ... خود دل مرا سوزان ... [illegible] ... زنده ام ساکت ... [illegible]

... [illegible] ... هرچه بخواهی ... [illegible] ... شهید

دیگر ... [illegible] ... انداخت ... [illegible] ... گفت

ابه یا ابه من الذی ایتمنی علی صغر سنی من الذی قطع وریدیک یا ابه یا ابتاه

اظلم اللیل فمن یحمی حمانا ... [illegible] ... گفت ... [illegible]

... [illegible] ... بکت ... والله کل عدو وضحک بی ... [illegible] راوی کفت

... [illegible] ... دشمن ... [illegible] ... سعد ... [illegible] ... اللهم

... [illegible] ... فاجمعت ... من الاعراب حتی جرد ... [illegible]

ده نفر ... اعراب ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... می کنند تمت المجلس ... [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

... [illegible] ... الحمد

لله وما شاء الله ولا حول ولا قوة الا بالله وصلی الله علی رسول الله خط

الموت علی ولد آدم مخط القلادة علی جید الفتاة وما اولهنی الی

اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف وخیر لی مصرع انا لاقیه وکانی

باوصالی

باوصالی تقطعها عسلان الفلوات بین النواویس وکربلا فیملان منی اکراشا

جوفا واجربة سغبا لا محیص عن یوم خط بالقلم رضا الله رضانا اهل البیت نصبر علی

بلائه ویوفینا اجور الصابرین لن تشذ عن رسول الله لحمته وهی مجموعة

فی حظیرة القدس تقربهم عینه وینجز لهم وعده مرگ ... [illegible]

... [illegible] ... خواهم کو ... [illegible] ... آنچه ... [illegible]

... [illegible] ... خواهم کو ... [illegible] ... خواهم کو

... [illegible] ... معشوق و عاشق ... [illegible] ... خواهم کو ... عاشق ... [illegible]

... [illegible] ... معشوق ... خواهم کو ... [illegible]

... [illegible] ... خواهم کو ... [illegible] ... معشوق ... [illegible]

خواهم کو ... [illegible] ... معشوق ... [illegible] ... خواهم کو ... [illegible]

کو معشوقان ... [illegible] ... خواهم کو ... عاشق ... [illegible] از ناله یار ... [illegible]

این مرا ... خواهم کو ... [illegible]

جمع ... [illegible] ... خواهم کو دست ... [illegible] ... عاشق ... [illegible]

... [illegible] ... خواهم کو دست ... [illegible]

... [illegible] ... خواهم کو ... [illegible] ... عاشق ... [illegible] ... [illegible]

کو ... [illegible] ... خاک ... [illegible] ... خواهم کو ... [illegible]

زاهد ... [illegible] ... خواهم کو ... [illegible] ... محیص ... [illegible]

ونوطن انفسنا علی لقاء الله تعالی فلیرحل معنا فانی راحل مصبحا انشاء الله

... [illegible] ... مردم ... [illegible] ... سفر ... [illegible] ... کردند ... [illegible]

و شب را در راه بحث می‌نمودند و در این شب همراه می‌نمایند هر فردا صبح از خیمه حرکت خواهیم کرد و داخل
هر شب خانم زینب خواهر حسین از خیمه بیرون آمد آن که این هم در راه بروند همه از جان گذشته همراهی حسین کنند این
همین را بیان هم دلگیر شد اصحاب را وعده‌ها را از حق طلبی نمودند تا شب عاشورا در حرم خواهر حسین زینب
که یا اخی هل استعلمت من اصحابک نیاتهم فانی اخشی ان یسلموک عند
الوثبة ولا اصطکاک الاسنة برادر آیا از این اصحاب خود هیچ اطمینان حاصل کرده‌ای
و بنای جنگ آسمان شمه مریم و دقیقه فردا آتش حرب شعله‌ور شد و بنای جنگ کرده‌اند دست از تو بردارند همه
این حرف را از زینب شنید لطوری منقلب شد هر که خواهر را تشفی و سکون زینب جان چه بگوئی این چه
خوبیت مثل اینقدر بیان فهم با وفا تر از اصحاب خود کسی را سراغ ندارم این‌ها را امتحان کرده‌ام اینها
کسانی هستند هر چه از عشق و شوق پرده آمده و بر من طالبی جان فشانی شده‌اند و همه جان‌ها در راه من
در کف دست گرفته‌اند و همه جان طالب مرگند راوی خبر هلال است گفت من تعقیب اینها بودم
این حرف‌ها را شنیدم گریه مرا فرو گرفت و متوسل شده فردا آمدم به در خیمه اصحاب این خبرها به یک یک از آنها دادم تا رسیدم
به در خیمه حبیب دیدم این پیر مرد میان خیمه نشسته و شمشیر را با اسلحه می‌آراست سلام کردم اما به در خیمه نشستم گفت
هلال از برای چه این وقت شب آمده تعبیر را اطلاع نمی‌کنم فردا حبیب از جای برخواست گفت
فلان با هم تمام اصحاب را جمع کنیم رفتیم به در خیمه بی بی ما زینب اظهار جان فشانی و فدائیت در حضور
بکنیم تا که این خبر به اهل بیت رسید و دل بی بی ما زینب هم بیرون رود و بدانند که فردا ما جان در بدن داریم بیگانه
نمی‌گذاریم رسول‌الله اهل بیت حسین دست به آنها بزنند گفتم بشنو این هم نفر آمدند تمام اصحاب را جمع کردند آمدند به در خیمه
حرم صدا را بلند شد از خیمه بیرون آمد حبیب هم برای این اهل و موالی اصحاب کرام
از برای خیمه بیرون آمده‌اند عرض کنند قربانت هلال از برای ما همه خبر آورد که امام بی بی ما حضرت زینب را
اطمینان دهیم و بدانند هر فردا ما جان در بدن داریم دست این خاندان نمی‌رسد تا مگر بر بدن ما نگذرد حضرت

داریم

و بعد از آن زینب سخن را شنید و گفت بگو شما اصحاب من وفادار و با وفا هستید ملائکه شده
و بعد صدا شما را جزای خیر دهد اهل و عیال شما سلطان شهیدان بوده‌اند در خیمه پس هر کسی رفتند در نظر به
او اول با هم شب عاشورا در حرم شد بر شهادت در دنیا یک یک نگاهی بر آن مرهم ها هم صدا دارد
یا اصحاب محمد حعلمونا فی ایادی الاعادی ای اصحاب ما عاقبت ما را در دست دشمن نگذارید
رفتند تا صبح از زینب به بر نجف ادیب ما ره معتق است بر

بسم الله الرحمن الرحیم

هلال گفت شب بیست و هشتم پیش تر از شب عاشورا بود میان خیمه نشسته بودم اسلحه و سلاح
شمشیر مرا صیقل می‌زدم ناگاه گفتم هلال چرا آسوده نشسته‌ای مگر نمی‌بینی قافله این صحرا از دشمن
گرد بر گرد ما را گرفته‌اند بیا این خیمه را نگاه دار شب تاریک است مبادا دشمن کمین کنند و شبیخون
بزنند برخاستم شمشیر بر کمر بستم از خیمه بیرون آمدم به در خیمه گردش می‌کردم تا آنکه رسیدم به در خیمه
سرکار حسین دیدم چراغ روشن است و سجاده پهن است شغل عبادت است سلام و نیاز
می‌کردم دیدم گاه گاهی نماز می‌کند گاهی تضرع و مناجات با خدای متعال و زاری می‌نماید گاهی هلال دست
بسته و دقیقه‌ای از نماز فارغ شد شمشیر را اصلاح می‌نماید و اشعار را نغمه می‌کند یا دهر اف
لک من خلیل کم لک بالاشراق والاصیل من صاحب وطالب قتیل والدهر
لا یقنع بالبدیل وانما الامر الی الجلیل وکل حی سالک سبیل گریه
تا بر خواست شمشیر را بر کمر بست از خیمه بیرون آمد روانه میدان شد از عقبش رفتم دیدم
رای بلندی‌ها و پستی‌ها را ملاحظه می‌نماید و راه عقب و کمینگاه‌ها نظر می‌کند مگر شب خون زدن
اتفاق و کسی عرض کردم هلالم دیدم هلال از برای چه در این شب از خیمه بیرون آمده‌ای عرض کردم
فرمود که شب است ترسیدم که دشمن بر شما صدمه رساند شما از برای چه تشریف آورده‌اید

آمدم این صفحه رسید انگاه گفتم ای مرد پیر دلیر بلندی در کجاست عجب و کجاست و در چه حالت است اگر
از کدام سمت است آخر ما خود اشتغال بخیال سید الشهدا کربلا کشته شده بچه‌ای حرم رسیده این راه
روانه شدیم ما از عقبش رفتیم تا آنکه رسیدیم به یک قطعه زمین دیدیم آبادی خیره خیره تابان است زمین
نگاه کرد و گفت حی حی والله که کدام این زمین اما زمین است گفتم تا این زمین چه زمین است
فرمود بلال این زمین اما زمینی است که ما باید فردا جوانان را از روی زمین بروی این زمین بیاید
با شمشیر ... به تیغ از آنجا گذشت قطعه زمین دیگر رسید بلال ... این اما زمین است
چیزی رفتم گفتم تا این زمین کدام زمین است فرمود بلال این زمین اما زمین است که ما باید فردا
دستهای برادرم ابا الفضل در این زمین از بدن جدا شود از آنجا هم گذشتیم ولی دیدیم آنحضرت
پریشان شده ... باطراف نگاه می‌کند گاهی بر میگردد نظر بجانب یمین میکند گاهی نظر
به یسار ... چیزی گم کرده باشد از آنطرف در آنطرف میگردد می‌گوید لا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم ... قدم زدن ... رسید ... گودالی دیدیم آبادی تابان گودال
خیره خیره نگاه کرد و نعره بلند شد حی حی والله وعد لا خلف فیه گفتم
این اما زمین موعود است ... قدم ... رفت در میان آن گودال نشست این راه ...
... گرفت فرمود بلال قدری ... مرا تنها بگذار ... قدری ...
گریه کنم این جا اما زمینی است که ما باید فردا در این زمین سر ما از قفا جدا نمایند گفت
قدری ... شدم ... حضرت را که از گودال بیرون آمد دیگر با من حرف نزد ... رفت یکسر رفت
بخیمه خواهرش زینب ... ما هم ... خیمه ... آن خواهر و برادر نشستند ... ما هم
... ولی حرفهای ایشان را نمی‌شنیدیم ... بعد از یک ساعت شنیدم ...
... کرد ... بار ... نگهدار ... یک ... دیدیم ...

...

بار گریه نمود ... آن ... عزیز ... نمود ... بودند ...
یعنی ای ... خواب ... این ... زینب ...
... گفت ... دروازه ... خراب ... دیدیم سر ... جدا ... نیزه ...
این آیه را تلاوت میکند أم حسبت أن أصحاب الكهف والرقيم كانوا من
آياتنا عجبا ... سر ... از ... بالای نیزه تلاوت میکند آیه ...
... دیدم ... از بالای نیزه گردش کرد ... بر ...
... ائمه ... زینب ... روزی ... تعجب ... آن ... الله ...
میگوید از ما ... خواهر ... گفتم ...
... این ... دیدم ... بالای نیزه ...
گفت ... دیدم ... از بالای نیزه گردش کرد و رو بمن فرمود ای ...
... بگذار ... کشد ... خواهر ... بگذار ...
... طفلان ... کاهم ... دروازه ...
... مالک هذا فارغ من دینی ... یعنی ...
... این ... دروازه ...
... یعنی ای مرد ... چوب خیزران ... واسفاه بنت محمد ووصيه
يا للرجال على قناة يرفع والمسلمون بمنظر وبمسمع لا منكر منهم
ولا متفجع ايقظت اجفانا وكنت لها كرى وانمت عينا لم تكن
بك تهجع ... الرأس ... این ...
عاصی ... ذو ... فاطمه ...

بسم الله الرحمن الرحیم

خدا تو آن خود و از ای جار گشتم دنیا تو آن بافت از ای پشم در رشتم برای صاحبی خط
عذری نکشیدم بهوای کنار رخساره نوشتم بری دو جای چه شب بدو در آمد تا شب شد روز آمد
بیدار نخفتم چنین مرغ دو دانه کنگره تا کی بتوان بود بگرد و نگه کن هر دانه کنگره جستم گر
خواجه شفاعت کند روز قیامت شاید هر شاطر زنجم چه رشتم ما ینظرون الا
صیحة واحدة تاخذهم وهم یخصمون حضرت احدیت جلت عظمته خبر میدهد که چون
از نفخ قیامت کبری بیند هر مردم دنیا باهم در معامله مشغول شده باشند یکدیگر در مخاصمه اند که ناگاه
الهی برخاسته دنیا قرار گیرد با گاه اسرافیل در صور جهد لب نه که هر عدد اول وقت دوست آن
خراسان و ترسان و لرزان شوند و مضطرب گردند از حد چه چیز؟ که باید شیعه امامیه اثنی عشریه
اعتقاد داشته باشند تا بهمین مسئله قیامت کبری است و هر مکلفی واجب است و بدل
اعتقاد کنند و بزبان اقرار نمایند حضرت احدیت جلت عظمته خبر میگرداند که لا تنزل العبد قدم
مردن و در قیامت کبری یعنی بقدرت کامله این بهمین روح را تعلق بهمین بدن اصلی عنصری
دنیا خواهد گرفت بیائیم در صحرای محشر بجهت حساب یا تن چرا عملی هر روز دنیا از خوب و بد
از ما بروز کند اگر مطیع تمام بتمام اجر و ثواب میدهند و در آن اکتفا نه روحانی و جسمانی یکبیم اگر
عاصی [illegible] عذاب عقاب نمایند و ادراک طبیعت و آلام روحانی و جسمانی نمایند و این مسئله
از اصول دین است و منکرش کافر است و تفتیش بر تمام مسلمین لازم است و قیامت کبری
عبارت است از دمیدن اسرافیل بامر حضرت احدیت در صور یعنی و تکله اراده و مشیتش
قرار گرفته هر قیامت کبری بر پا نماید و خلایق برای حساب بعرصات محشر حاضر شوند بجزای اعمال
حسنات و سیئات خود برسند خطاب میرسد باسرافیل در صور دمید و تکله [illegible] مقدار

صدای آن تمام کوههای عالم شکافته میشود و پاشیده میگردد و زمین بمثابه کشتی در چهار موج طوفان
میشود شیاطین از اقطار زمین و آسمان فراری کنند و میمیرند آسمان معلق و زمین معلق و نجوم [illegible]
میشود ارواح از ابدان بیرون میرود در میان آسمانها و زمینها باقی نمیماند مگر ارواح چهارده معصوم
صلوات الله علیهم اجمعین که کل شیء هالک ویبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام
وجه که کنایه بعدد چهارده نامیده و مراد از وجه در جمله مقدس این چهارده نفر اند
این را [illegible] تعداد ارواح مقدسه این چهارده نفر و دیگر نه زمان و مکان نه زمین و آسمان
نه حسی نه محسوس نه جبرئیل نه میکائیل نه عزرائیل حتی خود اسرافیل هم باو میمیر باید حضرت احدیت بتو
امر اسرافیل میمیرد آنوقت ذات اقدس حضرت احدیت بزبان بی زبانی میفرماید لمن الملک
الیوم امروز پادشاهی و سلطنت از کیست احدی نیست که جواب بدهد خودش در
جواب خودش میفرماید لله الواحد القهار امروز پادشاهی بزوال خدای است آنوقت امر
میفرماید هر مرتبه روح در اسرافیل و عزرائیل و جبرئیل و میکائیل دمیده میشود این چهار ملک مقرب
زنده میگردند خطاب میرسد باینان [illegible] عرصه محشر [illegible] از القاب
سید انبیاء حاشر است [illegible]
بروز قیامت [illegible] اسرافیل و عزرائیل جبرئیل و میکائیل اول [illegible] بهشت
خازن امر [illegible] قصور [illegible] غلمان شادان
خندان باشند بهشتیان [illegible]
بهشتی [illegible] سید انبیاء [illegible] اسرافیل [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] اسرافیل [illegible] یا ایتها النفس
المطمئنة الطیبة الطاهرة الزاکیة عودی الی الجسد الطیب [illegible]

نه حسی و نه محسوس

رسیده اند ... خاک از سر و صورت مبارک پاک می کند الحمد لله الذی احیانا
بعد ما اماتنا و الیه النشور رو بجبرئیل می فرماید ای یوم هذا امروز چه روز است عرض
میکند یا رسول الله هذا یوم الندامة یوم الحسرة و الملامة می فرماید ای جبرئیل حال [illegible]
[illegible] است بشارت بده عرض میکند یا رسول الله بهشت را آراسته اند و جهت مبارکت [illegible]
علم حمد و لوای [illegible] و حله های بهشتی از برای [illegible] آورده ام می فرماید ای جبرئیل [illegible] از تو سؤال میکنم
اسئلک عن امتی المذنبین از گنهکاران امت من [illegible] عرض میکند یا رسول الله
هنوز [illegible] زمین [illegible] اول کسیکه [illegible] خاک [illegible] مبارک تو است [illegible]
[illegible] تاج [illegible] حله های بهشتی در بر میکنند و بر براق [illegible]
سوار میگردد براق طیران میکند بین الارض و السماء و صورت براق مانند صورت انسان
در کمال وجاهت و حسن جمال جبرئیل و میکائیل و [illegible] و اسرافیل [illegible]
بارگاه جلال احدیت رسیده [illegible] خطاب میرسد ای حبیب من [illegible] امروز
[illegible] امروز روز حساب و کتاب است امروز روز دادن [illegible] و جزای عمل است
عرض میکند خدایا [illegible] گناه [illegible] لا [illegible] امتی [illegible]
[illegible] از عاصیان [illegible] گنهکاران است تو ببخشم [illegible]
چهل شبانه روز باران بر زمین [illegible] متفرق شده بقدرت حضرت احدیت [illegible]
[illegible] اسرافیل صور را [illegible] ایتها الارواح الخارجة ایتها العظام النخرة
والاجساد البالیة والاوصال المتقطعة والجلود الممزقة والشعور المتساقطة
هلموا الی العرض هلموا الی جبار السموات و الارض [illegible]
[illegible] قطعه قطعه شده [illegible]

[illegible] زمین [illegible] مردم [illegible] خزائن زمین [illegible] حضرت رب العالمین
از کنج [illegible] خاک بیرون می آیند و اخرجت الارض اثقالها [illegible]
[illegible] و قال الانسان ما لها [illegible]
ساعت [illegible] ان زلزلة الساعة لشیء عظیم مردم [illegible]
[illegible] خاک [illegible] حضرت ایشان [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] قبر [illegible] دیگر [illegible] بالای قبر [illegible] حضرت
[illegible] ینظرون الی السماء قد انزلت و الی الارض قد
بدلت و الی العشار قد عطلت و الی الوحوش قد حشرت و الی البحار قد
سجرت و اذا النفوس قد زوجت و اذا الشمس قد کورت و الی الموازین
قد نصبت و الی الجنة قد ازلفت علمت نفس ما احضرت [illegible]
[illegible] زمین تبدیل بزمین دیگر [illegible] پیوسته [illegible]
شده روشنی آفتاب [illegible] یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا [illegible]
[illegible] خلق [illegible]
[illegible] طایفه [illegible] حساب [illegible]
[illegible] طایفه [illegible]
[illegible] مردم [illegible]
[illegible] طایفه [illegible]
[illegible] طایفه [illegible] مردم [illegible]
طایفه دیگر [illegible] طایفه دیگر [illegible]

مرا جامه‌های آتش پوشیده‌اند این؟ قالوا [illegible] مردم در دنیا غیبت همی‌کردند و تجسس و عیب‌جویی مردم می‌نمودند
همچنین هرکسی به همان صورت واقع دارد در عرصهٔ محشر می‌شوند که انکار دارد و دیگر در حالیکه تشنه‌اند
در دستش جو پیاله در دوست [illegible] جان عقوبت گناه و بند است و اهل عرصات نیز جو تشنه‌اند
به همان آلات [illegible] دارد و دیگر [illegible] انگشت در دو پیاله زده است و رقابت دارد عرصهٔ محشر می‌شوند
در حالیکه همان نی در دستش است شغل نی‌زدن است هرچه بخواهم نی را از دستش بیندازد اقرار می‌شوند
نگوید دایم برو چه بخواهی [illegible] چرا [illegible] خداوند العفو گنه نگوید هرگز نی را تو دور نمی‌شوم
[illegible] تا آنکه پروردگار جبار قهار حکم تو را نفرماید و جزای عمل تو را به تو ندهد تا آنکه حق جمع گردد
آنوقت نامه‌های اعمال را [illegible] هر کسی را به دستش می‌دهند اگر اعمال حسنه دارد به دست راستش
می‌دهند اگر سیئات دارد [illegible] دست چپ از پشت [illegible] جیبش
می‌دهند [illegible] نامهٔ عمل [illegible] میزان حساب [illegible] پل صراط [illegible]
[illegible] بصورت [illegible]
يا أهل المحشر هذا الموت الذي تفرون منه وتخافون عنه [illegible] اهل عرصات
این همان مرگ است [illegible] از او [illegible] و فرار [illegible] مردم [illegible] می‌گویند دیگر مرگ
[illegible] حالا [illegible] و آتش [illegible] بطرف مردم زبانه [illegible] خلق را
در [illegible] و شداد [illegible] زمین محشر [illegible] صداهای [illegible] صفهای خندق [illegible]
مردم [illegible] جای [illegible] گذاردن از [illegible] نگاه [illegible]
جا در [illegible] باشد [illegible] محمد [illegible] و رفیق [illegible] مردم [illegible]
صدای آن [illegible] و تاریک [illegible] ترس و هراس و اضطراب [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] بالای سر مردم [illegible] خلق [illegible] جمع [illegible]

[illegible]

از شدت حرارت آفتاب [illegible] و زمین [illegible] خلق
از شدت حرارت آفتاب عرق بریزند چه عرقی هم اگر قطره‌ای [illegible] عالم [illegible]
عفونت آن اهل زمین [illegible] عرقی تا چهره [illegible] این قدر عرق بریزند هم [illegible]
[illegible] عرق اهل محشر [illegible] بعضی تا سینه بعضی تا کمر بعضی
قدم [illegible] در دار دنیا در راه بندگی خدا عرق ریخته [illegible] عرق بریزد [illegible]
[illegible] يَوْمٍ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ این [illegible] مردم [illegible]
[illegible] آن [illegible] دارد [illegible] خدا [illegible] این معرکه نجات [illegible]
[illegible] آسمانی است [illegible] خدا [illegible] حکم [illegible] و اهل [illegible]
[illegible] مردم [illegible] و بعوض اشک خون [illegible]
پدر [illegible] می‌گوید ای فرزند [illegible] در دار دنیا پدر تو بودم [illegible]
[illegible] از حسنات خود [illegible] اگر [illegible]
[illegible] این معرکه نجات [illegible] می‌گوید ای [illegible]
[illegible] گفت از قیامت خبر [illegible] دارای [illegible]
[illegible] قیامتی [illegible] و قیامتی [illegible] قیامتی است
[illegible] آفتاب و ماه [illegible] و ظلمانی [illegible]
[illegible] برق [illegible] نجوم و ستاره‌ها [illegible] وَإِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ [illegible]
[illegible] کوه‌ها [illegible] برکنده [illegible] وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ [illegible] عالم [illegible]
[illegible] وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ [illegible] مردم [illegible] وَإِذَا
الْبِحَارُ سُجِّرَتْ [illegible] وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ

نفت دختهم اینک بنده م وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ مردم برهنه رو با برهنه و تنها هر یک مشغول خود بوده کار از
مادر مشغول شنیده از عائشه عرض کرد یا رسول الله زنها هم برهنه اند [illegible] حرکت داد فرمود یا بنت
ابی قحافه تشغل الناس یومئذ عن النظر ای عائشه کی انسی فی الدنیا توجه بکنم مردم
کجا حال دارند هم یکدیگر نگاه کنند هرکس [illegible] خودش گرفتار است الحاصل فاطمه عرض کرد
یا رسول الله فردای [illegible] برهنه ام فرمود [illegible] تو هم برهنه [illegible] از حرف [illegible] متغیر شده فورا
عرق بر پیشانی نورانی اش نشست [illegible] خجالت کشیده [illegible] از [illegible] متغیر بود
جبرئیل نازل شده عرض کرد یا رسول الله خداوند سلام رسانده [illegible] سلام مرا به حضرت زهرا برسان
بگو که [illegible] ما حیا کرده ام از تو حیا نمودیم وعده کرده ایم در قیامت حله نور در حضرت زهرا
بپوشانم فاطمه [illegible] قیامت برهنه نماند خدایا مگر زینب دختر زهرا نبود [illegible] که آن
حالت را در قیامت شود کدام قیامت قیامت شام از طرف طفلان [illegible] از طرف [illegible]
رقص سکینه آه [illegible] از آنکه اهل آل محمد را وارد شام کرده [illegible] یزید [illegible] در رقه [illegible]
چهار [illegible] شام [illegible] که به شغل معالجه بود در [illegible] عبارت [illegible] کرسی نشسته و طبیب نصرانی
[illegible] مشغول معالجه [illegible] ناگاه قاصد وارد شد و سلام کرد و گفت امیر البشاره گفت چه
بشارت داری گفت امیر حسین و جوانان و اصحاب و انصار را کشته زنان و دختران را اسیر کرده اند
سرها برهنه و اسرا را از [illegible] شام آورده اند منتظر فرمان تو اند هر چه [illegible] وارد [illegible]
[illegible] گفت [illegible] دیگر [illegible] مرض [illegible]
حسین و جوانان و اصحاب [illegible] رفع شد [illegible] گفت [illegible]
بگو [illegible] در عقب [illegible] فردا [illegible] آن وقت [illegible]
[illegible] شام [illegible] چهار صد نفر [illegible]

اوان [illegible]

روی سر بنی امیه [illegible] درباره استقبال این حرامزاده [illegible] همه رسید [illegible] گفت [illegible] بار
امضا و اطمینان کرد هم امروز در تنظیف شهر کوشیده کوچه و بازارها را آب و جاروب کشیده تمام را
آیینه [illegible] بگذاشت [illegible] تمام در و دیوار شهر [illegible] و حریر [illegible] فردا صبح تمام مردم
سفید [illegible] هر کدام [illegible] خضاب [illegible] بازار [illegible] دو دکان [illegible] خود آمده
آمد [illegible] گرفت [illegible] ترتیب [illegible] تخت [illegible] از جواهر [illegible] کشیده [illegible] مجلس
گفته [illegible] گفت فردا [illegible] پرده [illegible]
پرده بکشند [illegible] سرها [illegible] خارجی [illegible] زنها [illegible] دختران [illegible] آن وقت [illegible] را
گذارند [illegible] صدر مجلس [illegible] گفت چهار صد کرسی های طلا و نقره در اطراف مجلس چیده [illegible]
[illegible] فردا صبح [illegible] طلا و نقره [illegible]
[illegible] مجلس [illegible] چهار صد نفر [illegible] ایلچیان روم و [illegible]
[illegible] یهود و جاثلیق نصارا [illegible] بنی امیه [illegible] شام را [illegible] فردا [illegible]
فردا صبح شد [illegible] زنها [illegible] در عقب پرده نشسته [illegible]
[illegible] در اطراف مجلس [illegible] طلا و نقره [illegible] چهار صد نفر ایلچیان
روم و [illegible] یهود و جاثلیق نصارا [illegible] بنی امیه [illegible] شام [illegible] کرسی های
طلا و نقره نشستند آن وقت [illegible] تاج [illegible] جواهرات [illegible]
سلطنتی پوشیده با کمال تکبر و تبختر وارد مجلس شد و رفت بر تخت سلطنت نشست [illegible] گفت
من برای زیارت بیت المقدس [illegible] شام رفته بودم [illegible] شدم دیدم شهر [illegible]
[illegible] از هر طرف [illegible] و [illegible] آنجا [illegible]
[illegible] دیدم عجب [illegible] دو دکان [illegible] دیوار [illegible]

در شام دیدم تمام شهر آئین بسته اند و زینت نموده اند مردم تمام رخت نو پوشیده دستها خضاب نموده اند یکدیگر را میرسند
مبارکباد میگویند طبلها میزنند و هم فرحناک مشغول شده اند مردم در کمال فرح و انبساط شادی
میکنند و عندهم نساء یلعبن بالدفوف والطبول زنان و مردان کف زنان و دست
کنان یکدیگر را میرسند میگویند عید خارجی مبارک باشد متحیر بودم که این اهل شام را شادی از برای چیست
خیلی گردش میکردم رسیدم در میان کوچه خلوتی دیدم در آن منتهی الیه کوچه جمعی نشسته اند سر خود را
بر زانوی غم نهاده اند آهسته آهسته گریه میکنند بیچاره ام از چشمان ایشان اشک از دیده ها جاری
گردیده نزد ایشان رفتم سلام کردم گفتم ای قوم در این شهر غم چرا دارید گفتم من سهل ساعدی از اصحاب
پیغمبرم دلم از این شادمانی پریشان است کدام عید است که امروز می گویند عجب است شهر امروز مشغول
شده اند یکدیگر را میرسند مبارکباد میگویند شما در این جا نشسته گریه میکنید هیچ من از این حرف ندیدم دیدم
که چشمان ایشان جاری شد قالوا یا سهل ما اعجبك السماء لا تمطر دما
والارض لا تنخسف باهلها گفتند ای سهل عجب است که آسمان خون نمی بارد و زمین اهل آن
فرو نمیرود گفتم مگر چه شده است گفتند ای سهل مگر تو خبر نداری امروز سر حسین و عیالات او را وارد
شهر میکنند گفتم از کدام دروازه میآورند گفتند از دروازه ساعات گفت رفتم نزد آن دروازه دیدم علمها
آمدند و گفتند طبلها طبل شادی آمدند و گفت شدند در عقب آنها دیدم اسبی بر او نیزه بالای
نیزه نصب سری مقدمهم رأس الحسین وهو دائم ذهبی قمر نیز در عقب سرها دیدم
زنان و مرد سوار آمدند و گفتند بر آنها دیدم قریب به جوانی که وجه مجللی بر دوش
بهره زنان سادات در میان آنها بعضی از زنان است بعضی بر شتران بی جهاز سوار واذا
بعلی ابن الحسین علی بعیر بغیر وطاء و یداه مغلولتان الی عنقه ... اشرف
گفت دیدم سیدالساجدین بر یک شتر لاغر لنگ برهنه سوار است غل جامعه بگردن دارد بابا باش

بر گردن آن شتر بسته و دستها بگردن با خستگی که هیچ جای بدنش از تازیانه آن که نقطه سیاه نشده
گفت دیدم هیچ جای بدن از آن زخمهای کردن ... میخواند بر زبان مبارکش این بیت
را به زبان عربی آقاد ذلیلا فی دمشق کانّنی من الزنج عبد
غاب عنه نصیر فیالیت امی لم تلدنی ولم اك یزید الی فی
البلاد اسیر میگفت ای کاش مادر مرا نمی زائیده و مرا یزید در میان این خلق به حقارت
شهر اسیر نکرده در کنار در بهر خود ایستاده دیدم دیگر زنی ... شهر شام دیده و ...
سر بگذارد به چه طوق ... از شربت ... روز کار را ما ... ها دارایم از ... ای
کند ... از ... رفته ... ناله ... گردش ... از ...
که نکرده ... یا گردن ... آن گفت که این ؟
گفت دیگر گفت مسلمان هستند آنها گفت عجب افزون دیگر گفت برادر زاده
آن گفت که این پیغمبر است دیگر گفت بس خارجی است گفت ... از
چشم جاری شد چشم دختری ... از صدا ... رفتم ... پرسیدم
با این قوم که گریه ... گفت فاتح ... سهل ساعدی از اصحاب پیغمبرم ...
گفت ای سهل ... در دست داری ... ... بده ... بده
بیرون ببرد مردم تماشا ... نظر ...
الرضیف بیدالحقیر محمد ادیب ... فی یازدهم شهر ... سنه ۱۳۳۶

للشيخ بهائي على ... في الكشكول

نحن الاعمار نا تلب ما اسرع ما ازل النجب والشمس
نظر بالحجر والليل نطارده الشهب والدهر عد يفعل
الجد فليس يليق بك اللعب ما القصد سواك فخل هو الك
وكن وحلا فلك الطلب العرش لاجلك مرتفع والفرش
لاجلك منتصب وللتو لاجلك متحرك والريح تمر بها السحب
والزهر لاجلك مبتسم والغيم لغيرك ينتحب وكان سماء الدنيا
البحر وحت كواكبها حبب وكان الشمس سفينة وشراع
ذوائبها ذهب سل دهرك اين قرون الارض تخبك
انهم ذهبوا ساروا وعنا سيرا عجلا فكان مسيرهم الخبب وقد
استوحشت الاوطان لهم لما انست بهم الترب ما اصبحهم
ولقد صحبوا ما ابعدهم ولقد قربوا بالاعجب جد تفعل
للجد فليس الامر بلعب واهجر دنياك وزخرفها فجميع
فكانك والايام وقد مخت ما فيها التوب ودفنت عريب
الدار فلا وسل بابيك ولكن وسلالة الاهل وما الصحب
كانهم لك ما صحبوا فاذا نقر الناقور وصاح ويومئذ يوم عجب
فيصخ السمع وتحشر الجمع ويجري الدمع وينسكب وجميع الناس
قد اجتمعوا ثم افترقوا لهم رتب ذا مرتفع ذا منخفض ذا
منجزم ذا منتصب فهناك الكسب والنشاب وثم الى الجنة والنعيم

في الدهر

في الدهر غربت الامم والحاصل منهم لم يجامعه ومعاشه
امواج زواخر للظلم والعمر ليس مسير الشمس فليس بغير له قدما
قد مات لم يبقي بهما فمضى وجى ضوء ظلم والثاني علم جا
لنهم فاذا ذهبوا ذهب الظلم ثم بكى بهم ثم ثمت
لهم نعم في قوافي قوافينا ومضوا طرفا لا نلتثم فما
مرتفع ذا منتصب ذا منخفض ذا منجزم لا تفتكروا في
لا وجد فما لا تفتخرون لما عدموا اهوالهم نفوسهم عبدوا
والنفس لنا بيهم فاصنم واسم الاسلام على ذى الخلق
وليس المسلم عنتر هم اوليس المسلم من سلمت معه هذى
وذى دم عنتر عظمت ابائك باملاك فالالاك جلك والملاك
والهبيرا مرك سار الفلك وداد نقل ذاك الفلك وكذاك
دحى الايام ثل ودر بين عجب لا اباليك عز ونقل اسع عشى ثم
نبض دمع ظلم هلك عين ابصار ولاة الشرك ففيه اسكر الشيء هذا

في الشجاعة

جرد سيفا ذا الفقار عليهم كان حل فيهم بلى دين البرية
خال الاعادى سيفه في قتالهم شهاب السماء يعلو عليهم
يخطفهم نعم بين صيغ الباطل اذا قابل الهدى وليس له

الا انّ الزهور بحلکة فکم فرّ الابطال من سیف باسه
وکم بان ولّی القوم منهزمین لکرّه وکم هالک الاعداء من شلّه
وکم بدا منهزما فی صباحٍ وعوله وکان ظمیئا ساغبا
فی جهاده وقد قلت منه السنون عشرة وکان کریما
النساء فی جنانها ظما باحباری ذات دمع وقد فرت
فلم یبق لک من زلازل حوله ولم یتبلبل بالدمی کریمه
نعم لیس نفسی الله ما نال عینه نفسی الوفی کانت لکل بیت کفضة

بسم الله الرحمن الرحیم

شد مسلم هرکس را در جهان دوستی را حالتی باشد عیان دوست باید جمله آثار دوست
نیک داند خوش کند اظهار دوست جمله در جنسی عزیز آید یقین هر چه بیند لطف بیند
بی قرین در ره دوستی بنشین رغبت نو طلبان را انچه آید در وجد من احب
شیئا احب آثاره کسیکه چیزی را دوست دارد باید تمام متعلقات او را دوست
داشته باشد والا در مقام دوستی راجل و مدعی محبت است و بیند او با طل پرده کشیده
که میسوزند دو هزار کرم پیلم نامی شد بازیرکی نشست روزی جنید [illegible] زانی
سبب گرایی شد عارفی را سئوال کردند که سر آنچه کلمات و عبارات جمعیت
کشف محبت بگفتند محبت بهمه چیز کشف محبت تمام اشیا و کل موجودات
زیرا که هر چه هست آیت محبوب است و جز آیت او نیست از این جهت مطلوب است
بجهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
تحفه وفا

محضر جگر عیال و اولاد رکه خدا داده و شخصی را کفیل مواظب احوال انها نموده و مالی که
از خزینه جمعیت کرامت فرموده که حق را در طاعت اوا زنیع بواسطه آن مال که قریش
خانه هر گرا با شد بهار رو رود به میکشه بر دیده خاک کوی دوست و بر سر خار
سیاه بها زنند دست بر دامان و در با نها زنند وقتی زیرکی بر کودک للاغر بان
یتیم بی سپر از کمترینی اش دکه چرا است سر شما بابرو بیوسته و قباحت منظرش
تعاست رسیده او را بدیه بالا مرحمت نمود و سر و رویش را بوسیده و بنوعی
تا بحسین سرشته و جامه فاخر انداخته از بهر بخشیده طعامی بخورانده
داشت سیاه رحم رو کفتا که نیک ان خام حسینی طفل کشیف بی تمیز را اینی
حسینی عزیز داشتی و در محبتش انی حم توجه که انشمی لایق قهر و شاه نزدیک
نبا شد خام خور از آشفت و بهره کعشار بی شعور که ما حمم عنوان انبیا اولیا
طفل در نقاش عزیز است چه هر چه را از جمادات خلقت در تسلیم سرشته
خاص بنی نوع بشر که اعضا و اجزاء یکدیگر کرم چه صورت این کودک ظاهر شی
مرصع نموده است لیکن معنی و حقیقتش بایه العشق بار معنی کری صورت
سرکش است حاصلش آن که عزیز محبان صادق و دوستان حقیقی خدا و اولیاء
واقف که دل ها بنور حضرت معبود مشحون است هر را سنگ نظر بنگرند
در گلزار صنع پروردگار و مصنوعات حضرت سالم است کل از خار بجیند
و بنظر حال ما ذی فی خلق الرحمن من تفاوت زشت از زیبا نه بینند و قبح
میان مصنوعات و مخلوقات خدا نکذارند لیکن عاشقان صادق بر سیاحت

قباحت مخلوقات حضرت احدیت نکرده یحبونهم ویحبونه بعضی یکفر بعضکم ببعض
آیات ومخلوقات الهی را زود قبول گشته هرچه از دوست تو آید خوش باشد کرم و ریا
پر آتش به کعبه یار رفته تا یار بینی به عدد مجنونان را دیده لیلی را در کمال محبت در
در بغل گرفته مهر شیرین را تلخ بجا پر رویه تعجیلکم تمام وجود شاد در رضای خاطر آنک
عقل و شوق نموده برآوردن ز خرگاه فارسی از باب می دادی بچشم خوشتن
جای زود از بیخ خودش نهوش می کردی بجای عافیت وریش تحفه برادکنند
در مقام رزتش به کعبه مجنون لیلی علی المجنون حج تو از این سنخ کج
کردان خطاست زیرا که تو دیوانه از عقل و فرد سلطان مجنون در جاهلی
کعبه تو رام بعنوان لیلی علی الاعمی حج نیز یعنی حالت است وجا بلا است
نیست زیرا که تو این سنگ را در کوی لیلی نه بعد در شراب با لبان اد
استان واقف نکرده تو بچشم خود برای سنگ کج نظر تا به یعنی اغراء
شوخ تر کز محبت یار زور رشته و ز محبت در دیوار رشته یعنی لازم
محبان واقف خدا ... مصنوعات که آثار صنع محبوب است حضرت الله
بنظر محبت بنگرند نه بچشم حقارت دل هر ذره را که بشکافند آفتابش در میان
بینند ز رضا در کل موجودات همواره درد دیده حق بینشان جلوه گر است
از تماشا ... شور رضا که تو آنرا دیده جز ز رضا حرفی مگو تا به زنفس
دوست هرچه بینند بچشم او نکوست فاکهان عارف دانی شد عقبا
طامر بنالی شد هرچی رو آورد حیران شد ماست هرچه بیند به جان نه

که خوش این ... و بازارها جان فدای این در و دیوارها مرحبا رستی که ای دلدار
صبر آفرین را بکنم ای رب آفرینه وقتی عارفی با یکی از جوکیان هند که منکر محبت
محبت بود مناظره نمود گفت در طریقت ما مطلق محبت بر عموم مخلوق
لازم است ای عارف گفت این مطلب غلط است زیرا که علامات منکران محبت
قبول نیست صد بار با کفچه زخم وضو کنند چه سالک را در طریق
حق رفیق توفیق است و محبت چراغ راه هدایت است آنانکه محققان
از نهر خدا خوانده اند براق محبت را معراج حقیقت دانسته اند
ملک دوست داشته اوست هم دیگر است دوست باید هم
آثار محبوب را دوست بدارد و اوامر و نواهیش را مطیع ... نگاه دارد
رقوانش ... که اعظم شرایط محبت و بزرگترین علائم دوستی ... است
و ... امر ... مطیع ... اگر محبت
و در قول منصادقی ... شور آتش ... پند از ... باشد
دوستی را میزانه ... تا ... شخصی از ...
... در این شور ... در شور ...
... نگاه کردند ... تمام آتش ... است
... بنور ... نمودند
والتی ... اجانب ... سینه ها را در راه محبت ...
... قوم ... والخیل ... و ...

لبی القلوب علی الله و ح واقبلوا بیها فون علی ضهاب الا نفس بر اهید
ستنبد که قسم یاد کرد والله ما رایت اصحابا خیرا اوفی من اصحابی بخدا قسم
هیچ اصحاب را بهتر و نیکوتر و باوفاتر از اصحاب خود ندیدم سخن حبیب ابن مظاهر رضی
سلام الله علیه ضیائی نزد محبت حسینی با عشق و متاع دوستی بر سینه را لباس جان
وقتی حضور شد که از آن بهره طفولیت هر جا که حسینی میرفت حبیب پروانه
وار بگرد شمع فاتح میگردید هر طرف که آقا راه میرفت قدم میگذاشت
حبیب در عقبش بود مجنون ... اصحاب شگفت ... میشد
... بر سیدات ... الجواهر ... سینه و بخشش سکینه ...
در آخر عمر در حسینی شهادت در ان نفس آخر ... خاک ... سر
خاک عرض ... سکینه حبیب آیا وصیتی داری ... سینه ...
جان نثار و جان بر سینه تا جان داری ... از یاران عزیز یاری
حبیب جانت ... که مال ... ام

سيما على ابن عمه وكاشف غمه صهره ووزيره ادبه الحلم وعيبة
العلم حفيظ الحقايق وحافظ الطريق حصن الحصين وامام الا
مين دعائم الدين وحبل الله المتين ابن عم الرسول وزوج البتول
عمود الاسلام مكسر الاصنام رايت النص وايت العصام الكتاب
وفصل الخطاب موجد الادم ونقش الخاتم المنزه من التراب
والاتراب المكنا بابو تراب اول الذين وجوه اليقين امير
المؤمنين على ابن ابيطالب عليه صلوات الله الملك الناب وطه ابنائه
واعضائه ظهورك بعد ظهور الى اخر ثم حجة ابن الحسن عليه سلام الله
وجعلني الله فداه واجعلني من الفداه

اين
كتاب مستطاب تحريرات
كاظم از تأليفات و تصنيفات جناب
سلطان قدوة المجتهدين زبدة الأعاظم
نادرة الدهر [illegible]
شيخ محمد كاظم ملك
[illegible]
تعالى

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والنور للمطيعين و
النار للعاصين والصلوة والسلام على أشرف خلقه ومظهر
لطفه محمد وعلى آله الطيبين الطاهرين سيما ابن عمه وصفيه
ووزيره وناصره ومشيره ودبيره سر الاسرار ومشرق الانوار
المهندس في الغيوب اللاهوتية والسياح في الفيافي الجبروتية
المصور للهيولى الملكوتية والوالي للولاية الناسوتية
انموذج الواقع وشخص الاطلاق المطبع في مرايا الانفس

والافاق سر الانبياء والمرسلين وسيد الاوصياء والصديقين
صورة الامانة الالهية ومادة العلوم الغير المتناهية الظاهر
بالبرهان والباطن بالقدر والشأن فاتحة مصحف الوجود بسملة
كتاب الموجود حقيقة نقطة البائية المتحقق بالمراتب الانسانية حيدر
آجام الابداع الكرار في معارك الاختراع غواص المواكب بدال
لو غائب كثير المناقب رفيع المراتب مظهر العجائب ومظهر الغرائب امام
المشارق والمغارب الذي فرض الله حبه على الحاضر والغائب
سيدنا علي ابن ابي طالب صلوة الله عليه وعلى اولاده وقرة عينيه
سر السرائر العلية ومحيي الارواح القدسية معراج العقول موصل
الاصول قطب رحى الوجود مركز دائرة الشهود كمال النشآت
ومنشأ الكمال جمال الجميع ومجمع الجمال الوجود المعلوم والعلم الموجود
الثاني في الانوار الهادي للمرآت المصطفوية والمحقق
باسرار المرتضوية والمترشح بانوار الالهية والمربي باسرار الربوبية
فياض الحقائق الوجودية قسام الدقائق الشهودية الاسم الاعظم
الالهي الحاوي للنشآت الغير المتناهي غواص يم الرحمانية ملك الآيات
الرحيمية طور تجلي الالوهية نار شجرة الناسوتية ناموس الله الاكبر
غاية التشرات لوقت مولى الزمان الذي للخلق امان صاحب الدرة
البيضاء ومالك الملة السهلة السمحاء خاتم الائمة النجباء
الذي روحه نسخة الاحدية في اللاهوت وجسده صورة معاني

الملك والملكوت وقلبه خزانة الحيّ الذي لا يموت طاووس الكبرياء
حمام الجبروت اعني ولي العهد ومظهر الاحد الواحد الصمد الذي
لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً احد حاوي الانوار المقدسة
الازلية طاوي الآثار السنية الابدية ذي الغيبة الطويلة والسلطنة
البهية الجليلة صاحب الدعوة النبوية والصولة الحيدرية وا
لعصمة الفاطمية والحلم الحسنية والشجاعة الحسينية والعبادة
السجادية والمآثر الباقرية والآثار الجعفرية والعلوم الكاظمية
والحجج الرضوية والجود التقوية والنقاوة النقوية والهيبة
العسكرية والغيبة الالهية اكثر لذات العرفاء مغيار نقود
الاصفياء قرآن المجملات الاحدية وفرقان المفصلات الواحدية
قطب رحى الوجود ناظم مناظم السر والعلن دافع الكرب والمحن
القائم ابا القاسم محمد ابن الحسن
به توج الاسلام تاج جواهر شرايعه
بحد ود الله من بعد ما عدت معطله
تعطيل بيض الصوارم اللهم انا نرغب اليك في دولة كريمة تعز
بها الاسلام واهله وتذل بها النفاق واهله واللعنة
المتصلة على اعدائهم ومخالفيهم ومبغضيهم ومنكري فضائلهم
ومناقبهم من الان الى قيام يوم الدين

رسانده

١

این کتاب بتمام از خط والد ... الحقیر ... محمد کاظم ابن مرحوم المغفور ...
... حادثات ... المکلم ... شجاع ...
الحقیر ... شاه ...
در دار السلطنه طهران ... ١٣٤٣ ...
و احادیث ائمه اطهار علیهم صلوات الله ... ١٣٤٦ ...
... [illegible] ...
... سلطنت ...
السلام ... شاه ...
... این مجموعه ... صلوات الله علیهم اجمعین ...
... فاطمه الزهراء سلام الله علیها ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
الله علیهم اجمعین (نمبر اول) در حالات ...

بسم الله الرحمن الرحیم

... [illegible] ...

در خطاب [illegible] فاذا سويته ونفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين

فسجد الملائكة كلهم اجمعون الا ابليس ابى ان يكون مع الساجدين

[illegible] فلما رأينه

اكبرنه وقطعن ايديهن وقلن حاش لله ما هذا بشرا ان هذا الا ملك

كريم [illegible]

[illegible] يعني تا

[illegible]

[illegible]

[illegible] انا املح من يوسف

[illegible]

[illegible] آتش حسرت

[illegible]

[illegible] انك لعلى خلق

عظيم [illegible]

[illegible] بمایشه همرا / همراهیشان

[illegible] برقاطبهٔ خاص و عام

[illegible] بنوعی

[illegible] رعبش

[illegible]

آکسرو را میدیدند

[illegible]

[illegible]

[illegible] سنگینی

[illegible] بیمحابا میداد از

[illegible] آن سرور

[illegible] باعجاز

[illegible] همیشه / نمایانش

[illegible] همراهیش مینمود

[illegible] نه بسیار بلند بود

[illegible] نه بسیار کوتاه بود

[illegible] در خانها / همینکه

[illegible] تابیدن میکرفند / خود را

[illegible] سوزن / یافتم

[illegible] سه ندید

[illegible]

[illegible] سنجیدم

[illegible]

[illegible] جبین مبینش

[illegible] پیوسته

[illegible] سوادش

[illegible] درنهایت

[illegible] سیاهی

بپیشش را بکحل الجواهر بپیرش

[illegible] ما ذاق البصر [illegible] الم [illegible] —

[illegible]

[illegible] در ز

عقیق لبش [illegible]

یمن را چون [illegible]

احجار بیابان

مثل نوره خام

[illegible]

بالای [illegible]

تنبیره

تصویر خلقت بتمام

[illegible] محمد رسول الله [illegible]

[illegible]

[illegible] اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون [illegible]

[illegible] الکحل [illegible]

[illegible]

بهمین حله یا حله یمنی

محنت سرا اسوده شوم

[illegible]

[illegible] فان الله تعالی اول من یصلی علی [illegible]

[illegible] اول من یصلی جبرائیل ثم

اسرافیل ثم میکائیل [illegible]

[illegible]

ع تختی

[illegible]

حقش را بر دند

[illegible]

[illegible] یا رسول الله قد استرجعت الودیعة واخذت

الرهینة واختلست الزهراء من شداید الدنیا فما اقبح الخضراء

والغبراء اما حزنی فسرمد واما لیلی فمسهد الی ان قال قل یا رسول الله

عن صفیتک صبری وعفی عن ابنتک تجلدی [illegible]

[illegible] اما الدنیا فبعدک مظلمة والآخرة

بنورک مشرقة اما حزنی فسرمد واما لیلی فمسهد [illegible]

(مکتوب دوم) بسم الله الرحمن الرحیم در قضیه اشتیاق [illegible]

حرف

مالها

الله [illegible] جمیع صفات [illegible] جمال و کمال [illegible]

[illegible] عالم [illegible] مالها [illegible]

جواب [illegible] عالم [illegible]

جمال [illegible]

[illegible] عشق [illegible]

[illegible]

[illegible]

وجه بساز

التخاص

ازمحل

[illegible] جمال [illegible] عشق [illegible]

زیاد

گرسنگی

فقر و تنگدستی

تعبها

پیمودن

آرزو

[illegible] فقر و تنگدستی [illegible]

[illegible]

[illegible] جمال [illegible]

چه خوب گسترش میاید

بوهای خوش

[illegible] عالم [illegible]

[illegible]

[illegible] عالم [illegible]

[illegible] احب من دنیاکم ثلاث الطیب والنساء وقرة عینی الصلوة [illegible]

بهترش و لایقت

دوطلبت

[illegible]

[illegible]

[illegible] عالم [illegible]

عنقریب است

آمدنی است بدیدنم

فرحه نمایند

[illegible]

[illegible] جمال [illegible]

[illegible]

مسرور

رفتارش

[illegible]

[illegible]

ندیده

پریشانیهاش

دل سراپا پر از محبت او دیدم

[illegible]

[illegible] کفلقة القمر [illegible]

وار طلعت [illegible] از گل طبقی نهاده کین روی من است + و از [illegible] گرهی فکنده کین موی من است

[illegible] لم تر عيني نظرت مثله من محتف يمشي و

لا ناعل [illegible]

[illegible]

[illegible] اوعج العينين سهل الخدين ازج

الحاجبين اقنى الانف ضليع الفم اشنب الاسنان ازهر اللون

اوسع الجبين [illegible]

[illegible]

[illegible] اشبه الناس وجها برسول الله [illegible]

[illegible] بين حاجبيه عرق الهاشمي آورد

[illegible] يشق نور الهدى عن جبينه

غرته كالشمس تنهار عن اشراقه الظلم [illegible]

[illegible] فتبارك الله احسن الخالقين [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

من حسن جماله و انتهوا من نور غرته و جهه و جلالته [illegible]

شد [illegible] روشنی [illegible] آتش [illegible]

[illegible] صبر [illegible]

[illegible] خلاف [illegible]

بعضی گفتند [illegible] آمده [illegible] گفتند [illegible]

همه در [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] ذروا عنان عمر و ارجعوا عنه [illegible]

هذا [illegible] این جوان [illegible] علی

ابن الحسين [illegible] و هو مع ذلک کان الفوج

حیفتان يتقفون منه [illegible]

شمشیر [illegible]

[illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible]

[illegible]

يا ابتاه عليك مني السلام سلام [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] فقطعوه [illegible]

اربا اربا [illegible] شاهزاده را [illegible]

[illegible]

یکی نیزه میزدم پهلوی او یکی بغلش خنجر بیا زد راوی سید الشهدا سوار شد ضبع بتعجیل
اسم کرشایه بجمر ترتیب ذکر جوانش را زنفه به بینند آماج فایده رسیدن حسین و جان
دادن علی اکبر شد تمت المجلس از تصنیف سید الحقیر المذنب الجانی محمد کاظم

بسم الله الرحمن الرحیم

فرمود با خلائق ان بنی امیة اخذوا مالی فصبرت وشتموا عرضی فصبرت الآن
طلبوا دمی فهربت بنی امیه مال گرفتند صبر کردم عرض و دشنام دادند صبر کردم حالا
خواستند خون مرا بریزند فرار ننمودم از منزل برآمد گذشت تحقق از زبان
نبی علیه [illegible] بزبان است با [illegible] برخورد پسید آقا [illegible] فرمود
میرفتم عرض کرد [illegible] ازین جا [illegible] والله ما تقدم
الا علی الاسنة الی الرماح وحق السیوف بحذاقهم [illegible]
[illegible] فرمود [illegible] بحذاق الخلیم [illegible] منهم [illegible] اما [illegible]
[illegible] گرفتار نمیکنند که ازین سوگ [illegible] نکشند [illegible] روانم بسوی
[illegible] والله ان بنی امیه لا
یدعونی حتی یستخرجوا هذه العلقة من جوفی [illegible]
من عقب [illegible] تا آنکه [illegible] خون [illegible] از دل [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible] مثل [illegible] در مقابل [illegible]
[illegible] شعب [illegible] فی طلب الشریف [illegible] وصل [illegible]
[illegible] فی سبیل الله

وعلی حلی

وعلی حلی حق بنی رسول الله مقام خالق [illegible] زنهار آورده پیکان
گشت بیرون [illegible] از این [illegible] که [illegible] آقا [illegible] از [illegible]
بیرون آورد [illegible] شد [illegible] تعجب [illegible] اخرج السهم من
قفاه ان تیر را از عقب سر بیرون کشید [illegible] دل [illegible] مثل [illegible]
جاری شد [illegible] اشارت [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

از جمله جان نثاران [illegible] ابو ثمامه صیداوی علیه الرحمه که وقت صلوة ظهر شد
پیش آمد [illegible] آرزو دارم یک نماز دیگر همراه [illegible] بگذارم فرمود ذکرت الصلوة
جعلک الله من المصلین صف نماز بسته شد علی اکبر شروع کرد باذان گفتن صدای
اذان علی اکبر [illegible] بلند شد [illegible] صدای [illegible] علی جان وقت
[illegible] صدای اذان علی اکبر [illegible] استغاثه جوانی [illegible]
[illegible] رسید صدا [illegible] یا ابتاه علیک منی السلام [illegible]
[illegible] اقتدا [illegible]
نماز بگذارند [illegible] نماز بگذاری [illegible] بیهوده
[illegible] نماز [illegible] قبول نیست [illegible] فرمود [illegible] نماز [illegible]
قبول است اما نماز [illegible] قبول نیست [illegible] بگذارد [illegible] داخل کند
فرمود [illegible] بگذارد [illegible] ولد الزنا [illegible]
[illegible] ولد الزنا [illegible] فرمود [illegible] مقدرات الهی [illegible]
اگر [illegible] ولد الزنا [illegible]

تیمم کرد و با اهل بیت کنار دریا که نداشتند وضو بسازند اگر آب داشتند اطفال دو ساله
و سه ساله معقب منها نیز فشند با خنجرها خفر زمین حفر کنند و خاک نمناک
بیرون آورند و این شکمها را بر هم کنند و از شدت تشنگی بیرون خاکهای نمناک کنار
اگر آب داشته بر سینه طفل کوچک رسی بالا خیر خوانده را مقابل لشکر بلند نمیکرد و
نمیفرمود و الله یا قوم لقد جف اللبن فی ثدی امه دوم بخیاقیم خیر در بستان
مادر این طفل خشکیده را فدا ساختند چرعه آب برای این بیمار خشکیده المی رسانید
در این نماز حضرت خاک را داشت که تیمم کنند تا از قیمت افشد و دران کودکان قتلگاه
شرآنه و بر دو سینه اش نشست فرمود ظالم حالا چه وقت است عرض کرد وقت عصر
فرموده مهلتم مید هی فریضه نماز آخر را بگذارم گفت بگذار اگر چه نماز برای سیف
ندارد و مسلم است شرط صحت صلوة طهارت است آقا نه آب داشت که وضو بسازد
و نه خاک داشت تیمم کند پس چه کرد دست برد از ان موضع تیر ابو الحنوق که از این
حلقش ناز نینش رسیده بود خون گرفت بر صورت و دستهای مبارکش مالید
و نماز را گذارد و در سجده عرض کرد اللهی و سیدی اوفیت بعهدی
واوف بعهدک خدایا بوعده خود وفا کردم تو ام التبم بوعدات وفا
خواهی کرد گناه کاران امت جدم را در روز قیامت خواهی بخشید خطاب غیبی
اللهی رسید و لسوف یعطیک ربک فترضی دل خوشدار انقدر از عاصیان
و گنه کاران امت جدت را در روز قیامت بتو بخشیم که تو خوشنود و راضی
شوی ای امام سی که سرادی شفاعت را خریدی کسی زبان نتوان از سوز و عشق
بی زوال الم اثر وقت عرض کرد اللهی الان طاب لی الموت خدایا حالا دیگر مرگ

کسیکه باید بکیاست دیگر بیرون آید و فرصت سر را از قفا جدا نمیدهم سبحان الله ای بسا که
ماند بانور و اقتدا آکرید و تکبیرة الاحرام را گفته که بکیر تیر در اثنا و نماز لشکر بهم کرده
هجوم آوردند و تیرها را میزدند زهیر نماز را بر هم زد معلوم است حقیقت نماز و وجود اقدس که
حسینی است پیش آمد و مقابل حضرت ایستاد و سینه اش را بر هم بقیه هرطرف که تیر برای
هر طرف که تیر میامد سینه اش را مقابل آن تیر میکرد تا انقدر تیر بر سینه اش رسید و الکی زرد که
ابو تمامه صید آوری بجای اش ایستاد تا آنکه آقا از نماز فارغ شد بیالین زهیر آمد سرش را از خاک
برداشت به او فرمود اندک رمقی دارد دیده گشود سیدی اوصیت یعنی
از من راضی شدی یعنی به من اذن جان نثاری کردم آیا از شهدا محسوب میشوم فرمود
جزاک الله عن الاسلام خیرا سلام مرا بجدم برسان بگو حسینت عرض کرد بگذار رند
من دو رکعت نماز آسوده بگذارم قربان نماز حسین جان اشهد انک
قد اقمت الصلوة و اتیت الزکوة و امرت بالمعروف و نهیت
عن المنکر عنوان این نماز چه نمازی بود بعضی گفته نماز جمعه بود و بعضی گفته
نماز قصر بود برای اینکه آفتاب قریب بود بعضی دیگر گفته استسقی بارور دوم محرم که روز
از بنی اسد خریده و در این مقصد اقامت نکرده نماز را تمام گذارده هرچه بود نماز را
کرد و بعد از نماز زهیر هم جانش را قربان حقیقت نماز زینب و وجود اقدس حسینی نمود
و رفت بهشت و سلام آقا را هم به پیغمبر رسانید معلوم است هر سلامی جوابی دارد
جواب سلام آقا را کی آورد جواب سلامش را فرزندش علی اکبر آورد که جان و تعجیلم از
اسب بروی زمین افتاد عرض کرد یا ابتاه هذا جدی رسول الله قد
سقانی بکاسه الاوفی شربة لا اظماء بعدها ابدا این نماز را حضرت

بزرگوار ادا کردید فقال هلال وأنتم تجودون بأنفسكم وبعدم مشغول بجان دادن اند
فوالله ما ذاقت قبلا من حكاية صبا أبي وحما من الحسين قد
غني الظمى منذ كل جاد حين الا المكارم في أمتي من الفتى ولقد
شغلني نور وجهه وجمال هيبته عن الفكرة في تجرّع اقتهم از کز تزییه
مبهم گشته بچون صدا گفته بان نور البیت صورت مشغول کرده بنقصان نور
جمال حسینی مرا از تفکر در قتلش یک وقت شنیدم آهسته آهسته ناله دارد که ای کز
ای قوم را نفوس سکینه فلا تبوءت منذ لا اسمع ما تقول بیش رفته گفتنی
فشنود شنیدم آهسته آهسته میفرماید الله الله یا قوم اسقونی شیئا
من الماء فقد لشفت کبدی من الظماء هر دم برار خدا بلار خدا یابیسه
یکجرعه آبی برای لبهای خود تشنه ام برسانید از جگرم از تشنگی پاره پاره گردید حالا
من زاده پیغمبر کو فیان من نور چشم حیدرم من که داغ تشنگی برادر دیده ام من که داغ
عون و جعفر دیده ام کشتن را طعن از لشکر بی است یکیم یک داغ علی اکبری است
تشنه میدید سر از پیکرم تا مسلمان نام کرمن کافرم اکنی داده نه بجه اقتهم را وگفت
دیدیم انقر را اظهار عطش کرد و گرد فریاد تشنگی میفرمود تا آنکه سرش بالای نیزه بلند
وا اسی ابن بنت محمد و وصیه بالاوصال علی قنات بیرفع تم المجلس الشریف

بسم الله الرحمن الرحیم

ای شاه شهنشاهان سرو قد زیبائی در دیده مشتاقان هم نور و بینائی تا کی
تو شه پنهان از مردمک مائی ای پادشه خوبان داد از غم تنهائی دل بی تو بجان
آمد وقت است که باز آئی ای حجت حق کردون از فتنه کمان کرد سیلاب روان از چشم بجفنم

چنان کرد

چنان کرد در پرده نهانت کردید پرده فغان کرد مشتاقی دم هجرت و در انتظار فنا
کرد کز دست شد جان بپایان نشکیبائی بلبل بجز از نامت در باغ نمیخواند ای گل
امکان گلعذار تو که مرا بغم اندر گشته همچون سو هر کس که نمیداند دایم گل آتش
ستان ...ش را بمیخانه درمایه ضعیفانرا در وقت توانائی با جبر و بیخ
از دیده گهر باریم داغ غمت ارمو لاد بر قلب انسان داریم تا شخص تو از نهی
صد گونه زغم خواریم در دایره قسمت با نقطه پرکاریم لطف انچه تو انرکی
حکم انچه تو فرمائی تا چند پس پرده باید بنمائی زلف سرگشته جهان از غم تا خیر
ظهور از چیست ای دست خدا دستی جز دست تو دست کیست منکر خود برای
حق در عالم رند بی‌سیرت کفرات در این مذهب خود بینی و آرائی حی الولی
اربلی گفت روزی شخص در مجلس پیرم نشسته بود و چو تشریف کرد تمام ازرویشان
از ضربت منکر و در سرش ضربه هم شد از او سوال نمودند که این از ضربت شمشیر
بر سرت از کجا است گفت این ضربت در جنگ صفین در رکاب امیر المؤمنین بر
سرم رسیده است اهل مجلس از این حرف تعجب کردند گفتند ای مرد چه میگوئی
مدتهاست که از جنگ صفین میگذرد و در آن زمان تا حال نیز پنج پشت ترا مرور وقت
نبوده این چه حرف است مرد گفت که شکی نکنید تا از برایتان بگویم وقتی نو
بود سفر کردم رفیقی داشتم تا جای روزی در بیابان راه مبین طی کردیم رفتیم قصه
جنگ صفین و مقاتله امیر المؤمنین با معاویه علیه اللعنه را یاد کردیم رفیق من گفت
اگر من در جنگ صفین بودم این شمشیر خود را بخون علی رنگین میکردم من
گفتم اگر من در آن جنگ بودم این شمشیر خود را بخون معاویه سیراب میکردم رفیق

من و تحکم این حرف را از من شنیده گفت مطلبی نیست هیچ ملال کشیم که این بیابان
صحرای صفین است و از دو طرف لشکر معاویه مطلع الیست رها نه و تو از اصحاب
علی و من از لشکر معاویه باید که جنگ بکنیم ببینیم کدام یک غالب بر یکدیگر
میشویم قبول کردم و او شمشیر کشیده و من هم جنگ عظیمی با یکدیگر کردیم مراجعت ناگاه
بر بدن یکدیگر وارد آوردیم اینکه او غفلة ضربتی که شمشیر بر سر من زد که من بیجا افتادم
نالهام بلند شد فریاد برآوردم آقا جان یا امام زمان او رکنی بیهوش شدم لذا سبب روی
زمین افتادم همینکه بهوش آمدم دیدم که همان جوانی است نورانی و مرا تسلیم میدهد از
تسلیم زیاد دست بجراحتهای سرم مالید و از اثر آن مرا دفع شد آن وقت به من فرمود که
تو در روز همین جا بمان کن که الآن بر نگشت از برات هیر سراین را فرمود و از نظر
غایب شد چیزی نگذشت که یکمرتبه دیدم از دامنه بیابان گرد و غبار عظیمی ظاهر شد از
میان گرد و غبار جماعتی جوان پیدا آمد در حالتیکه بر مرکب اسبی سوار است و یک
دست نیزه بلند عجیبی دارد و یکدست بر سینه رفیق وار رسید و از اسب پیاده گ
انداخت فرمود ای پسران بر دستی تو دست تو را بار کرده بار حفظ خانه ما هم تو را یاری
نمودیم و از تو فریادرسی کردیم گفتم آقا بفرمایید بعد از آنکه که در این مهلکه بفریادم رسیدی
فرمودند که تو مرا خواندی من امام زمان و حجة ابن الحسن آن وقت فرمود که تو را از
این حضرت سؤال کند بکوای حضرت در صفین و در رکاب امیر المؤمنین بر سر ما شهید
اللهم ارنی الطلعة الرشیدة والغرة الحمیدة خدایا از چشم ما لا ابنر عالی
روشنی و سروری آن آقا جان زمان قربانش بروم از سیف سر قع و ملی نقاب سایه نقیض
چند بجائی سکه ترقی ما را که زنند خطبه تو خوان ما خطبه بنام زنند نام بیدریم

سلیمانی باشی ای رحیم یا جان تو باشی منتظر از ابتدا که تقی ارشیو فریاد بفریاد رس
بروز بکنید ظهور یعنی آیه این نور سرور الزمان و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا
فی الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین من خانی بکنید و
لنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر یعنی
بکفار و منافقین معاندین دین حضرت خاتم النبیین از عذاب ربت دنیا یعنی از
آن عذاب کفارات آخرت یعنی تیغ انتقام بکشد کی شعشعه ذو الفقار دل شکافته
شده تا که ما ندی در غلاف الفقر در جای حفظ کرد در زنگ تا که کرفت آن شمشیر اسلام
زنگ من کن زنگ از تو پاک ار تا بناک کن تو این آیینه از زنگ پاک ها ن
بان از جوهر خاکستر زنگ از این آیینه صبا بیبر زنگ چرا که فاسد گشت خون اندر
مزاج نیشتر آید بکار اندر علاج در مزاج کفر خون شد نیشتر بر آور الخلا را
نشتر بکنید از هزار نفر نود و نه نفر بکنید باقی بگذارید ومن قتل مظلوما فقد
جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا
مردم ستره آینه و فریاد و داد بند لست من ولد فاطمة ترا از اولاد فاطمه یعنی زیرا که
خواهم و در دل تو قرار بداده پرسش تو از این ظلم که بر او رسیده بفریاد مردم من دم
مردم آخر تو کشته جد بزرگ مظلوم حسین را که اگر بکشم از مشرق تا مغرب کم را برابری
نمیکنند با آن بند نعلین کسیخته یتیم جدم سید مظلوم قاسم ابن الحسن که روز عاشورا از خیمه
حرم بیرون حسین برده اید منتظر آن بند نعلین که امام زمان میفرماید هر وقت در پای آن
یتیم کسیخته گردید جان تو قنکه راوی گفت دیدم قاسم میان میدان سوار بر اسب و پای
بلند جوان پوشیده و یک بند نعلینش کسیخته از هر طرف این جوان یزده ساله میتازد

از کشتها پشتها میساخت در همین طریکه مشغول جنگ بود که یکمرتبه شمشیر عمر سعد ازدی بر فرقش
رسید و از اسب در غلطید و فریاد بر آورد یا عماه ادرکنی عموجان بفریادم برس
فجاء الحسين عليه السلام كالصقر المنقض فتخلل الصفوف
وشد عليهم شدة الليث الغضب راوی گفت دیدم همچو که صدای
نازنین امام حسن بلند شد پس سید سوار بر مرکب و مثل باز شکاری صفها را شکافته
میآید وقتی رسید که عمر سعد ازدی بر روی سینه قاسم نشسته و قاسم مشغول بجان دادن است و مقصد
آن شقی بکند قاسم انقدر را مهلت ندید که یکمرتبه دیگر عمرو را باین حضرت رسید و از دور شمشیر را
انداخت برای آنحرامزاده دستش را از آرنج دید شمشیر آن میآید دستش را پیش شمشیر رسید و دستش را
از مرفق قطع کرد و صیحه کشید و پناه بقبیله اش برد اشتباه شد روز عاشورا به
قاسم پامال سم مرکبان نشد بجهت آنکه سید الشهداء بتعجیل آنحضرت مثل باز شکاری رسیده
بدن قاسم محافظت کرده و اصلا سم مرکبی ببدن قاسم نرسید و نظر بتمام کتب و مقاتل
معتبره علماء متقدمین مثل اعلام الورى طبرسی و لهوف سید جلیل ابن طاوس و ارشاد
شیخ مفید و غیرهم رحمهم فرمودند بدرستیکه عمر سعد ازدی قاتل بود که در بین جنگ
مغلوب پامال سم مرکبان شد تا آنکه بدرک واصل گردید عبارت تمام مقاتل اینست وحملت
خيل اهل الكوفة ليستنقذ اللعين من الحسين فاستقبلته بصدورها
وجرحتها بحوافرها ووطئته حتى هلك قال الراوي فلما
انجلت الغبرة فاذا بالحسين عليه السلام قائم على رأس الغلام
وهو يفحص برجليه راوی گفت دیدم همچو که گرد و غبار فرو نشست سید بالای
سر قاسم است و قاسم مشغول بجان دادن است مقصد پاشنه پا بزمین میساید از بی تابی

بزمین میزند زمین کرد میکند و آنحضرت گریه میکند میفرماید بنی بنی عز والله على
عمك ان تدعوه فلا يجيبك او يجيبك فلا يعينك او يعينك فلا
يغني عنك یعنی زور دیده بر عموت ضایع شوار است که ترا او را بخوانی اجابت نکند ترا اجابت
بکند اعانت نکند ترا اعانت بکند نتواند دفع شر از تو نماید بعد از گریه بسیار سید قاسم را
حرکت داد بطرف خیمها حرکت داد یکقطعی بعد از این و از ابرو که هیچ یک از شهدا را این جور
نبرد قال الراوي فكأني انظر الى رجلي الغلام يخطان الأرض وقد
وضع صدره على صدر الحسين عليه السلام راوی گفت دیدم آنحضرت سینه
قاسم کنار سینه داده نعش را میبرد بطرف خیمها اما پاهای قاسم بروی زمین کشیده میشود آنها
از این حرف چه فهمیده شد انقدر بالای حسینی قاسم بزرگ شده با وجود آنکه سینه اش
بروی سینه حضرت باز پاهایش بروی زمین کشیده شد یعنی چه میخواهم بگویم داغ جوان هم
آقا را شکسته و قد شرا خمیده کرده بعد معلوم چیزی نگذشت که دیدم این دریای شکرها
و در کار بجلم کرده و دستها بکمر گرفته و از روی زمین اسبها بلند شده دیگر آنها کشیده بطرف
خیمهای حسینی نظاره میکنند اشک است که مثل قطرات باران از دیده ها میبارد و تعجب کرده
سبحان الله این چه مصیبت است که دل از سنگ سخت تر این قوم اعیا هم آتش گرفته و اینطور گریه
میکنند همچو آمدم دیدم آنحضرت قاسم را بطرف گذارده و کشته جوانش علی را بطرف دیگر
خوابانده میان این دو کشته نشسته بلند میگفته جوانش علی گریه سکینه بلند میکند شمر قاسم
گریه سکینه عوض سکینه خدایا بیرانش قوم با رحم سکینه اللهم احصهم عدداً و
اقتلهم بدداً ولا تغادر منهم احداً ولا تغفر لهم ابداً
بسم الله الرحمن الرحیم

امیر المؤمنین

قال علیه السلام وفرض علیکم حج بیته الحرام الذی جعله قبلة للانام
یردونه ورود الانعام ویألهون الیه ولوه الحمام جعله سبحانه
علامة لتواضعهم لعظمته واذعانهم لعزته واختار من خلقه سماعا اجابوا
الیه دعوته وصدقوا کلمته ووقفوا مواقف انبیائه وتشبهوا
بملائکته المطیفین بعرشه یحرزون الارباح فی متجر عبادته
ویتبادرون عنده موعد مغفرته جعله سبحانه للاسلام علما
وللعائذین حرما فرض حجه واوجب حقه وکتب علیکم وفادته
فقال سبحانه وتعالی ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه
سبیلا مقصود ازین کلام آنست که مولا امیر المؤمنین فرموده للاسلام علما وللعائذین
حرما مسفر باید این خانه بنا شد از برای اسلام نشانه واز برای پناه برندگان
محل امن هر که وهر چه باشد چنانکه داخل این حرم محترم شد ودر پناه امن وامان الهی است
من دخله کان امنا حتی حیوانات وحشی از وحش وطیر بجهت احترام آن خانه در پناه
امن وامان الهی هستند لا تقتلوا الصید وانتم حرم ومن قتله منکم
متعمدا فجزاء مثل ما قتل در حال احرام نباید حیوان وحشی را عمدا در آنجا کشت
اگر کسی صید کشته وهیچ کاری عمدا بکند باید مثل آنرا جزا بدهد اگر آهویی عمدا کشته باید
آهویی از خود در راه خدا در عوض آن قربانی کند همچنین اگر کسی شتر مرغی را بقتل
رساند باید که شتری قربانی نماید اگر گاو وحشی را عمدا کشته باید گاوی بکشد در اینکه کشتن
حیوان وحشی عمدا در خانه کعبه حرام است واز جمله گناهان کبیره است علیه رحمت مرحوم شیخ
زین الدین شهید ثانی اعلی الله مقامه مخصوصا در شرح لمعه میفرماید اگر کسی صیدی را در آن خانه

یا اطراف آن خانه بکشد کفاره بدهد واگر کسی بیرون آن صید را بقتل بیاورد مسافر باید آن
کفاره بدهد هر فعل حرام کرده فرموده شخص نباید صیدی را عمدا در آن خانه بیرون ببرد اگر
کسی حیوانی را عمدا در آن خانه ببرد داخل کعبه کرده فرموده درخت آن خانه محترم است ونباید کند
گیاهی که در آنجا بخودی خود روییده شده نباید چید مگر اینکه شخص خودش بدست خودش
غرس کرده وکاشته باشد کل شیء ینبت فی الحرم فهو حرام علی الناس اجمعین
الا ما انبته انت او غرسته فرموده درختی که روییده است در بیرون حرم باشد
در میان حرم او ریخته باشد اندرخت محترم است وبریدنش حرام است برای این مخلوقات این حرم محل
امن از برای هر جنبنده حیوانات انسان پناه باین حرم محترم برده وفرار برد نگذارند در این
حرم امن الهی باید غیر جنگ کرده عمر ابن سعد ابن عاص را با جمعی از شیاطین بنی امیه فرستاد هر کجا
امام حج ولی باشد بقصد قتل ان دو معصوم در زیر احرام شمشیر با بسته وماموریت هر جا
از دو را پیدا کنند ولو در خانه خدا اگر هم دستشان برسد این خانه کعبه باشد او را بقتل بیاورند امام
مطلب را دانست که اگر باینجا او را بکشند حرمت خانه میریزد وقتیکه او را پیدا کنند در اینجا بکشند بی حرمتی
احرام خانه بر داشته میشود این بود که آن حضرت از پرورده کار شرف حج ابدال بعمره
مفرده کرده بیرون آمد احترام خانه را نگاه داشت خدا هم بتلافی این اعطا احترام خانه او را که
زمین کربلا باشد نگاه داشت بان مقامی که زمین کربلا را اشرف از همه بقاع متبرکه حتی زمین
بیت الله قرار داد بنابراین زائر شرا از خدا مخصوص نموده که من زار الحسین بکربلا عارفا
بحقه کمن زار الله فی عرشه در شب عرفه اول نظر رحمت بزائرین حسین میکنند و
بعد باهل عرفات عزت شان را لوح محفوظ که السلام علیک یا ثار الله وابن
ثاره استجابت دعا را در تحت قبه مقدس حسینی قرار داد که استجابة الدعاء

قبرش شفاء مرضا او دران خاک نازنین نهادند وَالشِّفَاءُ فِي تُرْبَتِهِ جز شفا
مرضا دران خاک مطهر پنهان شده و حال آنکه مخلوط و ممزوج بخون حسین گردیده تا سنه
پیغمبر روان تابناک و است و با مهد زمین کربلا شروع کرد بر زبان خطاب به سید از زمین
آرام گرفتی صد ایا چگونه آرام بگیری اگر ازینی پیغمبر تو است با بدن پاره پاره بر روی تو — تا بگیر
و با مهد خطاب به سید ان زمین آرام بگیر بعزت و جلال خود قسم اول قطعه زمین را کردم
بهشت کنم زهرای بعد زمین کربلا آرام گرفت انا حسین که آرام گرفت نعمل نعمل
السلیم مثل ما [illegible] از پای [illegible] و مصطفی سید او [illegible] هنتم آهسته
تا تمام [illegible] دادم [illegible] مردم [illegible] کتاب شد [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

شب بیست و هشتم رجب پیغمبر فاتحه قبر از مدینه بطریق فرار بوده آنکه روزی [illegible]
[illegible] و در حالیکه تو جوانه و برادران و برادرزادگان و اهل بیتش همراه بودند و هو
بقرء هَٰذَا الْآيَةَ که حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام را یاد میکرد در ان قال فرد
بعنوان و صف الحال این آیه را میخواند فَلَمَّا تَلَقَّاءَ مَدْيَنَ وَقَالَ عَسَىٰ رَبِّي
أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ یاد کرده حضرت موسی را این بود و قیکه حضرت
کلیم از ترس فرعون و فرعونیان از مصر فرار کرده و بمدین که محل امن بود رسید از قتل نجات
گردید و در انجا امن است کسی نمیتواند او را صدمه برساند از اطمینان از شر و شماتت
امجد عبید کرده و عرض کرد ایا حد مسکن ترا که مرا ابا بیخ که محل امن است رسانیدی و از شر
و فرعونیان امیر پیغمبر در روز و روز دیگر حال خود را ببیند مثل حال حضرت
ملاحظه خود للجرم بمناسبت حال خود این آیه را تلاوت میکرد اگر چه حال پرده آنکه

آقا از مدینه و در دوری علیه شباهت تمامی داشت بحال حضرت کلیم و لیکن چون بیرون آمد
دیگر یقین نمود را انجا امن است کسی نخواهد او را صدمه رسانید اما قضیه آقا بعکس شد کار ش
بجای رسید که در انجام امن نبود و بسیار که در حرم امن خدا خونش را بریزند چنانچه خلق بود
چنین مطلب بعضی که پسر پیغمبر را بقتل برسانند اگر چه در حرم امن خدا کعبه باشد در بیابان
و در مکه وارد گردید البته معلوم است پسر پیغمبر و امام است و جهت صد است اهل مکه
مرد و زن خوشحال شدند که با هیچ وقت چنین سرور و خوشی بابات [illegible] نزد [illegible]
مثل نگین انگشتر و در وجد آمد بشتر بار گرفتند همه روزه اعیان و اشراف و بزرگان مکه
خدمتش میآیند همه و آنکه منصرف نبود عبد الله ابن زبیر که از جمله بزرگان مدینه بود
و داعیه خلافت و سلطنت داشت پیش از حضرت بواسطه بیعت نکردن با یزید
از مدینه فرار کرده و بمکه آمده بود نمیخواست اسباب فراهم نماید که مردم با او بیعت کنند و دور او
جمع شوند و هم برای خود ریاست و شوکتی فراهم آورد و حضرت بمکه با او رسید کار از هم گسیخت
عام و در دلش ریخته شده از حسد انگشت با وجود بودن حضرت کسی با و اعتنائی نمیکند و لیکن
جز چاره نداشت گاه گاهی خدمت آقا میآمد ظاهرا اظهار دوستی مینمود و لیکن باطنا عداوت
تمامی نسبت بحضرت داشت [illegible] از انظر یحیی ابن عاص که حاکم مکه بود این میل و رغبت مردم را
که بان آقا دیده مضطرب شد و با خود خیال کرده چند روز دیگر موسم حج است مردم از
اطراف آمده و جانب مکه میآیند شاید با او بیعت کنند و پیغمبر را هلاک نماید این بود که
نامه فرار نموده بمدینه آمده و تفصیل را از برای ولید ابن عتبه که حاکم مدینه بود ذکر کرده و حکم با نوبه حاکم
و مردم تمام چشم انتظار بودند تا قدوم حسینی که مکی در اطاعت و بیعت فرمان آقا همه
بهم پیچیده و حرف بال او گفتند که معاویه از دنیا رفته و یزید بجای او بمسند خلافت بناحق قرار گرفت

و در مدینه که تمام مردم از بیعت یزید از برای ولید از ناسپید فوات و آن امتناع نمود
و از مدینه بطریق فرار بمکه آمده و مردم و مردم عراق بسوی مکه رفته اند و ریاستی را از اهل
کوفه بیچاره آمده و گفته با وجود بعد از یزید حاشا که زیر بار اطاعت یزید فاسق نحبیب
برویم و او را خلیفه و امام خود قرار دهیم فاجتمعت في منزل سليمان ابن صرد
الخزاعي فذكروا هلاك معوية فحمدوا الله واثنوا عليه و در خانهٔ سلیمان ابن
صرد خزاعی که از جملهٔ بزرگان و رؤسای اهل کوفه بود جمع شدند و مردن معویه را یاد کردند و حمد خدا را
نمودند از وقت برداشتند یکنامه بسید الشهداء نوشتند باین مضمون بسم الله الرحمن الرحيم
الى الحسين ابن علي ابن ابيطالب من سليمان ابن صرد والمسيب
ابن نجبة ورفاعة ابن شداد البجلي وحبيب ابن مظاهر الاسدي
وشيعته المؤمنين والمسلمين من اهل الكوفة سلام عليك
اما بعد فالحمد لله الذي قصم عدوك الجبار العنيد الذي
انتزى على هذه الامة فابتزها امرها وغصبها فيئها وتأمر
عليها بغير رضى منها ثم قتل خيارها واستبقى شرارها وجعل
مال الله دولة بين جبابرتها واغنيائها فبعدا له كما بعدت ثمود
انه ليس علينا امام فاقبل لعل الله يجمعنا بك على الحق والهدى
حاصلش حمد میکنیم خدا را که شکست گردن دشمن ترا و هلاک کرد آنرا ما را امام و پادشاه
ما نیست بسوی ما بیا که شاید بواسطهٔ وجود اقدس تو هدایت شویم و از جادهٔ گمراهی بیائیم
فلبثوا يومين وانفذوا نحو مائة وخمسين صحيفة بعد از دو روز دیگر صد و
پنجاه نامه قریب بهمین مضمون فرستادند ثم لبثوا يومين آخرين وكتبوا اليه

بسم الله الرحمن الرحيم الى الحسين ابن علي من شيعته المؤمنين والمسلمين
اما بعد فحي هلا فان الناس ينتظرونك لا رأي لهم غيرك فالعجل
العجل ثم العجل العجل بعد از دو روز دیگر نامه دیگر نوشتند تا تعجیل کن بسوی ما
شتاب وکتب شبث ابن ربعي وحجار ابن ابجر ويزيد ابن الحارث
وعزرة ابن قيس وعمرو ابن حجاج الزبيدي ومحمد ابن عمر التميمي
اما بعد فقد اخضرت الجنات واينعت الثمار فاذا شئت فاقبل
على جند لك مجندة اینها نوشتند که صحراها سبز و نهرها آب جاری و درختان بار
خرم شده و از برای ریختن خون دشمنانت لشکر آماده بسوی ما بیا که امام و
نه ای زنت سید جلیل ابن طاوس وهو مع ذلك يتأنى فلا يجيبهم
این همه نامهها و عریضه جات حضرت در دفع ابا میکرد و اشتاع فورد
عليه في يوم واحد ستمائة كتاب تا آنکه در یک روز ششصد نامه از برای
حضرت از اهل کوفه رسید و تواترت عليه الكتب حتى اجتمعت عنده
منها في نوب متفرقة اثنا عشر الف كتاب بهم نامه پی در پی متصل
از اهل کوفه از برای حضرت آمد تا آنکه دوازده هزار نامه نزد حضرت جمع شد تمام این نامهها
عریضه جات را جمع کرده ریخت در میان خورجین دو خورجین پر از نامه شد طلبید
عقبة ابن سمعان را که از جملهٔ اصحابش بود این دو خورجین نامه را سپرد باو و فرمود اینها نزد
تو باشد هر وقت از تو خواستم از برای من حاضر کن این خورجین به تو داد و بود نزد تا
عاشورا که ... عریضه نظر ... از حالت ... بر صورت انداختم
با ... مقابل بر سر ...

تل عنبلیم که نرف بر میدان به الیتد از وقت بر میدان دو فرصتی نام آورد منه فاتفشی

علی الارض ریخت در میان میدان از وقت یک بکم الکا اصرار و یا شیب

یا جاری الجری زیبایی حارث یا فلان یا فلان الم تکتبوا الی ان قد اینعت الثمار

واخضرت الجنان وانما تقدم علی جند لك مجند صدا از دار

شنو بیدار آنها نوشته بودند که الاعر العصبة

بسم الله الرحمن الرحیم

قال امیر المؤمنین علیه السلام الا وان الارض التی تحملکم والسماء التی

تظلکم مطیعتان لربکم وما اصبحتا تجودان لکم ببرکتهما توجعا لکم ولا

زلفة الیکم ولا لخیر ترجوانه منکم ولکن امرتا بمنافعکم فاطاعتا واقیمتا علی

مصالحکم فقامتا ان الله یبتلی عباده عند الاعمال السیئة بنقص

الثمرات وحبس البرکات واغلاق خزائن الخیرات لیتوب تائب ویقلع مقلع

ویتذکر متذکر ویزدجر مزدجر وقد جعل الله سبحانه وتعالی الاستغفار

سببا لدرور الرزق ورحمة الخلق فقال استغفروا ربکم انه کان غفارا

یرسل السماء علیکم مدرارا ویمددکم باموال وبنین فرحم الله امرءا

استقبل توبته واستقال خطیئته وبادر منیته از جمله صفات

اللهم یکی کریم ... بس کثرة الخیر ... ما کم ... تقریب و تحمید

کم ... باشد و رد کند رود عفو ... اگر ... گناهی ... آورد

که ان اتم تغفر الذنوب جمیعا بخشد ... بیامرزد از زحمت بخشش

...

الظاهر بالکرم محله الباسط بالجود یده الذی لا تنقص خزائنه

ولا تزیده کثرة العطاء الا جودا وکرما اگر عطا کند زیاده از قدر امید داری

ده ... جاجتش ... و خلق را همیشه بود خود سبحانه پناه

خواهی ... بهر وقت یاد ... دعا و ... اجابتش گردد ... وقت

بار سؤال ... خود قرار نداده و حاجب و دربانی بر آستان خود نشانده رد کننده

... خطا ... یاد داد و ما ابدك اللاذم فالزم بابك ایراد

... از ... گر ... از ... بنگشود ... از ... شکسته شود و قیمة ازیاد

غافل مباش ... رسید ... سار ... مراد ... وانوشی ... هرچه خواهی از ... بخواه

فانه ... و آن مردی ... نعلین و ... از ... بخواه ... رسید بیا

من حرم اخشع لی فی قلبك واستغث بی فی حالات الشدة فانی اغیث

المکروب واجیب المضطرین ان آتش ... نمرود ... حضرت

خلیل ... خزانه ... علام ... از ...

نمرود ... منجنیق ... اقرار ... الا

نمرود ... حکم کرد ... از حضرت خلیل ... آتش ... غلام ...

... حاصل شد ... آتش ...

... رسید ... منجنیق گذارد ... و در آتش انداختند ... در میان هوا

گفت یا الله ... رسید جبرئیل ... دریاب ... خدایا ...

... رسید ... جبرئیل ... اما الا الآن ... از ...

... خداوند سبحانه از کرم ... نام ... سبقت ...

بغضب ای خدا اینکه بیشتر رحمت سبقت دارد بر غضب لا زال کرمی با عطایی میبخشد یا من
هو ابرّ بی من نفسی ای خدا اینکه از من بر من مهربان تر و رحمان یکی سید الساجدین عرض
سکینه یا من هو ابرّ بی من امی ای خدا اینکه از مادر بر من مهربان تر است یکی دیگر
ره و له مال بکه ارکان انسان که بغیر با ایشان را ایم کن یک روز با خلاصی بیاورید با
ارکام تو اینکه ملک کن خبر دارد بنده عمر خود را بلهو و لعب بکند رانده و ابعاد جوانی را
در نافرمانی بخزان پیری رسانده و در آن آخر عمر نادم و پشیمان گردد یکم شد از جحیم قلب
بگوید یا الله فورًا خطاب میرسد لبیک لبیک عبدی چرا دیر آمدی حالا که پیر شدی
و مردم از تو سیر شده رو بمن آوردی مطلبی نیست منم تا فریادرسم هر چند که طاعت
سقیمست سقیم هر چند گناه تو عظیم است عظیم هر چند سزای تو جحیم است جحیم ز نوید
غفار رحیم است کریم سالها سال بلکه در مدت عمر از دوست پرستی کرده یا صنم گفت
یکمرتبه آمد بگوید یا صمد از زبانش گذشت گفت یا صمد فورًا خطاب رسید لبیک لبیک عبدی
باز آی باز آی هر آنچه هستی باز آی گر کافر و گبر و بت پرستی باز آی این درگه ما درگه نومیدی
نیست صد بار اگر توبه شکستی باز آی نه بید یا ان هم شقاوت که منجنیق گذارده خانه
کعبه را خراب نمود آنچه اسباب و اموال در حرم بوده همه را سوزانیده سنابادر اکوسیده و خرا
کرد برای اینکه اهلش شیعیان آل محمد بودند و حالیه سرمطهر پیغمبر را سنگ باران کرده بودند
در زیارت عراق مسلط نمود و هر جا شیعه و مؤمنی گیر میآورد میکشت و ببهانه نیز
منکر پیغمبر و وحی و تنزیل شد گفت لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء ولا
وحی انزل بنی هاشم بملک و سلطنت بازی کرده‌اند و حال آنکه نه خبر آمده و نه وحی نازل شده
اولادهای الوهیت کردند بنی هاشم را در مدینه کرده که او را ریختند اینها کشتند زیر بار نرفتند

برابطه این مطلب سلام ابی عقبه فرزند حرامزاده بود در مدت عمر خویش هرگز غسل جنابت
نکرده و یکرکعت نماز نگذارده برای اینکه گفت چرا در تشهد باید صلوات بر محمد و آل محمد بفرستم
از این جهت نماز نخواند علامی هم داشت مثل خود مرده میگفتند خدا یزید را
و بیامرزد خدا را نیامرزد این دو حرامزاده را با صد و دو هزار نفر لشکر شامی فرستاده بمدینه
خراب کردند و مردم را قتل عام نمودند خبر داریم از روز بغیر از زن و مرد زیاده از هفتصد طفل
شیرخوار در گهواره کشته شد هفتصد نفر از بزرگان قریش و مهاجر و انصار را بقتل آوردند
زیاده از ده هزار زن حامله را در مدینه نقره را از مردم کشته که خون همین طور مثل آب در
روضه و مسجد پیغمبر جاری گردید و رسید بقبر مطهر پیغمبر مردم میآمدند پناه بقبر پیغمبر
همین طور که دست بقبر پیغمبر بود میآمدند در جا کشته قبر پیغمبر از بدن شکم امیر
میشو بنید از و زده هزار نطفه از زنا در مدینه بعمل آمد که سبب از از اختر ده هزار طفل حرامزاده
متولد گردید مخصوص جگاه امر کرد در مسجد پیغمبر اسب بستند بقسمیکه اسبها در ایام سرگین انداختند
بالاتر از همه اینها سب پیغمبر را گفت و عیالش را با ان خفت و خواری اسیر کرد در شهر و دیه
بیرون کردانید با وجود همه اینها و قتیکه خدمت سید الساجدین عرض کردند اگر توبه کند توبه‌ام
قبول میشود فرمودند بلی اگر توبه کند و از غضب رانی خدا توبه اش را قبول میکند این
بعلیا ... زینب عزیز آن رسید عرض کرد آقا این حرامزاده این همه داغها بر دل ما گذارده
با وجود این توبه تعلیم میکنی فرمود عمه جان من بعلم امامت میدانم که این حرامزاده توفیق
توبه کردن پیدا نمیکند از این جهت باو تعلیم فرمودم اگر این قدر خدا را معصیت کند که کسانی
بانه سر از وقت نادم شده پشیمان گردد توبه کند خدا توبه اش را قبول میکند آن جوان بنی اسرائیل
این قدر خدا را معصیت میکند که اهل شهر و قریه از دستش به تنگ میآیند و بدرگاه خدا

شاه نقش میکشند و هر روز بار حضرت احدیت از شهر و قریه بیرون نقل میکنند و میروند در
مغازه گورستان که انگار اوراقه در سقف قلعه احدی از آن جا عبور نکرده حتی حیوانات از جهت
طیور اصلا ای مسکنی نداشتند مریض شد معلوم است و او غریب در نزع بود کسی که پرستاری
کند و نه احدی که او را تلقین نماید و کسی به او آید و صورت بر روی خاک کند او در خانه الآن
پیر و مادر و اهل و عیال به جهت او در هم جمع شده اند و سر به دامن [illegible] فرو برده [illegible] در
زانو ترحم میکردند و دوائی و غذائی و شرابی و طعامی از برایم فراهم میآوردند
حال که سوختن [illegible] را از آتش فراق پیر و مادر و اهل و عیال بر سوزناه [illegible] را تیغ
غضب [illegible] فرکاه دریای رحمت الهی بتلاطم در آمد فرستاد ملکی را بصورت پدر
و را بصورت مادر و [illegible] علمانه را بصورت عیال و اولاد [illegible]
جمع شدند و حلقه ماتم زدند شروع کردند پدرانه و مادرانه و فرزندانه [illegible]
جوان [illegible] [illegible] باز شوق [illegible] زدند و
روح از [illegible] پرواز [illegible] فرکاه خطاب [illegible] بحضرت [illegible]
از دوستان و مادر فلان مغازه از دنیا رفته با به بروی [illegible] گفتی گفتی نماز
بر به [illegible] بگذار [illegible] رسید [illegible] دید جوانان [illegible]
جنازه به دور جنازه حلقه ماتم زده اند [illegible] جوان فاسق [illegible]
[illegible] هو ذاك الشاب الذی امر [illegible]
من الله [illegible] به برکت [illegible] جوان فاسق نیست [illegible]
از شهر و قریه بیرون [illegible] خطاب رسید [illegible] رحم کردم او را [illegible]
به [illegible] اقرار و اعتراف [illegible] [illegible] المذنبین

احب الی

احب الی من تسبیح المسبحین ان [illegible] ان [illegible] معصیت [illegible]
[illegible] محبوب تر است [illegible] از تسبیح تسبیح کنندگان فرستادم [illegible]
و گفتی که نماز بر [illegible] بگذاری [illegible] بسیار [illegible] مبادا [illegible]
[illegible] مصلحت اقتضا [illegible] شبانه روز
[illegible] روایت [illegible]
[illegible] عبارت زیارت که السلام علی [illegible] علی الرضا [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

أتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسكم وانتم تتلون الكتاب
افلا تعقلون [illegible] والله یعظکم احسن الوعاظ حضرت [illegible]
الواعظین [illegible] [illegible] عالم بلا عمل و واعظ غیر متعظ خطاب [illegible]
[illegible] عالم بلا عمل و واعظ غیر متعظ [illegible]
خلق [illegible] معصیت و اعمال و افعال قبیحه [illegible]
[illegible] اعمال [illegible] فراموش [illegible]
کتاب [illegible] خطاب [illegible] یا عیسی عظ نفسك فان
اتعظت فعظ الناس والا فاستحی منی [illegible]
[illegible] والا [illegible]
موعظه [illegible] با واعظ الناس غیر متعظ [illegible]
[illegible] از هوا و هوس و محبت دنیا [illegible]
موعظه کنند [illegible] بخواب غفلت [illegible] از خواب غفلت بیدار کنند

اذا کان الغراب دلیل قوم سیهدیهم الی ارض الجیاف مشهور
چراغی که بخانه رواست بمسجد حرام است بنا بر این بحکم عقل و بمقتضای نقل اول باید
نفس خود نمود الزم و اهم است از اصلاح نفوس دیگران یا ایها الذین آمنوا
لم تقولون ما لا تفعلون ولم تنهون بما لا تنتهون ولم تأمرون
بما لا تعملون پس باید واعظ که خودش حرص داشته باشد نباید مردم را از حرص
نهی نماید واعظ که خودش بخل و حسد داشته باشد نباید مردم را از بخل و حسد نهی نماید واعظ
که خودش مردم آزار و هرزه گو باشد نباید مردم را از آزار و هرزه گوئی نهی کند واعظ
که خودش طمع دارد و فحاشی میکند نباید مردم را از طمع و فحاشی نهی نماید زیرا که محال
بلکه شرم و حیا نیست که شخص واعظ چیزی را بگوید و مردم را بعمل کردن آن امر نماید
اما خودش بآن عمل نکند پس باید شخص واعظ پیش از همه مردم با عملی که میگوید اول
خودش را موعظه کند و از ارتکاب معاصی و مناهی اللهی نفس را نهی نماید و نصیحت
کرده باید و دیده بصیرت خود را از خواب غفلت بیدار کند تا بتواند دیگران را از
خواب غفلت بیدار نماید که بعد در خانه صد در گر آه صاحب درد را باشد اثر
و قتیکه خود شخص موعظه کرد از قلب هر چه بگوید در دلهای مردم اثر میکند و الا خود
تا که خود نپند همه پند دیگران بی طاقت بی [illegible] کند ان کلام را [illegible] ان العالم اذا لم
یعمل بعلمه زلت موعظته عن القلوب کما یزل المطر عن الصفا
فرمود عالم یا واعظ بعلم خود عمل نکند و قتیکه مردم را موعظه و نصیحت میفرماید چنان
طوریکه باران بر سنگ اثر نمیکند از [illegible] چنان طرز موعظه اش بر دلها اثر
نمیکند و در [illegible] که گو حافظ که ساقی [illegible] از رحمت زنند به

لحن داود

شخص رفت بچه را نزد آن حضرت آورد حضرت پیغمبر ص عرض کرد یا رسول الله این بچه من خرما زیاد میخورد
و از برای او خرما ضرر دارد بفرمائید دیگر خرما نخورد فرمود امروز این بچه را ببر فردا بیاور فردا
برد و فردا به نزد پیغمبر آورد سید انبیا با آن بچه فرمود دیگر خرما نخور دادم تعجب کرد عرض کرد
یا رسول الله چرا این امر را دیروز نفرمودید فرمود من دیروز خودم خرما خورده بودم از این
جهت باو نفرمودم که خودش خلاف عمل علی ع دیگر [illegible] ازاین آورده ان عمل [illegible]
لا تجعلنی عظة لمن اتعظ و عبرة لمن اعتبر ولا تجعلنی جزاد الا
لمن اشبعالی ضمانت حکیم الرئیس کویم تخصیص شعر خواجه را قرائت و اعظان کین
جلوه در محراب و منبر میکنند چون بخلوت میروند آن کار دیگر میکنند فرمود فقال النبی ص
در شب معراج قومی را دیدم که زبان و لبهای آنها را بمقراض های آتشین میبریدند از جبرئیل
سؤال کردم اینها چه طایفه هستند عرض کرد هؤلاء خطباء من اهل الناس
کانوا یأمرون الناس بالبر و ینسون انفسهم اینها وعاظ و خطباء
امت تو اند که مردم را بعمل خوب امر میکردند اما خودشان بآن عمل نمیکردند پس نعوذ بالله
من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا [illegible] شباهت بار در حکایت
بعضی از واعظین بحکایات معروفه با برشی زید با آنکه معروف خودش فاسق بوده و جمیع
معدن جمیع صفات خبیثه رذیله بوده برشی زید را موعظه میکرد مخصوصاً این آیه
در شرح نهج البلاغه [illegible] سلام معویه [illegible] علی سماع الغنا و حب
الغلمان میکرده معویه برشی زید را ملامت میکرد از شنیدن ساز و طنبور و دوستی
زنان مغنیه تحریر دارم از این [illegible] بچه که چه چرا زاده بود که [illegible] که اول پیغمبر
او را سرزنش میکند واقعاً و قتیکه انسان در اعمال و افعال و کارها [illegible]

کرد تأمل میکنند نزدیک است که هوش از سرش ببرد با عمه اش زنا کرد وقتیکه بادو طرف شد
دید بکارت ندارد گفت ای بدبخت بکارت ترا که برد گفت خدا لعنت کند پدرت
معویه را که او بکارت مرا برد داشت ۳ سال و چیزی بالا بعد از پدر ملعونش سلطنت
کرد و در این مدت قلیل چه افعال شنیع مرتکب شد چه بدبختیها که بخود خدا ... تلافی کرد
گذاشته از عذابهای اخروی عاقبت امرش گردید با نقبی شد که هیچکس تا کنون بدان ...
نرسیده و بعد از آن نخواهد رسید مرضی در شکمش پیدا شد هر قدر طبیب فرنگی حاضر کردند
بجهت معالجه اش آن طبیب پاره گوشتی بر سر ریسمانی بست و در دهنش انداخت و بلعید
همینکه از حلقش بیرون کشیدند دیدند چند عقرب سیاه بآن پاره گوشت چسبیده گفت ...
سینه ام پر ... گشته باشد که ما بنی ... بلا استیلا شد ... الامر ... بدنش سوراخ
شد ... افتاد و ... متعفن شد ... از بدنش ... که ... متعفن ... در ...
پیدا شد و چندین هزار ... سر دندان ... نظر ... کشیدند
بردند و در بیرون شهر انداختند سگها جمع شدند بدنش را پاره پاره کردند ... دیگر ...
در معیت جایی که ... بعد ... در میان ... گذار دیدند و در آن
... گرفتند ... سنگی ... راه ... تا ... از ... در سنگ ... مثل
کوی ... شده ... تا آنکه ... رفت ... را ... بود ... داشت
آنقدر ... از دیدن ... مفقود شد بعد از آنکه در عقبش تفحص کردند معلوم شد
که از روز ... و ... در کتاب ... روایتی دارد و در ... آتشی
است ... لعنت ... آل علی ... در ... در ... خواست
آل علی ... قطع کند خدا نسلش را قطع ... ملعون ... و عذاب ابد ... الا

در دنیا

بد لعنتش

انداختند

تا آن مکان

برای خوشی کنار ... رب ... و ... طغیان ... کرد ... خدا ... کرد و
بنی هاشم را گرفت که اقرار به بندگی ... کنند ... تنزیل شد گفت ... دروغ
... وقت ... از ... دهان وقتیکه چشمش بسر بریده حسین افتاد
از روی مستی شروع کرد بخواندن این شعر گفت لعبت هاشم بالملک فلا
خبر جاء ولا وحی نزل نبی هاشم ملک و سلطنت بازی کردند و ... الخمر
... و ... وحی ... اشاره ... گفت الا یا ساقی
کاسات خمر ... سلمی والرباب ... عمر
... الساقی ... لها حبب
ففی شباک لؤلؤ ... علی ... مدام
کثیر ... وساق ... والندامی ... فان ابرقت
من خدرها فی نقابها ... بنی المعظم ... فلا تلم
... السهر الی غد ... بما ابی ... بعد ...
... صفت ... در ... خداوند ... از ... بدست
... علی و ... در ... حرام ... قیامت گفت فان حرمت یوما علی دین احمد فخذها علی دین المسیح ابن
مریم لها حکم لقمان وصورة یوسف ونغمة داود وعفة
مریم ولی حزن یعقوب ووحشة یونس وآلام ایوب وحسن
آدم ولو لم تمس الارض فاضل بردها لما جاز عندی بالتراب
التیمم ... زد ... که ... زد ... این شرابان

نه تنزیلی

بیکه بیرون آمد شاهزاده با ریش پر خون آمد بار دیگر بانگ زد بر خواهران که
از سینه چو بشنید خواهران صدای چوب خواهران شد بلند که دلها از جا جستند چون
سینه فاطمه زینب سلام الله علیها وقالت یا اخی ما اقل حیائک
واصلب وجهك ارفع قضیبك عن هاتین الشفتین فو الله
الذی لا اله الا هو لقد رأیت شفتی رسول الله یقبلهما ای
برقاقات که چیان پیاپی کرد صدا از زینب چه قدر بی حیائی و چه صورت
کلفت است بردار چوب را از این لب و دندان بردار تحقیق اینکه شریکی از این
[illegible] رسول خدا [illegible] سیر [illegible] این لب دوست [illegible]
~~کان فی [illegible] ثم [illegible] غضب گفت [illegible] ثم المجلس الشریف [illegible]~~

بسم الله الرحمن الرحیم

راوی گفت در صحرای صفین بولاد [illegible] هنگام حمله آوردن بر دشمن چنان نعره میکشید و
صدای چه نقاره رعد آسا آن تکبیر بلند میشد که غلغله در زمین و زمان افکنده میشد
آن نعرهای که از امیر المؤمنین در صحرای صفین در گوش بود تا روز عاشورا جان و جهان
شاهزاده علی اکبر [illegible] بر انبوه لشکر [illegible] ویصول علیهم حملة اللیث
الغضوب ویکشفهم عن الیمین والشمال والجنوب [illegible] میکشید
و بدل هم میان آن لشکر مثل بابای امیر المؤمنین در صحرای صفین نعره میکشید انا
علی بن الحسین بن علی نحن و بیت الله اولی بالنبی اضربکم
بالسیف احمی عن ابی ضرب غلام هاشمی علوی [illegible]
لشکر [illegible] ختم الموت علی المفارق وفقام النفاع من طرق

الطارق

الطارق وزاغت الابصار من الصوارم [illegible] چه قدر کشت
[illegible] فلم یزل یقاتل حتی ضج الناس من کثرة
من قتل منهم [illegible] جنگ کرد و کشت تا اینکه از بسیاری کشتار صدای [illegible]
[illegible] ابن کثیر [illegible]
[illegible] تمام داشت [illegible] گفت یا ابه [illegible] جوان هاشمی [illegible]
عهد [illegible] از امیر [illegible] برایم [illegible] که بمیدان [illegible]
[illegible] والا فلا قبول کرد [illegible] در میدان [illegible] هزاره
[illegible] چنان شمشیر [illegible] خار [illegible] برادر [illegible]
[illegible] هزاره بقوة الغم تمام [illegible] رسید که [illegible] واصل
[illegible] فلم یخرج الیه احد دیگر کسی جرات
میدان [illegible] انگه [illegible] در میدان [illegible]
[illegible] که کار این جوان را [illegible] بکر بن غانم
غانم را طلبید [illegible] گفت ای [illegible] تمام شجاع و دلیران عرب و عجم [illegible]
[illegible] میدان [illegible] جوان [illegible] کودک [illegible] بمیدان او رفتن [illegible]
[illegible] الان [illegible]
در میدان از [illegible] ایستاده و نظاره میکند لیلای [illegible] در عقب
سر حضرت [illegible] آقا نظر [illegible] حسین [illegible] جوان [illegible]
[illegible] منقلب شد
زانوهای [illegible] لیلی گرفت [illegible]

رنگش بگشت متغیر شده و حالت منقلب گردید کم کم بر علی با کشته فرمود لیلی
صدمه نجوات نرسیده و لی جوانان زاده عهد ایشان انمه که خیلی از او بر جوانان بشما
شنیدم از جدم پیغمبر سیغمبر صدها بار در حق فرزندستی بجنت شود و دعا در حق
فرزندت علی نما که خدا او را از شراب طهور لقاء نگاه دارد لیلی دار دخیمه شد و شهادت
حیدر را رسید روی خاک نشست سر برهنه کرده موی پریشان نمود دست گرفت
با دیده گریان رو بجانب آسمان کرده ما من داد یوسف علی یعقوب و ما
و لقد اسمعیل علی هاجر اللهی و سیدی اودد علی لیلی
انچه انکه یوسف را به یعقوب بر گردانید اسمعیل از قربانگاه به هاجر رسانید
دیگر جوان مرا بمن برسان و او را از شراب لقا نگاه دار اللهی باعزاز ختم رسل
شفیق کل با ان عقل کل بدانای شاه مردان علی که زادگی زادو ز حق جلی
بزهرا و رضی بیضی بتول بهراه انقیه رحمة رسول بشهادت امام عرب
بنو رعل زینب با شکیب خدا نه جوان جوان است و دستش بکش نکنی وارد و رست
قرار شیر عیسی و هم سکینه و آه هم برو دخیمه بنیان سیران نظاره سیما به از انقطاع
اندر میان شکر از دو رو تر دیکی به باب در رکاب محکم کرده دستها بکمر کرده وارد در میان
اسبها بر فراسته و تطاول اعناق و فتح احداق نموده منتظر اند به یقین که لطرا اخرا نه
وشاهزاده بکجا مدرسید تا انکه صید نه ضرب شمشیر میان خود و بدل شه آخر الامر زره
رشته حبیبی بقوه حیدری چنان شمشیر زد که ببرد ما برق شمشیر از دنبال دیگر ش
بیرون آمد و بجهنم واصل شد حمله کرد و بکار تیغ ادخوف انا قد قتل علی عطشه
مات و عشرین رجلا صده بلیت نفر ایشان بجهنم فرستاد و سپاه کرم رجعت جنگ

بدن مجروح لب خشکیده دهکر تفد بلیه ۳ روز است نه غذا خورده و نه آب آشامیده
عثمان قتلکی بتقی رشید بزاده غلبه کرده که دیگر نتوانست طاقت بیاورد و برابر مواجه عنان
مرکب برگردانید بدرخیمه آمد حالا رفته است جنگ کرده است شجاعت نمایان از او
بروز نموده برگشته است از پدر چاره می خواهد میدانید چه جانسوز است چون که رسید صدا زد
یا ابتاه العطش قد قتلنی و ثقل الحدید اجهدنی فهل الی شربة ماء
من سبیل اتقوی بها علی الاعداء پدر با انکه بر اکثر تشنگی اسیر
ساخته گردانید که تیغ جرعه آبی به لبم برسد تا دمار از روزگار دشمنانت بر آورم که گوید
یا بابا گرامی العطش سوختم از تشنگی العطش کرم که پدر دار سر لطف و ثواب
بس بعد انعام از نکه جرعه آب آب که ندارد بر سر بلیم فرمود نتی جان لسانک
علی جان زبانت را بزن بده علی زبان در دهان پدر گذارد انگشتری بکشید صدا زد بابا
دهانم شما از زبان بی خشک تر است انگشتر را از انگشت بیرون کرده و در دهان پسر گذارد
ولدی اصبر فی فیک وارجع الی قتال عدوک فانی ارجوا
انک لا تمسی حتی یسقیک جدک بکاسه الاوفی شربة لا تظماء
بعدها ابدا علی حالا انگشتر را گرفته و در دهان نهاده و برگردید دشمنان جهاد کنی همه
دارم تا شام نشنیده ام که از ملعون جدتت سیراب شوم که اسرار حق لموختند
سپر گردیده و دهان نیش و حنظل دو مرتبه برگشت میدان مثل شیر الله حمله میکند و میخواند
الحرب قد بانت لها الحقائق وظهرت من بعدها مصادق
والله رب العرش لا نفارق جموعکم او تغمد البوارق
در این مرتبه نیز جنگ کرده و صفوف اعدا را بر هم زد که صدای الفرار و الفرار الحذار الحذار

از لشکر کفار بلند شد فعند ذالک جاش المضاد وار خضع الغبار وامتار
الکرار من الفرار و بتابع مبض البرق فی ظلمات الطفوف
من لمعان الاسنة و السیوف الجنان گرد و غبار در عرصه کارزار بلند شد
که روزنه کار تیره و تار میشد و دنیا تاریک گرد و غبار و صدیم شمشیر آتش بار صاعقه
دیگر بارش نزاده برق میزد و خرمن وجود دشمنان را حرق سیف و حمل یکی کرد
و حمل کرد حتی قتل تمام المائتین از هر طرف به درجه انقدر حمله کرد دیگر زد
تا آنکه با آن حمله اول و دویست نفر را بخاک هلاک انداخت منقذ ابن مره عبدی گفت
علی آثام العرب گناه تمام عرب بگردن من است اگر زوجم داغ این جوان از دل مادرش نکنم

جزمن وجود دشمنان را حرق مینمود

بسم الله الرحمن الرحیم

عملا تحقیق در شرح دل فرموده القلب لحم صنوبری الشکل الموضوع فی جانب الایسر الصدر
و فی باطنه تجویف و فی ذالک التجویف دم اسود و هو منبع الروح و معدنه دل یک پاره گوشتی است
صنوبری شکل در طرف چپ سینه اتفاق افتاده و چشمه روح است و حیوة آدمی است و ایضا
و این دل بیک شکل است و در این دل سوراخی است که در آن سوراخ خون سیاهی است که آن را خون
سیاه جاری است و میشود که در این درگاه ها که متحرک کند بخار را از آن خون سیاه اخذ میکند و به شش
میرساند و قوتیکه بدماغ رسید بسبب برودت مزاجی که در دماغ است معتدل میشود و از دماغ
بجگر که منبع قوه نباتیه است میآید و از جگر بسایر اعضا میرسد و اعمال حیوانی
که میخواهد و اسباب حرکت از بدن انجام میآورد و این بخار را تعبیر بروح نفسانی
کرده اند و هر عضوی که این فیض این بخار محروم بماند از خلعت حیات بی نصیب
میشود اگر راه وصول این روح بعضوی مسدود شود آن عضو از حس و حرکت میافتد

و چون دل سرچشمه حیات است حضرت احدیت از اسباب غلیظ و سخت خلق کرده تا آنکه
بواسطه این روح و حرارتیکه در او است فانی و نابود نگردد و در درون جرم دل پرده صلبی
کشیده که از صدمات خارجه او را ودار میشود اذیت و آسیبی نرسد و آن خون سیاهی که در
دل است آن را مهجه میگویند و در غالب زیارات داریم السلام علی مهجة قلب الرسول
سید الشهداء و قتیکه خوات از آن حرکت کنند و کباب کو خم سایه و بجمعیت زیارت
که حق عنه بخیال خام میخواهند در کار بشر حرکت کنند نظرات اینکه آقا میرود در کوفه سلطنت
و ریاست میکند و هر کدام از پرتو وجودش صاحب مال و کلاهی میشوند این بود که خواست با
ایشان بنمایاند نفهمند مردم این که شما گمان کرده اید باطل است حکایت ریاست و سلطنت
نیست بلکه حکایت شهادت و کشته شدن است آنچه مقابل خانه خدا ایستاد و خطبه خواند
و در آن آخر بیان فرمود ایها الناس من کان باذلا مهجته فینا و موطنا علی
لقاء الله تعالی نفسه فلیرحل معنا فانی راحل مصبحا ان شاء الله
مردم بدانید مرا که میبینید با این سفر میروم از برای شهادت و کشته شدن میروم باید در زمین
کربلا کشته شوم پس هر کس میل با انعام و آرزوی ملاقات و دیدن پروردگار خود را دارد و در راه
دوستی ما از جان میگذرد و این خون دلش را در راه محبت ما میریزد در این سفر همراه ما بیاید
که فردا صبح حرکت خواهم کرد فردا صبح که شد بنا بفرموده خود پیش از آنکه سفر پیشین پرده
آنکه نیم که باید همراهی بروند رفتند به بینیم خون دل در راهش دادند بلی دادند السلام
علی الحسین و علی علی ابن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین
الذین بذلوا مهجهم دون الحسین یعنی سلام ما بر آن کسانی است که انفس و جان ها دادند
نثار اینکه همراهت آمده تا آنکه خون دل در راهت دادند به بینیم خود آنکه خون دل در راه

حقیقی وار بید که ما و قتیکه وارد دره عقب انداختیم بر اهی هرچه بیشتر نمودیم خون از دیدهای
پاک کنند صغیر رول [illegible] نمایان شدم و در مقابل فاتاه [illegible] محترم مسموم ثلاث شب

بسم الله الرحمن الرحیم

همینکه صبح پر ملال عاشورا از افق طالع شد ریحانه سینه شهدا از خیمه بیرون آمده فرش [illegible] مقدس [illegible] ایستاد
شروع کرد با زنان گفتن [illegible] دانستم و جوانان و جان نثارانش برای نماز حاضر شدند آنکه [illegible]
بجای اصحاب [illegible] تیمم کرده [illegible] ابن مسروق که موذن مخصوص آنجناب بود [illegible] اذان [illegible]
صبح عاشورا اذان [illegible] آن روح [illegible] فرمود [illegible] اذان [illegible] نماز [illegible] اقتدا
[illegible] پیشانی روا [illegible] بجناب [illegible] رسید بعد از فراغ از فریضه [illegible] تعقیب [illegible]
با [illegible] فرمود [illegible] انیة [illegible] قبل [illegible] هنگام سحر [illegible] در عالم رؤیا دیدم کان کلابا
قد شدت علی لتنهشنی وفیها کلب ابقع رایته اشد ها علی [illegible]
[illegible] حمله کردند و در [illegible] ابلق بود که از [illegible] بیشتر [illegible] از [illegible] زیادتر
دارم [illegible] قاتل من کسی است که [illegible] بعد از آن جد بزرگوارم را دیدم که با جمعی
از ارواح انبیا [illegible] فرمود یا بنی انک شهید آل محمد فقد استبشر
بک اهل السموات واهل الصفیح الاعلی [illegible] بشارت باد ترا به بهشت [illegible]
[illegible] وهذا ملک قد نزل من السماء لیاخذ دمک فی قارورة خضراء [illegible]
از آنجا با ستقبال روح [illegible] آنکه شیشه سبز [illegible] آورده که خون [illegible]
[illegible] فرمود [illegible] ضبط نماید [illegible] اعلی [illegible]
[illegible] که امروز روز آخر عمر [illegible] رسیده لا شک فی ذلک [illegible] امروز [illegible]
[illegible] فرزندم زین العابدین [illegible] گفتم [illegible] هنوز کلام حضرت تمام نشده [illegible]

[illegible]

هنگام سحر المحرم

سعیش

مشغول به تعقیبات نماز بود که صدای طبل جنگ لشکریان قیس [illegible] و شیپورها [illegible]
[illegible] بانگ طبل از [illegible] بانگ [illegible] حقیقت [illegible]
این صدا [illegible] صلا زنن صدا [illegible] دل عاشق [illegible] حق [illegible]
[illegible] صدای طبل جنگ [illegible] صدای طبل جنگ حسینی [illegible] از آسمان
رسید یا خیل الله ارکبی وابشری بالجنة [illegible] سوار شوید بشارت باد شما را
بهشت [illegible] فرمودا [illegible] الی الموت الذی لابد منه
[illegible] ان الله قد اذن فی قتلکم [illegible] قتل [illegible]
[illegible] متوجه [illegible] صلاح و آلات حرب [illegible] مشغول [illegible]
[illegible] میمنه لشکر را [illegible] میسره [illegible] سواران را [illegible]
[illegible] ربعی [illegible] پیادگان [illegible] غلام [illegible] قرار [illegible]
اشعث [illegible] تیراندازان [illegible] صبیح [illegible] سردار جنگ [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] علامش [illegible]
[illegible] الاجی [illegible] هر کدام با دو هزار سوار [illegible]
[illegible] که این شش هزار سوار [illegible] سردار [illegible] اطراف فرات [illegible]
[illegible] چهار هزار [illegible] مقرر داشت که متصل [illegible]
فرات [illegible] کنند [illegible] در میدان مقابل چشم [illegible] زمین [illegible]
[illegible] عبار [illegible] عیال [illegible] اطفال [illegible]
[illegible] عقب خیمها [illegible] زمین [illegible]
[illegible] تشنگی [illegible] تشنگان [illegible]

زیرا السطح زمین بیابان کربلا عرض و طول لشکر مخالف اقلاً بقدر رسایی یک فرسخ است هفتصد
طبال طبل جنگ کوبیدند غلغله و ولوله در این عالم کربلا افتاده مختار از ابو مخنف سؤال — کوبیدند
کرد حالا بگو به ما از لشکر مولای حسینی طبال نبوده است گفت چرا امیر هشتاد و چهار زن و بچه سقط
بادستها رخ خود میشستند غیر ازین طبل سینه مسکین سپرند انان طرف آن پادشاه که سپاه یابی و در
سوار و چهل پیاده مقابل آن گروه ناشایسته متوجه ترتیب دادن آن قتیل عشق خود کرده
اولاً خیام فلک احتشام را بعقب سر قرار داد و ترتیب انها را شب عاشورا داده هم را
مقتوحار بهبود یکدیگر زده طنابها را در یکدیگر دوانیدند میخ انها را بزمین محکم کوبیدند
خیمه زنها و اهل بیت در طرف راست خیمه اصحاب در سمت چپ و لیکن در وسط آن خیام
بالتمام در میان این قلعه باز میشد و اطراف خیام از هر سمت مسدود و بقیه حمل
دیگر راهی که ملکی بتماشا در واید در قلعه خیام سمت از پیش روی که سمت میدان — فرموده
جلو خیمها باز باشد تا آنکه میدان جنگ و جنگ خیمه زنان و دختران را میانه خیمه زنی برده جمع
زنها را امر فرمود اندازه نشد مبادا چشم آن عبدان قتال بیفتد و از خوف جا گشته خواهر خود
زینب را بر در خیمه زنی که انها را تسلیه بدهد نگذارد زنها و بچها از خیمه بیرون بیایند و اطراف
خیام فلک احتشام را خندق از بالای کشیده و به زنجیر خندق حفر کردند امر فرمود هیزم
در آن ریخته و آتش بیافروختند تا از عقب خیمها مخالفان یا قوم هم حتی ظنهم مبادا لشکر فرنگ کشته
از عقب خیمها در هجوم بریزند انچه اهل و اثقال و اشتر ها را در میان این قلعه خیام بخشید
از وقت هشتاد و دو نفر از اصحاب بزرگان زنها و جوانان شش راجع کرد معینه از بهر این جنس
بیست یا بجیب این مظاهر رایت هدایت آن سرا به برادر گرام خود عباس مرحمت فرموده
پیادگان را در جلو خیمها که سمت لشکر گاه مخالف بود نگاه داشته که اگر از دم بجنبا

چشمان
زنجیر
خندق

ملحق در آن

هجوم آورند حرم محفوظ باشد از وقت انسر در و اردو خیمه لشکر و صحبه بچون بجنب نمود خود را
برای ادای ارکان فیض معلق دولت بالمره از لباس حمد عاری ساخت و قامت طوبی
مثال را با سلاح کارزار بیاراست و از خیمه بیرون آمد و طلبید فرس مرتجز الخاصه — مرتجز
بیمو چشم کتیبه حاضر کردند سوار شد آنگه مقابل اندرون لشکر و الخطبه در کمال فصاحت
و بلاغت ادا نمود که در تعریف الخطبه و وصف طلاقت لسان از حد بیار بیرون است
نوشته لم یسمع متکلم قط قبله ولا بعده ابلغ منه فی منطق و هر کس
باین فصاحت و بلاغت بیان نموده است از این سرد هم نخواهد آمد هفتصد هزار
پردن آمد با آن بدرد ایشان تنی نوشته که گفته این قسم حرف شنیدنی است و دیگر
کس شنیده نیست بایدمزیت بعد از خواندن الخطبه جواب نبرد بار دوم
حسینی ملحق کرد و پرسید در غضب امر کرد تیرها آورده تیرها بچله کمان گذارند
و بلاد براکرده مردم بر تو امیر عسکر آن شد که اول کسیکه تیری به حسین ابن علی
انداخت منم پس ابن سعد را کشت و تیر را از کمان خود بینداخت و اکثر سپاه جرم حسینی گفت
لشکر هشتاد هزار تیرانداز تیرها بچله کمانها گذارده و در میان
دیدند تیراست که مثل قطرات باران میبارد مضطرب شدند آنگاه فرمود اضطراب
نکنید ان هذه السهام رسل القوم الیکم تمام مشغول جنگ شوید ای سعد
قتیل عشق را زدند لشکر یاران را تمام شد مشغول جنگ شدند در آن جنگ صبح
پنجاه و دو نفر از اصحاب شاه از پا درآمده و در میان طرفین صف ها را از لشکر
شد ای ب جوانان او برادران ای رفته جنگ کردند تا آنکه از پا درآمده
و شهید گردیدند میانه پر خون خود شی حاضر شده و در

بعد از آن لشکر شام این کشتگان را آوردند در خیمه دار الحرب [illegible] گذارد و یک وقت
عقب حال [illegible] شد دیده شهدا مانند این [illegible] برکت در داد آیا من
الحیات و عاز ما علی الموت [illegible] میدان قتال [illegible] تکلیف [illegible]
بعد از آن [illegible] و کشتی [illegible] هزار نفر [illegible] بسیار [illegible] وارد
آنحضرت [illegible] از کار [illegible] کوفت [illegible]
بر این [illegible] رسید و از عقب [illegible] آورد [illegible] بقطع نمود و
ضعف [illegible] شد و قوه [illegible] مفقود کردید [illegible]
[illegible] طاقت پیاده [illegible] آهسته [illegible] حیوان [illegible]
سوار [illegible] پایان [illegible] آخر المجلس الرابع سید الاجل

بسم الله الرحمن الرحیم

عزا [illegible] سید الشهدا [illegible] پیاده [illegible] نفر از اصحاب و انصار و
جوانان و جان نثاران و برادران و برادرزادگان و اطفال روز عاشورا به
رفتند شهادت فائز شدند هم علی ابن الحر و حر ابن یزید الریاحی
و بریر ابن خضیر الهمدانی و وهب ابن عبد الله الکلبی
و عمرو ابن خالد الازدی و سعد ابن حنظلة التمیمی
و عمیر ابن عبد الله المذحجی و مسلم ابن عوسجه و نافع ابن
هلال البجلی و سعید ابن عبد الله الحنفی و عبد الرحمن ابن
عبد الله الیزنی و عمرو ابن قرظة الانصاری و جون مولی
ابی ذر الغفاری و حنظلة ابن سعد الشامی و سوید
ابن

[illegible] سعادت [illegible] این طفل [illegible] از شهدا [illegible]
پیاده شد [illegible] این طفل [illegible] صلوات [illegible] بر بدن این طفل
[illegible] در وسط میدان [illegible] شمشیر [illegible] وقت [illegible] الطفل
[illegible] روایت دیگر آورده [illegible]
[illegible] بابا [illegible] بابا [illegible]
[illegible] بابا [illegible] بابا [illegible]
[illegible] بابا [illegible] ساعت [illegible]
[illegible] علی را آورد [illegible]
[illegible] قبل هذا الیوم [illegible]
[illegible] علی را آورد در عقب خیمه [illegible]
و حال [illegible] طاقت [illegible] شهدای
[illegible] طاقت [illegible]
مقابل [illegible] علی اصغر طفل [illegible] حسین [illegible]
[illegible]
[illegible] لشکر [illegible] میدان [illegible]
[illegible] علی [illegible]
[illegible] سید الاجل المحدث [illegible]
بسم الله الرحمن الرحیم شب اول [illegible] وقت غروب آفتاب [illegible]
[illegible] دلها

190

بپایان نظاره سکیند فاذا هو بفسطاط مضروب و رمح رکوز و
فهمیدم که بعد [illegible] اوفتاد که نیزهٔ بلند بر در آن خیمه نصب و آلات حرب آن
او [illegible] اسب بسیار عربی بر در آن خیمه بسته فرمود این خیمه از کیست که از دور غایب
گفتند خیمهٔ عبد الله [illegible] جعفی رئیس [illegible] قطاع الطریق و دزد و راه [illegible]
طلبم دارد و از جملهٔ [illegible] و دلیران [illegible] حجاج ابن مسروق جعفی [illegible]
بطرف شما [illegible] از آنجا [illegible]
خوش [illegible] چشم بصورت حسینی بیفتد و او را بعینه [illegible] فقام علیه
السلام فجاء حتی دخل علیه [illegible] تشریف برده [illegible]
سعادت فرمود [illegible] فضل احتقرت الجنان
وابتعث التاد [illegible] مقام [illegible] شده [illegible]
[illegible] حال [illegible] معلوم [illegible] معصیت [illegible] در قیامت
[illegible] از [illegible] روز محشر شفاعت [illegible]
[illegible] ما خرجت من الکوفة الا مخافة ان اقاتلک بنی یدیک
ابقی [illegible] از [illegible] از جهت [illegible]
[illegible] علاوه بر این [illegible]
[illegible] در عقب [illegible] در عقبم [illegible]
[illegible] در میان تمام عرب مشهور و معروف [illegible]
[illegible] معاف فرمائی [illegible]
[illegible] بالشد [illegible]

تم [illegible]

191

[illegible] و [illegible] از [illegible] حرکت [illegible]
[illegible] از [illegible] در قیامت [illegible]
[illegible]
[illegible]
ان لک واعینه فی سمعها فلم ینظرک اکبه الله علی منخریه فی النار
[illegible]
[illegible] در قیامت [illegible]
[illegible]
[illegible] الحجاج [illegible]
[illegible]
[illegible] هل ناصر ینصرنی وهل من معین یعیننی
[illegible]
فرمود هل من مجیب یجیبنی [illegible]
[illegible]
از [illegible] الاقل المحدثین

بسم الله الرحمن الرحیم

بیلتونه
[illegible] منزل [illegible] از آن منزل [illegible]
منزل [illegible] فرمود انا [illegible] الله اکبر
[illegible]

بعد حال از دور در رحمت پیامبر اصحاب تکرار شد گفتند ما فواه الا سقی
الرماح واخاف الخیل من [illegible] که نوک نیزه ها [illegible] و کوشش ابقای آن [illegible]
فرسید و انا و الله ادی ذالک [illegible] منهم [illegible] کنند که [illegible]
ما سیاهی دیدند اگر ما را انصر قوم حاجت بقتال افتد [illegible] نخواهیم باید یعنی آن وقت
از براه [illegible] گمان [illegible] بنای بنا که [illegible] زنده نمود [illegible] سنابیم و مطعم بانه فوج
مشغول بحکمت [illegible] یکی از اصحاب عرض کرد یا رسول الله در این نزدیکی [illegible]
[illegible] طرف [illegible] واقع شده اگر [illegible] ابجار [illegible] چنان است که [illegible] حضرت
عنان مرکب را برگردانیدند و راه [illegible] و در آن سمت میل فرمودند [illegible] لشکری [illegible] متوجه
شدند [illegible] رسیدند [illegible] فتعجل میاید [illegible] حضرت [illegible]
و در این فرود آمدند [illegible] رسیدند و [illegible] چیزی [illegible] گذشت [illegible]
رسیده بزار سوار [illegible] از حضرت [illegible] اسب [illegible] از حضرت [illegible]
[illegible] فتوحات [illegible] آن [illegible] کرد فرمودند [illegible] آب [illegible]
جوانان [illegible] برخیزند [illegible] و جامها در دست مشغول آب دادن
لشکر شدند فرمود فشغو الخیل و شیفا اسبها را [illegible] آب دهید
عبارت [illegible] فعملوا ملؤوا القصاع والطساس من الماء
ثم لم یوفها من الفرس فاذا عب فیها ثلاثا او اربعا او خمسا
عزلت عنه وسقی آخر حتی سقوها عن آخرها [illegible]
[illegible] آب [illegible] مقابل اسب [illegible] الخیران [illegible] سه مرتبه
یا چهار و پنج مرتبه [illegible] دیدم [illegible] یقین [illegible] سیراب شده [illegible]

دیگر [illegible]

دیگر [illegible] آخر [illegible] بعد [illegible] رسیدیم [illegible]
حضرت [illegible] قوت رفتار نداشت فرمود یابنی الاخ انخ الراوحة [illegible] شتر [illegible] رفتار
[illegible] براو [illegible] شتر را خوابانیدم [illegible] فرمود آب [illegible] شروع [illegible] آب
[illegible] بروز [illegible] فرمود [illegible] بر گریبان [illegible] آب [illegible]
[illegible] نفهمیدم [illegible] آمد [illegible] بر گردانید [illegible] آب
[illegible] [۲] [illegible] آب [illegible]
سیراب [illegible] اطفال [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

هم قرار داد شارع مقدس [illegible] رفع عطش کنند حق
آن [illegible] صاحب [illegible] فجاف الشرب من الانهار
المملوکة وان لم یاذن المالک [illegible] فضیلت و ثواب آب دادن و
سیراب نمودن تشنگان [illegible] دادن [illegible] رسیده [illegible]
از [illegible] سال [illegible] اصحاب [illegible] الامر [illegible]
آب دادن [illegible] حضرت [illegible] الخبیر [illegible] از شارحین
احادیث [illegible] حدیث شریف ان لکل کبد حراء اجر نقل [illegible]
اسرائیل [illegible] مشغول بمعصیت بود [illegible] وقتی [illegible]
[illegible] رسید [illegible] از شدت تشنگی [illegible] ایستاده [illegible]
[illegible] ان [illegible] و آب از چاه کشید و آن [illegible]
در بارگاه رحمت الهی [illegible] خطاب رسید [illegible] شکرت

لم تُسعِدُ و عَمَرتَ أمرَ غيرِ لتفتقرَ على خلقي من خلقي ابو محمد
ساعی و کناهان این مرد بنی اسرائیل را بخشیم و آمرزیدیم او را باسم او که از محبوت
ترحم کرده اورا آب نموده قرب شریعت مقدس در حضر حرمت این مطلب مشغار شد
کرده و تاکید فرموده سقا باید ملازم الیتیم مع المخوف من العطش
علی الحیوانات المملوکة اگر کسی حیوانی تشنه داشته باشد آبش بعقب رود و نماز غسل
بیشتر نداشته باشد سقا باید بران تخفی لازم است که تیمم کنند و ان آب را بان حیوان بدهد
و او را آب نمایند از مستحقات حضرت صادق صلوات الله علیه بعم در یکی
سفر میرفتیم رسیدیم به یک چاه پایانی در بیابان بجز آب و علفی از دور
شیئی نمایان شد حضرت فرمودند برو ببین این شبح چیست که از دور نمایانست
گفتم رفتم دیدم چوانی است نوجوانی از شدت تشنگی غش کرده و بر روی زمین افتاده
برگشتم و خبر او را به حضرت رساندم فرمودند برو برو آبش بده گفتم نصرانی است فرمود
برو و آبش بده گفتم آن کافرست صحیح نزد برکه فرمودند دیگر کافر را نباید آب داد
حتی که کافر نشود سقا باید فهمید منع آب از او را حرام باید روز هفتم محرم
به روز ابن سعد رسید یا بن سعد انی خلفت الماء علی الیهود و
النصاری وحرمته علی الحسین و علی اهل بیته و اصحابه
تا اینکه یهود و نصاری حلال کردم اما بر حسین و اهل بیت و اصحابش حرام کنم فرمود
شش هزار سوار بر اطراف فرات گذاشته تا ببینید دانم ممکنه ای اهل بیت جگم بیشتر از روز هفتم
دیگر نه زن و بچه زینب ابرانی میدید و اما اینم که بر کنار فرات بوده بار انکم دل
آن تبدور دریای پریشان را نیک ده و ظرفهاء و جامهای ابرانی آب میکردند و برجا اینها تشنه

[illegible]

ابرار آب برای آب سقا میبردند صدا میکرد بگوش این اطفال دو ساله و سه ساله و چهار ساله
کم کم بنالش چو مرغ از شدت تشنگی سیلی زنید بند فریاد میکردند و اعطش و اعطشاه
که این بیچارگان محبت بی تجی رسید که میامدند بعقب چشمها با خنجرها زمین را
حفر میکردند خاک نمناک بیرون میآمد شکمها بر میزدند از شدت تشنگی روان
خالها بر خاک نمناک میگذاردند یا صبی صغیرم بیتیمة العطش ثم المجلس الشریف

بسم الله الرحمن الرحیم

سقا باید مولا امیر المؤمنین چهار چیز است که اصول صفات حمیده انسانیست عدالت
عفت و سخاوت و شجاعت در تعریف شجاعت سقا باید الشجاعة
من المعانی القائمة بالنفوس شجاعت امر معنوی که سرایت به قرب حال
حضرت انسانیست از کلمات یکی از بزرگان است هر کرا شمشیر شجاعت در کنار
مرگ در پیش چشمش خار و زار است که کسیکه دارای این صفت شد همیشه با شوکت
حشمت است از جمله صفات امام یکی صفت شجاعت است و این صفت از جعفر
او عابر از سمع شخص ظاهر است از قوه بفعل آید این چنین گفته سپهدار غیب
لا شجاع للفتی قبل الحروب جوهر جوانمردی جوانمردان در هنگامه کارزار معلوم شود
که عند تقلب الاحوال تعرف مقادیر احوال الرجال از اسباب
لشکر را همراه امر میکرد که بر کدت حریص باشید تا رتبه بلند بیشتر باید در حق
کوشید تا مرتبه عزت و دولت بدست آرید یکی از شجعان گفت اگر از زخم نشان
بر تن آید دولت ترا در ارا نکه در بستر بخوابی بخوابم اگر در میان قافله مکیف شجاع
پیدا شود تمام اهل آن قافله بواسطه بودن آن یکنفر شجاع آسوده خاطر شوند و فرقه

از قطاع الطریق ندارند اگر در صحرا و جنگلی بیفتد شجاع باشد تمام دشمنی بواسطه آن یکنفر
همیشه در فوج و دوستان آن شجاع در کمال اطمینان خواهند خصوصا که آن شجاع دلیر
با سپاهی انبوه باشد خدا امیدوار است که آن لشکر در آن شب چه قدر آسوده میخوابیدند لاسیما
همراه آن لشکر زن و بچه باشد خصوصا که زنها رقیق القلب باشند مثل زنان و دختران
مولایم حسین ابوالفضل از شب تا صبح پاسبانی خیمها میکرد و تازیانه کشیک تحمل قامت
ابوالفضل بود زینب بعد تمام لشکر وارد در حسینی نشسته بود صد آه کرد بعد تنها
شبها آسوده میخوابیدند شب عاشورا است دو نفر صدای قرآن خواندن آن اخی حسین جان
شنیده اند آمده در خیام پرسید چرا شده نه و کجا شب ایرد و حسینی آمده اند ابوالفضل
با شمشیر برهنه اطراف خیمها میگردد و پاسبانی میکند پیغمبر گفته دیده علامت سپاهی از
طرف لشکر پسر سعد نظر شان آمد چیزی رفت دیدند دو سوار اند فرمود کیستید کجا
میروید عرض کردند آقا ما از دوستان لشکر مخالف هستیم امشب جز ابن زیاد
آمده و لهو و لعب میکنند اما نمیدانیم اما از این طرف هر وقت گوش دادیم
بجز صدای قرآن خواندن شنیدیم فعلا آمدیم جان فدا خدمت گرداییم
پس شما هیچ جا نباشید من میروم آقایم را خبر میدهم اگر اذن داد بیائید برگشت خدمت
حضرت عرض کرد آقا دو نفر از دوستان ... برای یاری و جانفشاری آمده اند
اگر اذن میفرمایید بیایند فرمود ابوالفضل سلام مرا به ایشان برسان بگو بیایند اما بگو
اینکه اینجا پیاده شوند عنان اسبهای خود را بگیرند قدمها را آهسته آهسته بردارند
صدای مرکبها بلند نشود مبادا بچهها از خواب بیدار شوند آخر اینها یک امشب
خواب راحت دارند فردا تشنه و گرسنه یتیم که اینها آسوده نخواهند

چیز دیگر

نداری حرف ام کنار گفته ابوالفضل فرمود صدا ز اخی الیوم نامت
اعین بک لم انم و تسهدت اخری فهی منامها بنی ...
همیشه از ترس وقت شمشیر ترکیب ... شب آسوده میخوابند
از برای عیال عرب ... المصیبة الشریف ... الحقیر

بسم الله الرحمن الرحیم

از جمله روسا و سرداران لشکر پسر سعد ازرق شامی است این ولد الزنا کسی است
که در حالات او مینویسند در زمان خود در شجاعت و شقاوت عدیل و مثیل و نظیر نداشت
در دلیری و جنگ جوئی در عرصه کارزار اشتهار تمام داشت چهار زاده بود بسیار تنومند
و قوی هیکل هر وقت که در معرکه و جنگی پهلوان قتال میآمد از سر تا پا غرق اسلحه
آهن و فولاد صیقل زده میشد و همیشه برای اسبهای بسیار تنومند قوی هیکل که سراپای
شیه کنند سوار میکردید و آفتاب که برای مغفر و کلاه خود و زره و اسلحه و آلات
حرب صیقل شده آن میتابید برق میزد چشمها را خیره و تیره مینمود هر وقت
آن هیئت عظیم برای اسبهای قوی هیکل که سراپای کم یار شده باشند ...
برگشته دیگر بلند ارند در هر معرکه و جنگی که وارد میشد از برای تجلیلش تمام اهل
دیانت میز دند و پیاده ها با طبل میکوبیدند تمام آن لشکر صدا با هلهله بلند میکردند
علامت این بود که همیشه مظفر و منصور است و در طرف غالب میآید در مدت عمر
شکست هرگز نشده در هیچ معرکه و جنگی که داخل میدان قتال میشد و نعره بر آورد تمام
نجبا و دلیران عرب در مقابلش پیشتر اظهار کوچک و فروتنی مینمودند و آخر ابن زیاد
با دو هزار سوار جنگی مرا به سر لشکر خود را در روز عاشورا این هم ما به سید الشهداء

هر چند که سپاه آن نمرود شی عتبها را در رونه هرچه اصرار کردند که ای ولد الزنا از
خیام ای بیرون آی و سپاه ان یکی از آنها برو نزد شاه زاده از آن غرور و نخوتی که داشت
از روز هنوز لباس و سلاح جنگ در بر نکرده بین کسی را قابل میدان خود ندیده
بود تا آن وقتیکه شاهزاده قاسم ابن الحسن سلام الله علیه وارد میدان شده حمله کرد
بران دریای ظلم آن ضوضی کارزار کرد که صدای الفرار الفرار الحذار الحذار از لشکر
بلند شد و خیرانه لشکر را از هم گسیخت و صفها را شکسته از هم پیچیده کار را بجایی
بر مردم تنگ کرد که بر سعد چاره شد پسران ولد الزنا را طلبیده گفت ای ازرق تو
صلح ... از امیر ... هاشم ... از ... اکبر ... دار ... عمرو
بگوش ولادران عام میرسانی امروز هیچ شده است و از انجوکه هنوز علامات و ...
خود را بر روی شاهزاده بایه برو پسران جوان هاشمی را بپاور را ولد الزنا از شنیده این سخن
در غضب شده و رگهای گردنش ورم کرده گفت امیر تام بچها و دلیران عام را با ده هزار
سوار برابر میدانند تو میخواهی تا دنیا باقیست ای ننگ را بران بگذاری ما سپاه
طفل که هنوز دهانش بوی شیر میدهد به نبرد دیگر را بعد از گفت ای ازرق مطلع
تو او را نشناسی و بنظر طفولیت و صغر سنش کرده هذا قاسم ابن الحسن
این جوان فرزند رشید امام حسن است از خانواده شجاعت است دلیری و شجاعت را از
آبا و اجداد خود ارث برده که از منتی تطمع بهمینه و میسره را بر هم زده الحق بایه سپاهی
برو گفت امیر حالا که مجبورم میکنی چاره ندارم جز اینکه چهار پسر دارم که هر یک در
شجاعت و رشادت عدیل و مثیل ندارند یکی از ایشان را بمیدان میفرستم
قبول کرده اگر شاهزاده بر زور کرد امثل و صلح بمیدان قاسم فرستادم شمشیر را خواهد

تمام کرد و شاهزاده سر مقابل شمشیرش آورده و شمشیر رسیده و سر پا به و نیم کرده و دست قاسم مجروح شد
و شنید الشهدا از رو کرد و سر دیگر بمقام رسانده نه شاهزاده بجای علی اول زخم دستش را
محکم بست و سر را گرفت و شمشیر بلال آتش کشیده حمله کرده پسر ازرق را دست و شمشیرش
بلند و بهنب مرکب که اسبش سکندری خورده و از زین بر زمین و حلقه خود از سرش افتاد
قاسم به شیر را از روی مرکب خم شده و کاکلش را گرفت و بر روی دست پیچیده و چنین برگرفت
زد و او را چند مرتبه از عقب اسب خود بر در میدان گردانید ثم دفعه و رضی به
علی الارض بکمر شیر بلند شی فعنان بقوت بر زمینش کوبید که تمام ... اعظم الا انکسی
تمام استخوانهایش شکست و بجهنم واصل شد پسر دیگرش آمد بمجرد رسیدن نیزه بر پهلویش
فرو برد از روی زین بلندش کرده سنگ دست میان هوا نگاهش داشت و با دست
دیگر پنبان شمشیر بکمرش زد که مثل خیار تر بدو نیمه ساخت پس سیمی آمد در حالیکه
مستغرق ... شاهزاده سیه ... قاسم ... شاهزاده نیزه اشرار کرده و با شمشیر زد بر جان
دستی که نیزه داشت و دستش قلم شده در رو بفرار گذارده قاسم از عقبش تاخت و چنان شمشیر
بر فرقش زد که تا خانه زین بدو نیمش ساخت پس چهارمی آمد او را هم بجهنم واصل
رو نگارید سپه ازرق تیره و تار شد ثم لبس اللعین لباس الحرب ازرق و شاهزاده
مثل فوک تیر خورده وارد خیمه شد غرق آهن و فولاد و اسلحه و آلات و بسکه در بیع از اثر
ضعف بر شاهزاده مستولی شده تم بالرجوع الی الخیم و ... تحصن کرده فاذا با
الا دوف فی قطع علیه الطریق که الولد الزنا از خیمه برون آمد مثل کوه بر مرکب سوار
هفت صد طبال طبل شادیانه زدند و چو ازرق رسید و سر راه بر قاسم گرفت گفت ای جوان
هاشمی کشتی چهار پسر را که هر یک شان در عالم عدیل و مثیل بودند ... نبجا ... ولد الزنا

عنقریب است تمام بدنش ملحق به بدنهای از انوار مهجت خدا سید الشهدا برد در خیمه
و نگاه سکینه چشم که دید این عمزاده مقابل یتیم برادرش آنکه قنفذ لعین الشقی بیرحم
رنگ از صورت حسین بر بید نازک هاشمی از زینه بر روی زمین نشست صدا زد
بیا بشنوید عمو جان مسکین شد آیین بنگونه رود کرد بگو ام کشی زینب فرمود خواهر زود بچه بیاور
قاسم را فرزند مگو دعای مادر در حق فرزند مستجاب است بیا بپاید و دعا در حق فرزندش بنما
زینب رفت چشم را فراز کرد و آنچه نجم از یک طرف و سکینه از طرف دیگر تمام این زنان
و دختران مثل حلقه انگشتر دور حضرت را گرفته آقا با دیده گریان دعا کرد آن شاه خدایا
قاسم یادگار برادر من است یتیم است دل شکسته است او را از خرابی کافر نگاه دار در این
بین بگیر شنید نه بکر نانم فرقی از اندرون خیمه بلند است مجمع که آنجا دیدند فاطمه عروس
قاسم گیسوهای پریشان کرده قرار از دست گرفته عرض کرد سکینه خدایا عموزاده ام قاسم یتیم است
دل شکسته است او را از شر اهل کافر نگاه دار تمام اهل حرم پیش کرد چشم ها در رکاب جمع کرده و دست
بکمر گرفته از در خیمه بیرون خواستند از دور و نزدیک قاسم را این دو جوان زیرا سکینه تا که نه
طفلی نیست قاسم و ازرق رو بدل شد افزالامر اغراضزاده در غضب کرد سر نیزه را بجوش
است قسم زود که انحراف از با ورآنکه سید الشهدا اسب دیگر فرستاد و نزاده حسن بجانب
صبح کرده بر اسب سوار شد و حمله کرد بر انحراف از ضد طفلی نیزه دیگر بیان نیزه زد و بدل کرد
در این بین چشم از لعل ازرق شمیر قاسم افتاد و شمشیر بر سر انداخت قاسم دید که شمشیر جانم
مرا ای شمشیر را بهار در من فرمود ام از عزت عم و در اینکه فرزند رشید من باشد و شمشیرزاده
همیشه در دست تو باشد فرمود لعل از این شمشیر به عزم آنکه است که شریکی از شیر بیشه
تر بجنبان از دل تعجب ... آنکه زره ها را از جمله شجاعان و دلیران و مردافکنان قاسم

با وجود این خلقت مرکب را نه شکسته ببینان من آمده از لوازم خم شد که خلقت مرکبی را نگاه کند
که فرو گذارد و شمشیر شاهزاده بلند شد چنان بقوت شمشیر بر فرق ناحق کشید تا خانه زین بر دو نیم شد
ساخت صدای احسنت احسنت از تمام لشکر بلند شد فوراً از روی اسب خود به زمین حبقی
کرده و بر روی اسب ازرق سوار شد با اسب خود را گرفت حضرت سوار گشته رفته است
جنگ کرده شجاعت نمایان از او و بر و فرزند ازرق و چهار پسر را کشته شد بعد از آن
نه غذا خورده نه جرعه آبی آتش به سینه حالا گرفته از عمو جان که میخواهم میخواهم چه جاده
خواست مجمع که رسید صدا زد یا عماه العطش العطش ادرکنی لشربة من الماء
میخواهم جرعه آبی بهم رسید که هم از تشنگی میسوزد تمه المجلس الشریف سید بطیقوا القبر
بسم الله الرحمن الرحیم
بگو عمر روز عاشورا از آن شاهزاده سیزده ساله قاسم ابن الحسن یتیم سید مجتبی بر در ... داوم
تحیر العقول است اولا بآن صورتی نیکو جنسی از عمو جانش جانفشانی گرفت که هیچ دل
تقصیر نداشت را کسی بخوان قتال و رجز خوانده و معرفی از خود شدن فریاد کرد و مردم بدانید
که من نور دیده و فرزند دلبند حسن که امام حسن سبط النبی المصطفی المؤتمن یا حسن
که فرزند دلبند پیغمبر است ازرق عزیزی عمو بابی را گفت که شاه بی حیا کشته و دست از جنگ
بردارند فرمود هذا الحسین کالاسیر المرتهن بین اناس لا سقوا صوب المزن
مردم از آن عموی حسین بر سر پیغمبر نما است که دست اسیر در دست شما گرفتار است و به ورود
در مقوسه قاسم از شمشیر حمله کرد و پنج نفر از شجاعان و دلیران را بخاک هلاک انداخت
ازرق شامی که از سرداران شجاعان عرب بود با چهار پسر بجنگ فرستاد و برادر مولا علم آنکه بود
میسر شد خدمت عمو اظهار تشنگی کرده که قاسم در دوستی که از دو مرتبه رفت برگشت بمیدان قتال

همین طور که میان یک مرتبه این لحظه را منقش شد که در هر صورت که صد چشم لشکر بعلمدار است
اگر صد هزار هزار لشکر بوده باشد همینکه علم سرنگون شد دیگر آن لشکر متفرق میشوند پس چه
کنیم این مرتبه هم مردم علمدار را کشته و علم را سرنگون سازیم و لشکر متفرق میشوند از وقت
فتح با ما میشود و عمر از این بلا آسوده میگردد روز عاشوراء شد که هیچیک از شهداء جلودار
بعقب لشکر بر سر نه حمل علمدار بود بر بستند کرد و نفر یکی حضرت سید الشهداء یعنی الحسین اینها
اینم شتر بر عقب بالا رفت و نگاهی نمود علم را از همان جا نشان کرد و از عقبی که از
شر و علم کو بر لشکر حمل حمله علی حامل اللواء و اداد قلعه مثل ... سنه
صفوف لشکر را شکافته و سمت علمدار رسید و همت کرده حمله ... و بر سر نیزه وارد
کشته و علم را سرنگون کنند پس سعد منقش شد که قاسم چه خیال دارد این یعلم که شاهزاده
علمدار رسید انقلبوا فریاد برآورده مردم ... قاسم را سنگ باران کنند که لشکر دور شاهزاده جمع
دیگر تیر از چهار سمت ... سنگ باران کردند او را یکیف دیدم ظالمی سنگ بر پیشانی
مبارکش زد و مسکینه مردم ... این طفل یتیم را همین طور که سنگ مثل قطرات باران
از هر طرف بر بدن شاهزاده میبارید یک مرتبه عمر سعد از دور گفت والله لا شک ان
علیه بحتفه آخر حالا میبینم داغ ای جوانان را بر دل مادر مسکینه ام از گفتنش در آن حال
تیر بفرق مبارکش زد که از اسب بروی زمین افتاد و نادی ... علیه یا عماه ادرکنی
عمو جان بفریادم برس تمه المجلس الشریف سید الحقیر المذنب اقل المحدثین

بسم الله الرحمن الرحیم

اول کسیکه از اولاد سید مجتبی برای مبارزه ... رفته علم کرد شاهزاده آزاده قاسم بود و هو غلام
لم یبلغ الحلم هنوز بحد بلوغ نرسیده و سیزده سال از سن شریفش گذشته اجازه میدان خواسته آقا

ابا نمود

ابا نمود و تعویذی که پدر بزرگوارش بسته ... بعد حضرت عمو آورده و ... لباس رزم
امام حسین در بر او نمود و عمامه ... و مثل سیفی بوسط القاسم ... بر
کمر بست به اسبی سوار شد لما طلع نور طلعته من افق المصاف کانه ... الحسین
بتمام الاوصاف با کمال جمال و جلال روانه میدان قال الراوی اذ خرج علینا غلام
وجهه شقة قمر او را که دیدم ... وارد میدان شد ... محبت او ... دیدم
دار طلعت او صورتی مثل ماه شب چهارده میدرخشید سیفی در دست ...
هم ... شمشیر ... آتش بار ... دارد مقابل اندر یار لشکر ایستاده فنادی یا
صوت بلند یا ابن سعد لا جزاک الله خیرا ... علی الاسلام وال رسول الله عطشانا
فلا اسودت الدنیا باعینهم صدا ... اسلام مسکین ... اولاد سیزده ساله
بیابان از ... تشنگی عالم بنظرش تاریک شده از ... لشکر ...
اندر یار لشکر یکمرتبه بطلاطم در آمد شاهزاده دست بر ... گذاشته ...
در رکاب ... کرده صدای جانفزایش ... ای مردم کربلا ... مکشید
میگذارد ... ان تنکرونی فانا ابن الحسن سبط النبی المصطفی المؤتمن هذا
حسین کالاسیر المرتهن بین اناس لا سقوا صوب المزن ریخت اندر یار لشکر
... متصل ... از پرده دل ... که گویا ... در عالم ...
او را که دیدم سید الشهداء صدا ... متصل ...
در میانه میدان ... و قاتل قتالا لا یشتد ...
حتی قتل علی صغر سنه خمسة و ثلاثین رجلا ...
... لشکر ... ازرق شامی که از شام ...

شعبان المعظم عرب بعد از عید اضحی نمود ولد الزنا از رفتن امتناع کرده گفت هرکه بچه‌دار
طفلکم هنوز ده ماهه برشته‌ست پیدا شود میخواهی چرا در میان شعبان عام رسوا شده مقصود
گفتن او است چهار پسر اینک یکی پیدا شده فرستاده و گفت فرزند هر چهار را بضرب شمشیر برکه
واصل نمودم ثم تلبس اللعین لباس الحرب خود اسلحه را پوشید بچهای نمی کرد او وقت
برای مواجهه آنجناب هوا افشار نمیکند نمود و آن گشتند و روی غبار دود و هیم گشت
سپهسالار و لیمنی جنگ کاری کرد روزگار به بیدی لشکر تیرو تارسنده چه فایده فانه عمر سعد از دی
خراب شده گفت والله لاشک فی علیه ما الامیر و الحق
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

پس از اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله دعوت کرد حضرات نصارا را از داخل شدن در دین
اسلام ابا کردند و آن قضیه مباهله پیش آمد ترسیده نمودند مباهله نکردند قرار شد که جزیه بدهند
تا آنکه جانشان و مالشان در اسلام محفوظ بماند هم ساله جزیه خود را میدادند تا آنکه پیغمبر
از دنیا رحلت نمود رابطه اختلافی که در خصوص خلافت در میان مسلمین شد دیگر
جزیه خود را نداده تا زمان خلافت رومی که لشکر زیادی آمد بعد از فتوحات شامات
از مدینه حرکت کردند رفته قطعات شامات را فتح کردند منجمله نجران که یکی از
بلاد یمن و مرکز کل نصارا و مسیحیین بود بعد کشیشها زیادی و مقام بزرگ اعظم کلیسای
بزرگ ایشان در آنجا بود همه را قلع و قمع کردند و بسیاری از نصارا را کشتند و دیگر فرار
کردند آنکه بودند را فرنگیها از بقیه آنها شدند از بلاد شرقیه است و از مستعمرات فعلی اروپا
در آنجا سکنی کردند و اغلبی متواری در بیابانها گردیدند و از ترس مسلمین جرئت نمیکردند
که در شهرها و آبادیها منزل نمایند که در مدت عمر صحرانشین بودند منجمله دسته از ایشان

طی ۲۰۹

دیگر

کلیساهای

[illegible]

از یمان

که پس سلام الله علیه بود که پدرش از یمان نصارای متواری بود در حوالی کوفه بیابان صحرانشین بودند
و چادرنشین بودند و سالها در آنجا بسر بردند تا سید الشهدا اباعبدالله در حدود و شرف اسلام
مسرف فرمودند تا آنکه روز عاشورا اباعبدالله رفیع شهادت رسید بحضور جاعتی از یمان نصارای
متواری در زمین کربلا که کنار فرات مسکن داشتند و چادرنشین بودند در آنجا زندگی میکردند
روز عاشورا سید الشهدا اباعبدالله وقتیکه از اسب بروی زمین افتاد هریکی از لشکر برای کشتن
بصیر فرستند هر کدام بیک جهتی از رفتن پرهیز میکردند و آخر بریکی شبه که سکفت آنجناب
و هیئتش مرا مانع از کشتن شد دیگری گفت دلم رغبتی و منظور هیبتش جرئت نخواستم خون
هم منظور دیگری نه خونخوار و آنکه پسر سعد بود از اسب بگو راست و صیانت میدان السیاده در آنجا
نظر میکنند متحیر است که از برای کشتن آقا نفرستند که ترسید با خود خیال کرده گفت این جماعت
نصارا که در زمین صحرا سکنی دارند و چادرنشین همیشه بهم و بیابانها و بیخانمان شده مسلمانان
از اسلام و اسلامیها دل خون شده دارند ریختن خون مسلمین را باعث تشفی قلب خود
میدانند یکی از اینها را تطمیع میکنم و وعده جایزه و
انعام زیاد داده و میدهم تا بروند کار حسین را تمام کند درسرشان از آرام بیاورد و علامتی را که گفت
مرد دیگر از این نصارا که در آنجا کنار فرات سکنی دارند میاورد ولی
سعی کن که از همه قویتر و قلب تر و شجاع تر بوده باشد غلام آن پسر سعد رفت و گشت و آنرا
آورد و بیرون زد آن ملعون که ظاهرا نصرانی است نام ملعونی که لباس مسلمانی غلط ترین از نورعقل
پاکتر جسمش از روح ملک چالاکتر طینتش نورتر و ظهورش از دین تمام عیسی
وریت احمد بعضی از ارباب سیر نوشته که جراحی بود آن ملعون را دیدگر پسر سعد و گفت
ایها النصرانی ان قتلت هذا الجریح اوفر علیک الاموال حتی
۵ و جهت سعد رفیقی و جانشانی حالت خشت و گفت در مقابل این خانه که سلیمان بن ...
نائب ان است خاطرش صندوق مخزنی مال الاموال از برابرم و در پشت سر اهل ولایت که در سرش مقفل و داشتن

از یمانی
خانی
مسلمانان قتل

[illegible]

گفت ای جوان تو خارج از دین ما هستی و با اسلام هم نسبتی نداری و ترا از کشتن مسلمانان باکی
نیست این کسی که در میان این گودال بخون خود غلطیده با پیغمبر اکرم چه نسبتی دارد [illegible]
ولد کشنده او را هم نزد ما جایز نیست و [illegible] که نصارا [illegible] تو عیسا ملتی نیست
با اسلام هیچ نسبتی این شهی [illegible] در تعیین [illegible]
زاده است دشمن دینی تو او مغضوب ملت [illegible] کشتن [illegible] تو حق و رعایت
کرده [illegible] شهید [illegible] اغاثت [illegible] فقبل النصرانی
ذالک فاخذ سیفا و مشی الی الحسین علیه السلام [illegible]
رضلاف و نویدهای [illegible] برداشت [illegible] کشتن [illegible]
برداشت بجانب قتلگاه روانه گردید و هو یتفکر فی نفسه و یقول ان
کان فی قتل هذا الرجل اجر لما امرنی [illegible] در این بین راه [illegible]
و با خود میگوید اگر کشتن این شخص [illegible] در کشتن خیر و نفعی [illegible]
که در این [illegible] کشتن [illegible]
رفع راسه الی السماء فقال یا رب یوحنا ذی الشموس بحق الا
نبیاء والنافوس بحق ما من السماء [illegible] بحق انجیل الذی
[illegible] بمنزل الزبور للداود بحق الموسی بالتابوت
اجعل لی الخیر مما [illegible] برفعت العیسی [illegible] مریم
بلند کرد و گفت خدایا [illegible] در میان این جمعیت غریب [illegible]
[illegible]
[illegible]

انعامت

چون

نفعی خیری و

جمعیت

دعدهای

در این

بهمین طور مناجات کنان امد تا رسید

بحق عیسی ابن مریم

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible] سطوت و صولت و هیبت و [illegible]
[illegible] شروع [illegible] متحرکات [illegible]
[illegible] مبهوت شده [illegible] مثل
[illegible] مقابل حضرت
ایستاده [illegible] تمام انبیا [illegible] مثل ادم ابو البشر
از شوق [illegible] کشتی [illegible] دیده مثل ابو [illegible]
[illegible] ۲ [illegible]
[illegible] سکینه [illegible] رضا [illegible]
لا معبود سواک یا غیاث المستغیثین [illegible] ثم رفع راسه ثانیا
الی السماء فقال رب بحق البیت والصلیب مالی الجریح الجسم و
[illegible] ما بال هذا القوم والرکب [illegible]
[illegible] گفت خدایا [illegible] صلیب اعظم
[illegible]
[illegible] با وجود [illegible]
[illegible] یقول ما کان علی وجه الارض رجل
[illegible] ولا احد [illegible] ولا
[illegible] المسلمون فکیف انا اقتله فالویل لی ان کان الجریح
[illegible]
در [illegible]

گردیده

جلیست

صلیب

واحد را

[illegible]

محمد موجود ... و رسول نبارد او را بقتل ... و در پی ... ترکیب قتل او ...
اگر این غریب ... عیسی یا از جماعت ... باشد ثم قال اللهم عن قبلي لو كان
من اهل ملتنا لا فلية ان اكون مع النصارى ... خدایا ...
شناسم زیرا که اگر این مظلوم از اهل ملت ... است ... در میان نصارا ... ثم
یا رب بجلال وجاه عیسی یا رب بروح ... یا رب ... اعظم یا رب
بطواف ... مریم یا رب بنور ... بحرمت ... ثم دنى
من الامام وقال يا من علي الى ... مجروح الجسد يا من من الظماء
مجروح الكبد اني اليك ادنى الذي ... قل لي جوابي ولا تطرد
يا شمس فلك الوفاء و ... باب الحياء يا من قتل عنده الانبياء
واجتمع عليه الاعداء اني لم اعرفك ولكني اظنك نبيا من الانبياء او
وصيا من الاوصياء بين لي حتى انت ومن اي قبيلة كنت وانت
من المسلمين ام من الانبياء والمرسلين لاني ما رايت رجلا فطنا
كشانك ... لان الناس يريدون قتلك ... قتلك
نزدیک آمد ... [illegible]
قبیله ... از سلسله انبیاء ... [illegible]
... یا رب ... [illegible]
... [illegible]
کیستی ... از انبیاء ... و حمل ...
قوله ... يا من هو اختص بعز البارئ لم يخف قط من الاعداء

عجی

روایح

بحق روح الفلك الدوار والشمس ذات الضوء والانوار انظر
الي ولا تحجب لي سيدي يا سيد العباد والاحرار فلم يصل عن ناحية
الامام شيء ... وجعل ... وقال سيدي
يا الله عليك الا ما كلمتني ... [illegible]
... [illegible]
انوقت ... قرات الانجيل ...
ایا انجیل خوانده قال نعم جعلت فداك ... ثم قال ايها النصراني
انا الذي جدي نبي شنطيا وامي الزهراء ابي نبي ايليا اخي
نبتمي هاشمي وهادي واسمي في الانجيل ... [illegible]
... در انجیل ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
در انجیل ... [illegible]
الفتى النصراني عن ... وقال سيدي انت الحسين
ابن النبي وهذا القوم يريدون قتلك وهم يدعون من امة
جدك ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

... الامام الحسين ...

جد تو منتظر اند قربانی شوی شب گذشته عیسی پیغمبر در عالم رویا دیدم بشارت

شهادت داد لا تعبیر خواب من گردید افاستدعی من الامام ان یقاتل

مع اهل الشام فاذن له و قاتل قتالا شدیدا حتی قتل علیه الرحمه

اجابت سلیمان کرد [illegible] جنگ کرد تا آنکه بدرجه رفیعه شهادت فائز گردید وعجایب

النصاری یحتشمون لدین الاسلام منع عجب [illegible] نورانی حاشا [illegible]

اسلام سکنه [illegible] تو که با هم [illegible] سلیمانی میکردند و در سر پیغمبر خود را که فرشته بر سر شمشیر

دار شمشیر برداشتند میزدند و او دارند برای بدن وی و میر دیگر انداز [illegible] بیش

میانداختند [illegible] مشتر [illegible] ستمکر قیمتها را با وی نکت [illegible]

میآوردند برای بدن ان زخمی میزدند قتل الحسین بالسیف

والسنان و بالخشب والاحجار کشته جد غریب را با خنجرها و نیزه‌ها

ودرها [illegible] نتیجه العداوت و دشمنی هرگز با هر که دشمنی داشته باشند بحکم

بر خصص [illegible] او را کشت [illegible] کار رسید [illegible] نمیدانم این چه عداوت بود

که بنی امیه با اهل بیت [illegible] فعل ذلک بحبوبهم حیدر که

حیا نکردند و ظلم با وجود آن هم زخم جراحتها حیا نکردند و شرم ننمودند و نفر

انقدر ان ابدان را بدن پاره پاره تا خشم [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله وما شاء الله ولا حول ولا قوة الا بالله وصلی الله علی

رسول الله خط الموت علی ولد ادم مخط القلادة علی جید الفتات

هاشمے که خواهست از مکه معظم حرکت کند بجانب کوفه بیاید و بلده جمع کثیری که طالب

رانخست

دنیا [illegible] چه دنیای حضرت امیر شما منید و در بند آخرت [illegible]

بلاد و رش جمع [illegible] حرکت دارند [illegible] انهار [illegible] جان

در راه [illegible] آنکه آقا میرود در کوفه ریاست و سلطنت

سلطنه هر کدام از [illegible] صاحب شال و کلای [illegible] منصب و ریاست [illegible]

خواست [illegible] سفر دنیا نیست بلکه سفر آخرت [illegible]

ایکه مقابل [illegible] [illegible] انصار و جوانان [illegible] اولاد [illegible]

و [illegible] بجا طرف [illegible] آورده فرمود [illegible] مانند قلاده زنان [illegible]

گردن اولاد [illegible] قلاده خط فرزند [illegible] زنان میباشد و آن

قلاده از آن خط قرمز [illegible] یعنی [illegible] اولاد آدم [illegible]

[illegible] و ما اولینی

الی اسلافی کاشتیاق یعقوب الی یوسف [illegible] حکایت

ریاست و سلطنت نیست بلکه حکایت شهادت و کشته شدن [illegible]

سفر [illegible] است [illegible] دنیا [illegible]

[illegible] اجداد عظام [illegible]

ملاقات [illegible] اباء و اجداد [illegible] اشتیاق یعقوب بجمال یوسف

[illegible] مصرع انا لا [illegible] خواست انها را با الکلیم [illegible]

[illegible] شهادت و کشته شدن [illegible] اختیار کرده اند که باید [illegible]

در آن محل کشته شوم و من الان عازم آن محل شهادت [illegible] کمکم [illegible] آن محل

شهادت [illegible] الان [illegible] قطع [illegible] باید [illegible]

پنهان ماند از اسب بر روی زمین بیایم رو رضا البیت که از دو لب عجز بیا نقش
سر و نکنند انها التنا وکانی باوصالی تقطعها عسلان
الفلات بین النواویس وکربلا فرمود مردم گویا می بینم در میان
زمین که بین نواویس وکربلاست گرگان کوفه و شام انقدر اسبها را بر بدن پاره تن
کم شند از بند بر احد انها نیز لا محیص عن یوم خط بالقلم فرمود مردم
انها که گفتم نه گمان کنید تخلف دارد و قلم تقدیر از انها بر داشته میشود نه
ملکه تمام اینها انجام خواهد یافت رضا الله رضانا اهل البیت نصبر علی
بلائه و یوفینا اجور الصابرین تمام این بلا که رو بدهد در دنیا به بدن
من تمام انها را صبر میکنیم چون بقضاء الهی داده ام زیرا که رضای خدا رضای ما است
وما اهلبیت کسانی هستیم که صابریم بر بلاها تا آنکه بما عطا فرماید بهترین اجر مزد — مزد اجر
صبر کنندگان را لن تشذ عن رسول الله لحمته وهی مجموعة له فی حظیرة
القدس تقر بهم عینه وینجز لهم وعده مردم حلال گوشت بیقرار [illegible]
جدا نخواهد شد تمام این اعضا و اجزاء از جوارح حسین که در زمین کربلا از هم جدا شد
پاره پاره و قطعه قطعه میشود همه مجتمع خواهد شد ان وقت میروم در حظیرة قدس
بهشت عنبر سرشت نزد جدم پیغمبر و چشم او بجمال من روشن خواهد شد و عده که
فرموده بعمل خواهد آورد من کان باذلا فینا مهجته وموطنا نفسه
علی لقاء الله تعالی فلیرحل معنا فانی راحل مصبحا انشاء الله
[illegible] هر کس از شما که میل با نعام و آرزوی دیدن و ملاقات پروردگار [illegible] را
دارد در این سفر همراه ما بیاید که فردا صبح حرکت خواهم کرد فردا صبح [illegible] از

مکه معظمه بیرون آمده انکسانیم که با [illegible] ابی عبدالله [illegible] در [illegible] داره
[illegible] السلام علی الحسین وعلی علی بن الحسین وعلی اولاد الحسین
وعلی اصحاب الحسین الذین بذلوا مهجهم دون الحسین
[illegible] در راه معشوق حقیقی [illegible] گرد — دل خون
که خون از دیده اش پاک کنند [illegible] دل [illegible] شد [illegible] در مقابل
فاتاه سهم محدد مسموم له ثلاث شعب فوقع فی قلبه فاخرج
السهم من قفاه فانبعث الدم کالمیزاب

بسم الله الرحمن الرحیم

ان الحسین علیه السلام بقی مکبوبا علی الارض ثلاث ساعات [illegible]
بالعراء ملقی علی الرمضاء من ملابد مائه متوسدا [illegible]
فارغا عن الذهاب والایاب و[illegible] نحو السماء
الی الملک العلام [illegible] حینا الی الخیام سر بسجده [illegible]
حسرتی [illegible] خیمها ناگهان [illegible] خیمها [illegible] نشسته شد
خون خارکان — چه دیده [illegible] سجود سر از خاک [illegible] بر نداشته بود [illegible] خونخواه
کمان [illegible] راه [illegible] دین [illegible]
[illegible]
لشکر [illegible] — [illegible] حسین [illegible] هیبت [illegible]
جرئت [illegible] رفتن [illegible] بعضی گفتند حسین از دنیا رفته [illegible] گفتند
غش کرده جمعی گفتند [illegible] خود را [illegible] حسین [illegible]

میخواهد ما نزد یک روم دو مرتبه دولت بخیر کنند اگر لعنت ... صلاحیت ... حاجتی را
معلوم میکنم حسین کفولی ... صاحب عزت ... بهر دو دست ... کرد
لعنت یکمرتبه روی بجهار ... حرمش ... تا جان در بدن دارم ...
کسی متعرض حرمش شود حسین ... آن آفت ... یکمرتبه شنید صدا ... لشکر
بلند ... لشکر ... حرمش ... غیرت
نمیتوانند ... بخلاف ... نوشت صدا زد قوم
یا شیعة آل ابی سفیان ان لم یکن لکم دین وکنتم لا تخافون المعاد
فکونوا احراراً فی دنیاکم وارجعوا الی احسابکم ان کنتم کما تز
عمون وای بر شما مردم اگر دست از دین برداشته اید ... صاحب ...
صاحب غیرت باشید ان حمیت ... از دست ... عاقبت ...
... هر چه باشد از عرب ... از ...
دارم ... که ... کسی ... متعرض
سخنش ... از اسب ... محل ... و ...
فرمود ... از ... تا ... انقدر ...
ابی ... از عقب ... که ... ضعف ...
اقدس ... انگشت ... افتاد
و ... حرکت کند ...
پرداخته ... افتاده ...
بنفسی ... قد جاء حبیبی ... لا ... لو ...

صدا زد مردم بیائید اول کار مرا بسازید تا من جان در بدن دارم متعرض حرم نشوید
شمر بیش آمد ما تقول یا بن فاطمه ... ای پسر فاطمه ... انا الذی
اقاتلکم وتقاتلونی والنساء لیس علیهن جناح فامنعوا عتاتکم
وجهالکم وطغاتکم عن التعرض لحرمی ما دمت حیا
... ای شمر ... و ... تقصیر ندارند
... تا من جان در بدن دارم کسی متعرض حرم نشود ... زیاد
... ای قوم ظلم ... مردم ... حسین صاحب غیرت است نگین
... دید اول کار ... را بسازید بعد متعرض حرمش شوید لشکر ... انگشت
انگشت ... انگشت ... شمشیر ... بدن ... الا ...

بسم الله الرحمن الرحیم

در روایت امام جعفر صادق ... که حضرت ... و ... از ... ان
... دختر ... و ... حضرت ... ی
... پرورش ... پسر ... حضرت ... انی ... ی
... پرورش ... حضرت ... السلام علیک ... ای
... از ... دو ... تا ... ابی
عبد الله ... منصور ... که ... ب
... التعوذ ... از
... از ... ابی
... حضرت صادق ... منصور ... ان

بسیار تنگ و تاریک حبس کردند که روز از شب و شب از روز فرق داده نمیشد این زن بعد از
بردن جوانش شب و روز کارش گریه بود و آنچه از اهل شرف بشنید که اهل دلی بود وقت
متذکر میشد تا بدان امید بود که از احوالش رقت میکرد تا آنکه مدتی گذشت داود
در زندان منصور ماند گاهی از زبان این زن خبر میداد که جوانش از دنیا رفت گاهی خبر
میداد که منصور او را قطعه قطعه کرد گاهی باو میگفتند زنده زنده در زیر عمارت
گذاشت از شنیدن این خبرها از پا افتاده شد و از غصه گریه میکرد و موی سفید
گردید یک روز گذشتم بعد شنیدم که حضرت نقاهتی دارد در روز از برای عیادت
رفت خدمت حضرت آن فرمود بگو بدانم از خبرت داود چه خبر داری بحق اسم
جوانش را شنید داغ دلش تازه شد بی اختیار گریه ام گرفت عرض کردم قربانت
شوم چه کجا جوانم داود دیگر بحقیقت ام مرده یا زنده است دیگر امید از آن ندارم
ندارم فرمود ای زن چرا غافلی از دعای استفتاح که دعای اجابت و نجاح است
که ابرار خوانند ایشان تمام درهای آسمانها گشوده شود و خوانندهٔ ایشان را ملائکه استقبال
میکنند و بشارت میدهند او را باجابت دعا و برآمدن حوائج و مقاصد و مهمات
خوانند و اینکه کسی از درخانهٔ خدا مأیوس برنمیگردد و اجر و ثوابی از برای او نهایت
نهایت نیست عرض کردم قربانت شوم بفرما بدانم طریقه خواندنش و چگونه آورده
چگونه است فرمود ای زن بدان ماه مبارک رجب که ماه رحمت و مغفرت است و دعا
در آن نزدیک شده و در پیش است بواسطه جلالت و عظمت و قدر و شرافتش
همه دعاها در آن مستجاب است هرکه هرچه بخواهد خدا در این ماه باو مرحمت میفرماید روز
سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم که ایام البیض است روزه میگیرد روز پانزدهم وقت زوال

ظهر غسل میکنی پاکیزه ترین لباسهایت را می پوشی آنوقت میروی در جای خلوتی که
کسی نزد تو نیاید و با تو کسی سخن نگوید رو بقبله میکنی با خضوع و خشوع این
اعمالی که میگویم بجای آوری که البته خدا ترا بحوائج و مقاصد میرساند آنوقت
حضرت ترتیب آن عمل و دعا را بهمین قسمی که مرحوم مجلسی در این زاد المعاد
متعرض است تعلیمش فرمود و دعا را هم برایش نوشت فرمود زود برو و حفظ
و ضبط کن و عمل نما و بهر کسی تعلیم کنی که مستحق است بدرستیکه شخصی بنفسه برای
امر باطلی یا کار نامشروعی بخواند زیرا که این دعا خیلی جلالت و عظمت و شرافت
دارد و مشتمل است باسم اعظم خدا که اگر بخواند مستجاب شود حوائجش بر آورده میشود ولو
همه درهای آسمانها و زمین بر رویش بسته باشد و تمام دریاها حائل و مانع باشند
میان او و حاجتش و هنگام این عمل را بجای آوردم و این دعا را خواندم حضرت
ببرکت این عمل و این دعا کار بجائی رسید که آنچه میگویم دانستم و مطلب و
حاجتش میرسند خواه مرد باشد و خواه زن عرض کردم قربانت شوم میشود در
غیر ماه مبارک رجب هم این عمل را بجا آورد فرمود چرا نمیشود هرکه در هر
وقت این عمل را بهمین ترتیب بجا بیاورد در برخی است که برجابت
و مقصود و مطلب مهمی داشته باشد بر آورده نماید خصوص در ماههای حرام
مثل ذیقعده و ذیحجه و محرم و در روز عرفه و روز جمعه مستحب است عمل کنندهٔ این دعا
این عمل را خدا امید مردم بحوائجش میرساند گفت از خدمت حضرت مرخص
شدم چون ماه مبارک رجب گردید بهمان طریقی که حضرت دستور العمل داده
بود عمل آوردم تا هنگام شب شانزدهم یعنی همان شبی که روز آن شب این عمل را تمام کرده

بعد از اول مغرب افطار کرد و نماز عشا خواند یعنی بابی او و بعد قدری عبادت مشغول
خفته شدم خوابم ربود در عالم رؤیا دیدم تمام انبیا و پیغمبران و شهدا و حبیبا
که برایشان صلوات فرستاده بعد جا فرشته‌ها اطراف مرا گرفته بیرون
کردن فرمود ای زن آنچه عترت را که می‌بینی هم برادران زنادوران شفیعان تو انیم
سید و گناه خدا انتقام را بگیر که خدا اکرم نیم و حاجت ترا برآورده نمود
دل خوشدار که خدا فرزندت را از شر ظالم حفظ نموده همین روزها ترا به دیدنش
بگریه از خواب بیدار شدم نگذشت چیزی مگر بقدر اینکه یک سوار خیلی شیری
که از عراق مدینه آمد خبر آورد فرزند ابراهیم کشته بعد دیدم بگریه در
خانه باز شد جوانی وارد خانه گردید که خوشی بالیدم که بعد از انتظاری با امیدی
امید واری برخواستم او را در بغل گرفتم ببینم چه ببینیم از کثرت شوق
ذوق گریه‌ام گرفت جوان رو بمن کرد که ما در آرام بگیر بنشین تا تفصیل حالم
از برایت بگویم سواران مرا به نزد منصور بردند امر کرد مرا میان زندان بسیار
تنگ و تاریک حبس کردند که روز از شب و شب از روز فرق داده نمیشد غل
زنجیر گرانی بگردن و دست و پای من گذاردند مدتی در آن زندان بهمین حالت
ماندم بحدی که از خلاصی از زندان نا امید شدم تا آنکه شب پنجم رجب شد مثل که
نصف شب گذشته خوابم ربود در عالم رؤیا دیدم پیغمبری بلند و بلند بالایی
گردید تر او دیدم که بر روی حصیری مشغول بعبادتی مردانی چند دور او گرفتند
که سرهای ایشان در آسمانها و پاهای ایشان در زمین بود تسبیح و تقدیس خدا میکردند
خدا را یکی از آنها که از هم بهتر و خوشبوتر و خوشتر بود لباسهای پاکیزه در بر

فهمیدم

فهمیدم که جدم پیغمبر است رو بمن کرد فرمود دل خوشدار که خدا دعای مادرت را در حق تو
مستجاب گردانید صبح که از خواب بیدار شدم دیدم غلامان منصور آمده و مرا به
نزد او بردند غل و زنجیر از گردن برداشت ده هزار درهم که بجای انعام
زیاده از هزار تومان است بمن داد و امر کرد اشتری را هموار سوار کرده تعجیل
به مدینه آوردند گفت کنی او که تمام شد منهم تفصیل حالم را برایش گفتم از وقت
این ماه در و دریا بردوست یکدیگر را گرفته سرور و خوشحال آمده خدمت حضرت
صادق جعفر آقا که بعد زن از اهل دیدم که شکر نعمت ابرانها سبب خلاصی فرزند
بواسطه این شد خیر و برکت این عمل را تعلیم کردم در شهر دیدم شبی منصور
امیرالمؤمنین را در خواب دید با کمال غیظ و غضب میفرماید فرزندم را که
که در زندان حبس کرده ای رها کنی ترا در میان این دریا آتش میاندازم بعد
که نگاه کرد منصور دید دریا عظیمی از آتش در زیر پای او شعله میزند از
وحشت و دهشت از خواب بیدار شد بعد فرزندت را عذر خواسته فرستاد
یا امیرالمؤمنین از برای خلاصی یکی از فرزندانش این طور با کمال غیظ و غضب
بخواب منصور آمد و او را از زندان نجات میدهی کرانه و طفل یتیم غریب
مسلم اولاد فرزند یکسال در کوفه میان زندان حبس گرفتار شدند با پاها
در کنده زنجیر بگردن در زندان چه شب از روز و روز از شب فرق داده نمی‌شد
مخصوصاً عید امر کرده بعد غذای لذیذ و آب سرد با این دو طفل نمیدهند
این دو طفل یتیم غریب با پدرشان مسلم بکوفه آمدند و بعد از شهادت پدر در زندان ابن زیاد
گرفتار شدند یا خدمت سیدالشهدا در کربلا برسند و بعد از قتل از زندان نجات

دستگیر کردند و بکوفه بردند چنانچه هم چنانچه خبر دارد در هکث الغلامان فی
السجن سنة یک سال تمام این دو طفل در زندان ماندند شب و روز گریان
و نالان بودند بعد از مدت یک سال روزی برادر کوچک روی به برادر بزرگ
کرد و گفت برادر ما هر دو یک سال است که در این زندان گرفتاریم و نزدیک است هلاک
شویم خوب است معرفی خود را به این زندانبان بنماییم شاید بر ما رحم کرده ما را
از این زندان نجات دهد قبول کرد زندانبان را طلبیدند فرمودند بگو بدانیم
آیا محمد را میشناسی گفت آری پیغمبر است فرمودند علی ابن ابی
طالب را میشناسی گفت در حقیقت داری که شیر خدا و جانشین پیغمبر است فرمودند
میدانی عقیل برادر علی ابن ابی طالب است گفت آری فرمودند مسلم را میشناسی که
فرزند عقیل است گفت هم اینها را میشناسم مقصود شما از این حرفها
چیست گفتند ما هر دو طفل پسر برادر اوئیم آنوقت گفت یا شیخ تحف
من عترة نبیک و من ولد مسلم ابن عقیل امر دارم هر دو اولاد
پیغمبرید و ایتام مسلم ابن عقیل پس گفت گناه دارم
که شما یک سال است در این زندان میمانید و من جرم کنم آقازادها پاینید
هذا باب السجن مفتوح لکما در زندان از برای شما باز است هر کجا میخواهید
بروید زنجیر و کند از گردن و دست و پای ایشان برداشت و گفت آگاه باشید
نا فرمانی را در راه ابن زیاد نکنید روزها پنهان باشید و شب هر قدر
میتوانید راه بروید تا خود را به مدینه رسانید این دو طفل دست یکدیگر گرفته
از زندان بیرون آمدند از روز تا غروب آفتاب میان این باغها و نخلستان

۲۶

کوفه مخفی شدند لشکر دید بیرون آمده بر سر راه مدینه بعد از این نخلها پنهان شدند
هر چند قدم که میرفتند نظامی با اطراف میگردید که مبادا کسی ایشان را به بیند و
خبر به ابن زیاد دهد و دو مرتبه دستگیر شوند و بحصه صنیفه که پسر زیاد اطلاع
کرد و گفت هر کس که این دو طفل را پیدا کند جایزه و انعام زیاد در نزد
من دارد و هیچ فروش کار به بینا برخواسته هر تقرر بطرفی روانه شدند و جستجوی
این دو طفل یتیم برآمدند که هم از هم سبقت برند یافتن این دو طفل و هلاک
کردن ایشان بیشتر بعد عادت بعد این ستم بین دو زن دارد یکی در شهر کوفه
یکی هم در بیرون کوفه منزل در نظر این زن خوشنود داشت و از دو شده خانه اش در بیابان است
این مرد وقت طلوع آفتاب این خبر که شنید سپاه جلیل را برداشت و حمله و هیچ
سوار بر اسب شد و از خانه بیرون آمد از این کوچه بان کوچه از این بازار به آن
بازار این محله به آن محله تمام شهر کوفه را گردش کرد این دو طفل را پیدا کرد و اخبار هیچ
باغها و نخلستانها هر که را دید سؤال کرد که سراغ نداد تا نهار شب بجستجو
خسته شد به منزل خود آمد و با خود گفت حالا که نیم شب است در دروازه کوفه
بسته میروم در این منزل که خارج شهر دارم به نزد این زوجه امشب در آنجا استراحت میکنم
صبح هر طوری که است این دو طفل پیدا میکنم ایشان را به قتل میآورم سرشان را
برای پسر زیاد میبرم قضا این دو طفل از اول صبح تا غروب آفتاب میان این
این نخلستان نهان کوچ و از این درخت و از آن درخت حفظ اینها را شکستند هیچ کس را
قدر تاریک میشد براه یافتند از نخلستان نهان کوچ که بیرون آمدند
میرسند در خانه همین عورت وقتی داشتند زوجه این ستمگر در خانه ایستاده

رن

مستور است که شاید شوهر ملعونش بیاید که این دو طفل برسند و چشمش به این دو طفلها
بیافتد میگویند خوب است معرفی خودمان را برای این زن بکنیم شاید رحم
کرده است باو در منزلش پناه داده و هر دو نزدیک رفتند و دست تا سینه گرفتند سلام
کردند گفتند یا امة الله انا غلامان صغیران غریبان غیر خبیرین
بالطریق اضیفینا سواد لیلتنا فاذا اصبحنا لزمنا الطریق
و نحن عترت نبیک ازین هر دو طفل پرسیدم شما کیستید و از اولاد
پیغمبر تو ایم نسبت را به شما اهل بیت را امید ما امشب ما را در منزلت پناه بده
تا اینکه صبح شود جای خواب به ببینیم و از پی کار خود برویم گفت میگوئید بدانم کی هستید خانه
غذا دارید تا کنون از شما که پرستار ... گفتند ازین اگر سر ما را فاش نکنی
از برایت میگوئیم گفت اگر شما اولاد پیغمبر پس منم از دوستان خاندان رسالتم
خوف نکنید گفتند ازین ما هر دو طفل یتیمان مسلم و یک سال است در زندان
عبید الله محبوس بودیم امروز زندانبان ما را شناخت رها نمود گردو ما را
با هم قرار داده ایم که روزها پنهان باشیم و شب ها راه برویم حالا دیگر خیلی خسته
شده ایم و از صبح تا بحال راه آمده ایم پاها را آبله کرده و از خار مغیلان
مجروح گردیده و قادر بر حرکت نیستیم علاوه براین تاریک است راه را نمیدانیم
گفت امشبی مهمان تو ایم صبح برویم ... شناخت هر دو را در بغل گرفت و صورتشان
بوسید هر دو را وارد خانه کرد فرشی ... گسترانید ایشان را ... نشانید و
غذا حاضر نمود ... گفت نور دیده ها زود راحت کنید و بخوابید
مبادا صدا بلند کنید آهسته صحبت نمائید شوهرم ...

رنگ از روی شان

یکی از دشمنان پیغمبر و آل پیغمبر است و از تابعین عبید الله است مبادا شما را ببیند و
شما را بشناسد و بفهمد که شما امشب در اینجا هستید و صدمه به شما برساند این دو طفل
هر دو دست بگردن یکدیگر در آورده و در میان بستر خوابیدند تا آنکه پاسی از شب گذشت صدای در خانه
بلند شد و حارث وارد خانه گردید ضعیفه ... که از آنچه که این دو طفل در
... حکایت ... آنها ... در کمال غیظ و غضب ... را ...
... را ... گفت ... گفت از ... از برای ... دو
طفل مسلم از زندان عبید الله فرار کرده اند از صبح تا بحال ... شب
... اطراف ...
... این دو طفل را ... آورم ...
غذائی برای ... را ... این دو طفل
... صدای ...
در آنجره که ... این دو طفل رسید ... گفته
انا لله و انا الیه راجعون ... جلاد ...
آهسته ... یکدیگر ...
... آهسته آهسته صدای ...
... صدای گریه ... ضعیفه ...
... گفت ... گریه ... از جا
حرکت کرد و چراغ ... از این ... این دو طفل
... دست ... یکدیگر ... چراغ ...

گذاشت هر دو دست بازوهای این دو طفل را گرفت و قوت کرد [illegible]
جدا نمود نظاره عجب آورد بصورت این دو یتیم [illegible]
[illegible] شروع کردند [illegible] گفته
الشیخ [illegible] هر دو یتیم [illegible]
قال من [illegible] قالا [illegible] فقلنا الا [illegible]
الحرم [illegible] قالا یا شیخ نحن من عترة نبیک
ومن ولد مسلم ابن عقیل گفته الشیخ یا اولاد [illegible] ابن
عقیل [illegible] این [illegible] بصورت این
دو طفل [illegible]
بصورت [illegible] فقتل اللعین اکتافهما [illegible]
بازوهای این دو طفل را محکم بست [illegible] این دو طفل
[illegible] از [illegible] غلام گفت
اگر [illegible] تقصیر [illegible]
[illegible] این دو طفل شروع کردند [illegible]
قالا یا شیخ انطلق بنا الی السوق واستمتع باثماننا گفته شیخ
[illegible]
از قیمت ما منتفع شو [illegible] قال اللعین لا ولا [illegible]
[illegible]
فی قلبی من الوجد [illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible] یا عدل یا حکیم یا احکم الحاکمین
احکم بیننا وبینه بالحق [illegible]
برادر بزرگ [illegible]
[illegible] برادر بزرگ [illegible]
[illegible] حتی القی الله وانا مختضب بدم اخی فضرب اللعین عنق
الصغیر ووضع راسه فی المخلاة [illegible] الطفل [illegible]
برادر [illegible]
[illegible] تفصیل کشتن
آن دو طفل [illegible]
[illegible] این دو طفل را [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اول برادر بزرگ [illegible]
[illegible] برادر [illegible]
[illegible] برادر [illegible]
برادر [illegible] برادر [illegible]
ابو الفضل [illegible]
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

وقتی جبرئیل امین از جانب رب العالمین بر حضرت خاتم النبیین نازل یا رسول الله
سلطان روم با لشکر خود عازم جنگ با تو شده است و از مملکت خود حرکت نموده
ترا هم باید اسباب جنگ را درست و مهیا جنگ باشی پس از انقضای ایام وحی خاتم
انبیا وارد مسجد شد بعد از ادای فریضه بر منبر برآمد فرمود ایها الناس آگاه باشید
خلاق عالم خبر داده که پادشاه روم با لشکر و عسکر خود حرکت کرده عازم جنگ
با ما است شما باید با رضا مهیا جهاد باشید تا ... در این باب جاری نشده
از وقتیکه ... کردند مردم را بجهاد ترغیب و تحریص نمودند و فضیلت جهاد را
بیان فرمود ... از ... فکان ثلثة الاف فارسی
سه هزار نفر معتمد جهاد شده بخانهای خود رفته اسباب سفر جنگ خود مهیا ساختند
روز دیگر خدمت حضرت حاضر و خاتم عالم از برای ایشان سه نفر را بترتیب امیر
سرکرده قرار داد فرمودند امیر و سالار شما اول جعفر ابن ابیطالب و اگر او را
عارضه رخ داد زید ابن حارثه را سالار و امیر قرار دادم و اگر او را شهید شد
عبدالله ابن رواحه را بر شما امیر نمودم یکی از کهنه در آنجا حاضر بود گفت اگر این پیغمبر
حق است باید این سه نفر در این جنگ کشته شوند زیرا که دأب و عادت پیغمبران
سلف چنین بود که هرگاه لشکر و عسکر روانه جهاد میکردند اگر از برای ایشان سرکرده
و امیر متعدد بترتیب قرار میدادند این سرکردها در آن جنگ یقیناً کشته میشدند این
بود که لشکر اسلام از استماع این کلام مضطرب شدند هر کسی بخانه خود رفته با اهل و عیال خود وداع
نموده و وصیتها ... خصوص جعفر و زید و عبدالله روز دیگر آن سه هزار نفر

با آن سه سرکرده مسلح و مکمل از مدینه بیرون آمدند خاتم انبیا بنفس مقدس مشایعت
کرده اهل مدینه از مردان و زنان کلاً بیرون تا ... تخمیناً قریب دو فرسخی مدینه است
با آن سه هزار نفر همراهی کرده وداع کردند اهل مدینه آن سه هزار و پیغمبر دعا ...
ذکر کرده فرا غزوا علی اسم الله و لا تبالوا بقلة عددکم ... ایها الملائکة
فربکم من فئة قلیلة غلبت علی فئة کثیرة و ... وصیت من بشما اینست
هنگامیکه با دشمن و عدو مقابل شدید اول سبقت بر جنگ ننمایید بلکه ایشان را با سلام
دعوت کنید ... قبول نکردند آنوقت بنای جهاد گذارید و ... بتوفیق ملک منان و
حضرت سبحان ظفر و غلبه یافته گریخته را دیگر تعاقب ننمایید هر کسی بشما پناه آورد
او را پناه بدهید اگر کسی ... دیگر متعرض نشوید اگر ...
دارد در صحرا از پا درآمد برش هجوم ننمایید با اهل و عیالش کار نداشته باشید
طفلان را ترحم کنید ... طفل ... مذهب و ملتی ... آب را بر روی
ایشان نبندید زیرا که خلاق عالم آب را بهمه ذی روحی حلال کرده حیوانات را نکشید
درختان و اشجار ایشانرا قطع ننمایید منازل ایشانرا خراب نکنید آتش ...
خرمنهای ایشان نزنید فرمایشات پیغمبر تمام شد و لشکر اسلام متوجه بلاد روم گردیدند
پنج منزل از مدینه دور شدند از خاک حجاز بیرون و وارد ارض موته گردیدند پس از تلاقی فریقین
لشکر اسلام مقابل لشکر کفر صف کشیدند لشکر کفر قریب بدویست هزار نفر این سه هزار نفر
مقابل دویست هزار نفر جعفر ابن ابیطالب علم بدست مشغول صف آرائی خاتم انبیا
در مدینه بالای منبر مشغول موعظه یکوقت نظر بجانب زمین موته انداخته فرمود حجابها
برداشته شد بلندیها پست و پستیها بلند این پنج منزل راه جمیع زمینها و سنگها ...

کوهها و جبال و تلال و صحراها هم مستقیم رؤس جبال و بطون اودیه برابر یکدیگر
مانند یک خط مستقیم باشد از روی زمین موته بعینه حضرت نظر افکنده
انداخته و میدان کارزار زمین موته رو بآن جناب فرمودند اینک الان لشکر اسلام مقابل
لشکر کفر صف کشیده اند اینک زید ابن حارثه علم برداشته وارد میدان شد آن جناب چشمها
بجمال پیغمبر دوخته منتظر کلام از زبان که ایشان رسیده از آنچه بروز میکند نالها اشک
رسول خدا جاری شد فرمودند خدا تا اجرش دهد در مصیبت زید که او را شهید کردند آن جناب
هم محزون نظر بجمال پیغمبر رسول خدا بی از زبان فرمودند اینک عبدالله رواحه علم را
برداشت و وارد میدان شد اند که تکلف تماشای آن جناب ملاحظه میکنند الحمد لله
انفیا جاری فرمودند خدا تا اجرش دهد در مصیبت عبدالله ابن رواحه او را شهید کردند
پس از آن فرمودند اینک پسر عم جعفر علم را برداشته وارد میدان شد آن جناب بلا قطع
میکنند که آیا از جعفر چه خبر میشود اینها از بالای منبر و زمین موته نظاره میکنند
و می بینند که جناب جعفر مثل شیر گرسنه از هر طرف جنگ میکنند و لشکر کفار مثل روباه
بلخ از دم شمشیر فرار میکنند ولی هر صدمه که بر بدن جعفر میرسد پیغمبر ای بلا جزع
تا آنکه ظالمی ضربتی بدست راست جعفر زد دست راست از بدن جدا گردید
پیغمبر آهی کشید اصحاب سبب سؤال کردند فرمودند دست راست از بدن جدا شد اینک
علم را بدست چپ گرفته و جنگ میکنند ظالم دیگر شمشیر رسید دست چپ را زد دست
چپش هم از بدن جدا شد پیغمبر آهی کشید اصحاب عرض کردند چه شد یا رسول الله فرمودند دست
چپش را هم انداختند علم را بسینه گرفته و لشکر اسلام را بجنگ ترغیب و تحریص میکند
تا آنکه ظالمان لعینی عمودی بر فرق مبارکش زدند که جعفر از اسب در غلطید

رواج ...

یکمرتبه اصحاب دیدند رنگ از صورت پیغمبر پرید حالش منقلب شد عرض کردند یا رسول الله
بار چرا اینطور منقلب شدید پیغمبر جهت آنکه فرمودند صدای شیون مردم بلند شد همین
طور که مردم مشغول گریه بودند امیر المؤمنین وارد شد در مسجد اصحاب چشمهای مبارک
آنحضرت دیدند که از اشکها پر شده جمع کردند اشکها را بعد از آنکه معلوم شد
جعفر پسر ابوطالب برادر امیر المؤمنین است تا اینکه خبر کشته شدن برادر را به برادر بگویند
نمیدانند امیر المؤمنین هم چون مسجد صدای گریه مردم را شنیده بود این بود که
وارد مسجد شد و مردم یکمرتبه ساکت شدند تشویش کرد دیده یکمرتبه پای منبر مقابل
پیغمبر ایستاد عرض کرد یا رسول الله مگر خبری از برادرم جعفر رسیده پیغمبر گریسته
فرمودند یا علی خدا تو را اجر دهد در مصیبت برادرت جعفر همینکه این حرف را شنید
فرمود آه الان انکسر ظهری را که شنیده شده برادرت در مصیبت برادر این کلام را
گفته تا شهادت امام حسین سید الشهدا او وقتی رسید بالین برادرش قمر بنی
هاشم برادر را دید چه برادری فرق شکسته بدن پاره پاره دستها جدا گردیده از
مرکبش پیاده شد خم شد دستها بکمر گرفت صیحه کشید ای الآن انکسر ظهری و قلت
حیلتی کشف حالا دیگر کمرم شکست حالا چاره ام کم شد تم المجلس الشریف

بسم الله الرحمن الرحیم

روضه روز دوم محرم در کربلا نوشته شده یا مجلس پنجم باید نوشت باین عنوان امروز که روز دوم محرم است
حسین (ع) با اهل بیت در کربلا کنار فرات فرود آمدند مصیبت زینب را با اهل و عشیره داشت حسین میگویند
بار زینب سیر کردند مگر من نیامدن منتظر تکلیف هستم که ایشان بجز این سوگ کجا روانند از سید الشهدا او در منبر
بر برادر و خواهر و منبر نوشته باین عنوان بسم الله الرحمن الرحیم من الحسین ابن علی ابن ابیطالب الی اخیه

محمد المعروف بابن الحنفیه و من قبیله بنی هاشم اما بعد غلط اکثریان ... نکنی و لکن لا تقرّ ... تنزل
این چه حکایت است از چینی ... برادر حضرت محمد ابن علی که معروف بابن الحنفیه است ... که نزد او رفت از ...
اما به برادر سبحان ... دنیا ... درداوم ... که هرگز ... و اما ... پشیمان ...
و باقی ... دنیا اختیار کردیم ... نامه ... که ...
دنیا ... منزل ... مقصود خود رسیدیم در کتب و مقاتل ... معلوم نشد که جواب نامه حضرت را ...
حضرت ... جواب ... از ... حضرت نوشته ... آوردند ...
حضرت ... نوشته ... کتب ...
ان لا اوتیت ... الخیر ... اقتلک والملک بالطلیف الخبیر او ترجع الحکم ...
رسیده ... امروز ... محرم ... رسیده ...
رسیدی ... خواندم ... توسط ...
کردن ... در غضب شد ...
افلح الرقوبا ... رضات المخلوق بسخط الخالق ... خدا ...
... حالا وقتی ... بنی هاشم ...
... حضرت ... نوشته ... جواب ...
جواب لقد حقت کلمة العذاب ...
... در غضب شد ...
...
...
را ان ... الرفیق ...

بسم الله الرحمن الرحیم

یکی از شرایط بزرگ اسلام و صفات اهل ایمان پوشیدن عیوب بندگان خداست با یکدیگر
مؤمن و مسلمان است حتی المقدور باید سعی و کوشش کند که عیوب برادران دینی خود را بپوشاند
و لو رأی العین به بیند چه این صفت از صفات خداست و یکی از اسمای او ستار العیوب است
و چه قدر خوش نود شود خدا از آن بنده که متصف بصفتش گردد جبرئیل عرض کرد یا رسول الله
خدا ... باید بگو با ستاران خود هر که در دنیا بپوشد یک گناه از گناهان بنده از بندگان
مرا من که خدا او را هم در قیامت میپوشانم تمام معاصی او را و او را رسوا و مفتضح نخواهم کرد
هر که برسد عیب ... بندگان خدا و مؤمن و مسلمان باشد خدا تمام عیوب و معاصی او را
فاش کند اگر چه در میان خانه ... مرتکب شود خدا او را رسوا و مفتضح نماید یا من
اظهر الجمیل و ستر القبیح یا من لم یؤاخذ بالجریرة و لم یهتک الستر هفتاد هزار
جمعیت از بنی اسرائیل با موسی برداشت رفت از برای دعای باران روز اول هر چه دعا کردند اثر
پیدا نشد روز دوم هر چه ... فایده نکرد روز سیم خطاب رسید ای موسی با اینها بگو اگر ...
... که از صدای ... که ... خشک شود ...
...
...
...
...
...
...

حجیت فرموده تا روز ... است از میان حجیت پرده بردارد والا خدا پیغمبر باید اکرد را نیز ...
کنی و پرده زری آن وقت حضرت ... خواهم ... در ایام ... انحنی شفیع ...
نادم شد و در قبلتین ... رضا با تا حال که مزار رسالت ... در سیدانانی ... که در میان ...
منقطع ... فلانا از این عمل قبیح ... دم و پشیمان و توبه کردم در باب رحمت الهی ... در آتش
دوزخ ... قبول شده و نگاه داران رحمت بار دیگر ... که بنی اسرائیل ... رحمت ...
... رفته ... در وقت ... پرده میان اهل ...
... میان ... رسوا ... آن وقت ... که مؤمنین و مسلمانان ...
خدا ... که در قیامت ... مؤمنین و مسلمانان ...
... مؤمنین و مسلمانان باشند ... که مؤمنین و مسلمانان ...
... خدا ... انتقام از مؤمنین و مسلمانان ... خدا ...
... آل محمد ... حضرت ...
... صدا ... الا لعنة الله على القوم الظالمين

بسم الله الرحمن الرحیم

در منتخب ... وارد شده که ... امام جعفر صادق ... روز عاشورا ... تنزل الملائكة
من السماء ومع كل ملك قارورة من البلور الابيض ملائکه از آسمان
میآیند و با هر یک ملکی شیشه از بلور سفید است ویدورون فی کل بیت و مجلس
یبکون فیه على الحسین این ملائکه میروند در هر خانه و مجلسی که عزای سید الشهدا در آن
خانه و مجلس برپاست و در هر ... گریه میکنند فیجمعون دموعهم
فی تلك القوارير ... از چشمها ... عزای سید الشهدا ...

میگیرند و در آن شیشه ... سفید جمع میکنند و با خود بالا میبرند این اشکها را
نگه میدارند تا روز قیامت که میشود آن وقت آن اشکها را با خود ...
میآورند و در جهنم ... آتش ... شعله میکشد و
میریزند ... من تلك الدموع على النار فتطفئ النار على
الباكي على الحسين ... الف ... از آن شیشه را ...
در ... آتش ...
...
... امروز روزیست که ...
... امروز روز ...
... امروز روز ...
اول شخص ... ندا میکنند
هل من ناصر ينصرني وهل من معين يعينني ...

بسم الله الرحمن الرحیم

... سال ... ساله
... ده سال ...
... جبرئیل ... رسول الله ...
... جبرئیل ... رسول الله ...
خدا ... قیامت ...
... بر ...

حبیبم مصطفی بدون اذن داخل شو جان آن اوقیقی [illegible] متفاقانی الارواح آنکه بصورت جسمانی گرد
السلام علیک یا ایها النبی و رحمة الله و برکاته [illegible] از اذن دخول مصطفی [illegible] فاطمه
بیا اینجا پدر [illegible] فرمود حال وقت [illegible] مرتبه دیگر در مرتبه دیگر تا سه مرتبه [illegible]
در آنکه فرمود [illegible] هادم اللذات [illegible] کننده اطفال
و [illegible] زنان [illegible] ملک مقرب عزرائیل است
در [illegible] یقین [illegible] اذن [illegible] خانه [illegible]
که اذن گرفته داخل شد [illegible] عزرائیل ملک مقرب [illegible] حتی جبرئیل
که [illegible] اذن [illegible] داخل آن خانه شوند [illegible] خانه [illegible]
آنکه [illegible] خانه [illegible] که [illegible] صاحب آن خانه
[illegible] شعله آن آتش [illegible]
عاشورا [illegible] ابی عبدالله [illegible] را از [illegible]
قال الراوی [illegible] الحقیر الفقیر المذنب [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

اعزم الاشیاء [illegible] ان لکل شیئی ثمرة و ثمرة الفؤاد
الولد [illegible] که [illegible] فرزند [illegible]
مخدره زینب سلام الله علیها [illegible] برادر [illegible] روز عاشورا [illegible] حسین
[illegible] دو طفل داشت یکی عون و یکی محمد [illegible] این دو طفل [illegible]
شمشیر [illegible] کف [illegible] جانشان [illegible]
از [illegible] جان [illegible] تا [illegible]

زنان از خون خضاب برکش [illegible] کبوتر بچگان تا شاخ سدره رسانید آشیان [illegible]
تا پیش فرزند رسول که کسی قربانی خواهر قبول [illegible] از خیمه بیرون آورده دو برادر
گردانید عرض کرد آقا [illegible] قبول کرد امید دارم این قلیل قربانی را از خواهرت
زینب قبول کنی [illegible] جان نثار [illegible] کننده [illegible] این خواهر و برادر
[illegible] میدان رفتن آن جوان [illegible] از [illegible]
[illegible] رفتن میدان زینب [illegible] میدان رفتن این دو طفل تشنه
[illegible] این خواهر راضی [illegible] که برادر بمصیبت اولاد مبتلا شود
و نه آن برادر راضی [illegible] خواهر مبتلا بمصیبت فرزند گردد آخر الامر [illegible]
مادرم فاطمه [illegible] حضرت [illegible] زینب [illegible]
[illegible] خواهر [illegible] طاقت جنگ کردن [illegible]
علاوه بر این [illegible] عبدالله جعفر [illegible] برادر [illegible]
آقا [illegible] عبدالله [illegible] این دو طفل را [illegible]
زینب این دو طفل [illegible] از کربلا برگردانی [illegible] که در رکاب برادرت
حسین [illegible] این دو طفل را [illegible] فرستادم آقا [illegible] این دو طفل
بجانب میدان [illegible] از جوانان بنی هاشم که بمیدان رفتند [illegible] این دو طفل
از [illegible] هر دو [illegible] پیاده رو بمیدان [illegible]
[illegible] شمشیر [illegible]
[illegible] حسین [illegible] خواهرش [illegible] طاقت [illegible]
دو طفل [illegible] برادر [illegible]

من العدوان فنال قوم فی الورى عبان قد ترکوا معالم القرآن عون از بکت
وبکر جلو میدان تنکوفنی فانا ابن جعفر شهید صدق فی الجنان ازهر
یطیر فیها بجناح اخضر عبد ده نفر را بدرک فرستاد و عون سه سوار و هجده پیاده را
بخاک هلاک انداخت یکمرتبه دو درش ان را گرفته و تکه تکه نمودند ازکار ان کوفه وشام بالائی
دو طفل چه کردند هنیقه رسیدان نا ثه این دو طفل عقبه کردید آقا تعجیل بمیدان آمد و
از میدان برگشت در حالیکه کشته این دو طفل را یکی زیر این نعش زده و یکی زیر آن نعش
آورده بدر خیمه صدا زد خواهر زینب بیا بچه هایت از میدان برگشته تمام زنان ودختران
همه از خیمه بیرون ریختند کشته این دو طفل را استقبال کردند مگر زینب نیامد وقتی
هم که زینب بمدینه برگشت عبدالله جعفر همین کلمه را از زینب پرسید که زینب شنیده ام
وقتی برادرت حسین کشته دو طفل مرا آورده بدر خیمه همه زنها کشته دو طفل مرا استقبال
کردند مگر تو از خیمه بیرون نیامدی گفت عبدالله ببخش مرا عفو کن ترسیدم که از خیمه بیرون
بیایم برادرم حسین چشمش به بینید از روی خجالت بکشد در اینجا زینب گذشت داز
خیمه بیرون نیامد اما وقت آوردن کشته هجده ساله اکبر زنها که از خیمه بیرون آمد زینب بود
فالک واولداه واقرة عیناه ستم است محبت مادر از همه بیشتر میشود بروح لیلا
نیامد لیلی سه مرتبه خواست حرکت کند دید زانوهایش قوت ندارد لهاذا مصیبت
لیلا همین جا ختم میشود که باز هم محبت داشت [illegible]
کی ده الی و به تمت المجلس الشریف بید الحقیر الفقیر المذنب الجانی
تراب اقدام المحدثین والذاکرین والرائین محمد کاظم

بسم الله الرحمن الرحیم

عزرائیل مأمور شد برای قبض روح خاتم انبیاء از آن گرفت در داخل خانه پیغمبر شد سلام
کرد فرمود عزرائیل برای قبض روح من آمدی یا برای عیادت عرض کرد یا رسول الله حق تعالی
مرا فرستاده و مأمورم که بار رضا بانم رکرده یا قبض روح نمایم [illegible] فرمود بعد القدر را
مهلت بده که برادرم جبرئیل بیاید عزرائیل عروج کرد و بین راه جبرئیل را دید گفت
یا عزرائیل اما تری ابواب السماء مفتوحة لروح محمد اما تری حور
العین قد تزینت لروح محمد عزرائیل برگشت و جبرائیل خدمت پیغمبر رسید فرمود
برادر جبرئیل در چنین حالی مرا تنها گذاری عرض کرد یا رسول الله بخدمات شما مشغول بودم
زینا که بهشت حرام است بر تمام پیغمبران و امتهای آنها تا آنکه تو و امت تو داخل شوی
اول برگشتا بید کناره شوم در روز قیامت فرمود جبرئیل گفتی بگو که غم از دلم زائل
گردد جبرئیل هر چه گفت از زینت بهشت و حور و قصور توصیف مینمود فرمود جبرئیل من ازاینها
غم ام حرف بزن که غصه از دلم بیرون آید عرض کرد یا رسول الله غصه شما را میدانم
با اوضاع سلامت [illegible] و لسوف یعطیک ربک فترضی
الله راز [illegible] است روز قیامت [illegible] ببخشیم که [illegible] از امت
فرمود حال ملک الموت را بگو بیاید و را اعلام نمود جبرئیل عزرائیل یا ملک الموت
احفظ وصیة الله لروح محمد میکائیل عن یمینه والعزرائیل اخذ روح
الشریف فلما کشف الثوب عن وجه رسول الله نظر الی جبرئیل فقال له
ان الشدائد تخلف لی قال یا محمد انک میت وانهم میتون کل نفس
ذائقة الموت یا رسول الله حقیقتا شتیاق لقای شما را [illegible] فرمود عزرائیل مشغول شو

بقبض روح آنحضرت جبرئیل عرض کرد یا رسول الله این آخر آمدن من است بر روی زمین و دیگر زمین نیایم
مگر بعزم عالم [illegible] با پیغمبر آنحضرت فرمود [illegible] در خیمه ایستاده بودم دیدم
پیغمبر در گوشه [illegible] مشغول است و جبرئیل [illegible] بر بازوهای پیغمبر گذارده موعظه
میکند آجرک الله یا رسول الله بولدک الحسین [illegible] صدوق [illegible] در سینه
[illegible] فرمود [illegible] حسین را [illegible] و دیدم [illegible] در سینه
[illegible] امیر [illegible] در [illegible] و علامت [illegible] دست حسین را [illegible]
در سینه پیغمبر [illegible] معلوم است مختصر است [illegible] در سینه [illegible] باشد [illegible]
[illegible] در سینه مختصر باشد [illegible] مختصر [illegible] کوه است [illegible]
از سینه [illegible] بر دارید [illegible] گفتم [illegible] اختصار سینه [illegible] حکم [illegible]
مناسبت دارد فرمود [illegible] بگذار [illegible] با بوسم [illegible] از وداع
آخر من است [illegible] دست مبارک [illegible] دو بازوی علی [illegible] و در زیر [illegible]
[illegible] دو [illegible] مبارک [illegible] فرمود ملک الموت شروع کرد بقبض
روح از [illegible] از [illegible] حرارت [illegible]
پیدا [illegible] دو [illegible] گذارده بود [illegible]
[illegible] شریف [illegible] فرزندش حسین [illegible] تا سه [illegible] از شدت
تشنگی [illegible] گرده [illegible] دیدم [illegible] مبارکش
از شدت تشنگی [illegible] میکند [illegible] اسقونی
شیئا من الماء [illegible] از [illegible]
[illegible] آن [illegible] فاتم الانبیاء [illegible] بعد [illegible]

[illegible] و دستهای شریفش مستقیم و [illegible] بر زبان جاری [illegible] چشمهای [illegible]
بست صدا [illegible] عظّم الله اجورکم فی نبیکم محمّد [illegible]
و [illegible] و [illegible] اهل [illegible] پیغمبر [illegible]
امیر غسل داد و کفن [illegible] عباس [illegible] دفن شد [illegible] روز
[illegible] دفن [illegible] امیر [illegible] در خانه [illegible] دفن [illegible] حفر قبر [illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible] در قبر صورت [illegible] خاک قبر [illegible]
صورت [illegible] امیر [illegible] قبر [illegible]
[illegible] امیر [illegible] پیغمبر [illegible]
[illegible] کرده [illegible] مصیبت
[illegible] شد [illegible] روز سوم [illegible]
[illegible] در خانه [illegible]
[illegible] امیر [illegible] پیغمبر [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

(از [illegible])

[illegible] وفات پیغمبر [illegible] رسول الله [illegible] الأجل فرمود [illegible]
[illegible] نمازم [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] نماز [illegible] فرمود [illegible] غسل داده [illegible] کفن [illegible] در خانه [illegible]
[illegible] فانّ الله تعالی اول من یصلّی علیّ
خداوند تعالی اول کسی است که بر جنازه من نماز کند بعد از آن ملائکه اوّل من

بنزول جبرائیل ثم اسرافیل ثم میکائیل بعد از آن اهل بیت من به پای منبر نماز
بگذارند و راز بیرون امیر اقبال شد بی بی فاطمه حسنین را دست نزد گرفت آمدند
عرض کردند یا رسول الله ما خوابی دیدیم فرمودند تو دیده باشید بگوئید که بدانم چه
خواب دیده‌اید عرض کردند خواب دیدیم تختی در هوا معلق است ما سر و پای برهنه
عقب آن تخت میرویم فرمودند دیده باشید که آن تخت جنازهٔ من است که شما از آن
از پی گریان سر و پای برهنه میروید از آن تعبیرات صدای گریه و ماتم از خواتین
عصمت و طهارت بلند شد فرمودند یا علی نزدیک بیا وقت وداع است
امیر نزدیک آمد فاطمه را طلبید دست علی را گرفت دست فاطمه را بسینه
خود چسپانید حسنین در مقابلش گاهی در خیال مصیبت و فرزندهای در خیال
مصیبتهای حسنین شروع بگریه نمود بعد دست فاطمه را بدست علی گذارد و فرمود
یا علی این امانت من است او را بتو میسپارم این دو فرزند دیده‌های ما را دوست فقط
بنما بعد از من خوب رعایت حال نگهداری یا رسول الله زهرا امانت تو را بسوی
امانت را نیکو نگاه نکشند بسی بصورتش زدند محسنش کشته حقش را بردند پسرانش
بر علی چه گذشت وقتی که به نار زهرا را از در قبر نمودند دست بسینه دلش بیمار از قبر بیرون آمد
مولا بسوی مادر دست بسینه یا رسول الله قد استرجعت الودیعة واخذت الرهینة
گفت یا رسول الله کو تو از من بعد امانتی که در شب زفاف به دستم سپردی حالا امانت
تو را آوردم و شب در منزلم یا رسول الله واختلست من شوائد الغناء و مضاها
اشک ریزد حضرت از بلاها و مصیبتها دنیا آسوده شد اما حزنی فسرمد واما الیلی
فمسهد ولی روز گار علی بعد از این بجز آه فغان رسید شبها رخ به بعد از فراق تو

ای خدا

۲

این غمها که در دل من است بیرون نگو اهم رفت تا آنکه من هم مثل حضرت زهرا تو ملحق
شوم وستنبئك ابنتك فاطمة بتظافر امتك على هضمها فاحفها
السؤال واستخبرها الحال بلا بکها است بعد از تو برسم آوردند چه را قبر
از زیارت مرگ به مثل فی ابنتك سرا و بعضم حقها جهرا و عنع ارثها
چهل گاه این قبر را علی یکجا برد که در تاریکی شب از ترس دشمن بر تا در قبر را دفن کرد
اما روز روشن آشکارا مردم حق اعمالی بسته از قبرش بار از او منع تعصبه یکی گفت
و گفت تا آنکه مصائب دل یا رسول الله عن صفیفك حبر الناظر العصیم بیر الحقیر

بسم الله الرحمن الرحیم

اول مجلس بجا ریز شه الشهداء صلوات الله علیه در کربلا رفت ۴ پسر بعد بعد باشقی هر از نفر
در روز سیم محرم کتاب روات حسین پر جنگ کرده در چهار روز پسر عروة ابی قیس که یکی از
بزرگان اهل کوفه بود طلبید و گفت میروی نزد پسر فاطمه از او سؤال میکنی برای چه آمدی
در یا راسعه و چه اراده دارد عذر آورد زیرا که او از جمله کسانی بود که بابا نامه نوشته بود
و حضرت را بکوفه خوانده بود بعد که اهل از روسای لشکر امر کرد ایشان هم عذر آوردند زیرا
آنکه غایب از نامه خدمتش عریضه نگار شده بود نه کثیر ابی عبد الله شعبی که حرامزاده بود
در شجاعت و شقاوت سر تو بر آمد از جا برخواست گفت من میروم بحد الحق اگر اذن
دهی که زنی با نام حسین و سر او از برایت میاورم اللعنة الله گفت او همینکه نزدیک خیام رسید که
احتشام رسید ابو ثمامه صیداوی او را دید خدمت حضرت ایستاده بود عرض کرد قربانت
شوم اول حرامزاده و شریر ترین اهل زمین بسوی شما میاید فرمود بگیر عرض کرد که شرابی
عبدالله از جمله شجاعان و دلیران اهل کوفه است فرمود سؤال کن برای چه مطلب آمده ابو ثمامه
پیش آمد جهت سؤال او گفت از پسر برادر حسین پیغامی دارم فقال الرجل

فرمود پس شمشیر و الآلات حرب را از حضرت دور کن از وقت شرفیاب حضور بسیار کشش شد
گفت من هرگز به اصلحه باطل برکنده نشده ام و الآلات حرب را از خود دور نکنم فرمود پس من
قبضه شمشیر ترا میگیرم در آن وقت حضور آقا بیا و پیغام خود را برسان گفت این مطلب
از برای من [illegible] دیگری بقبضه شمشیر من برسد فرمود پس پیغامی که داری
بگو و تو همین جا باش من میروم به آقا برسانم و جواب را از برای تو بیاورم قبول نکرد
برگشت به نزد پسر سعد ملعون قره که یکی از [illegible] بود فرستاد خدمت حضرت
آن باسعادت شرفیاب حضور اقدس حسینی شد دیگر به نزد آن ملعون مراجعت
نکرد و جان خود را فدای حضرت [illegible] نمود [illegible]
پسر سعد دید قاصدش برنگشت قرة ابن قیس حنظلی را طلبید گفت میروی به نزد حسین از
او سئوال بکنی برای چه باین دیار آمده و چه اراده دارد قره آمد تا آنکه نزدیک اردوی
همایون حسینی رسید چشم حضرت که بر او افتاد فرمود کسی او را میشناسد حبیب ابن مظاهر
عرض کرد قربانت شوم شخصی است از طایفه حنظله بنی تمیم خواهر زاده ما است [illegible] او را
صاحب رای و اعتقاد [illegible] میدانستم گمان نداشتم که در اردوی پسر سعد داخل شود
فجاء حتی دخل علی الامام و سلم و ابلغه رسالته [illegible] حضرت سلام او را
و تبلیغ رسالت نمود حضرت فرمود من نیامدم باین دیار مگر بواسطه آن نامها که اهل کوفه
نوشته و مرا بسوی خود خوانده حالا اگر از آمدن پشیمانید دو مرتبه برمیگردم قره
خواست برگردد حبیب [illegible] گفت ویحک [illegible] [illegible] میروی
[illegible] گفت میروم [illegible] اگر صلاح خود را دیدم برمیگردم برگشت [illegible]
[illegible] حضرت را رسانید آن ملعون برداشت و در همان روز سیم محرم نامه به [illegible]

والله [illegible]

نوشت با این مضمون امروز که روز سیم محرم است وارد زمین کربلا شدم و در همان ساعت فرستادم
به نزد حسین سبب آمدنش را سئوال نمودم که چرا باین دیار آمده گفت بواسطه نامهای
اهل کوفه که مرا بسوی خود خوانده اند فعلا اگر میل ندارید برمیگردم حسان ابن قائد گفت
من به نزد پسر زیاد بودم که نامه رسید وقتیکه از مضمونش مطلع شد گفت حالا که چنگالهای
ما بر او بند شده میخواهد فرار کند امید خلاصی دارد و حال آنکه الآن دیگر زمان نجات
برای او نیست برداشت در جواب پسر سعد نوشت نامه تو بمن رسید از مضمونش مطلع شدم
بر یزید بر حسین و اصحابش عرضه بدار تا آنکه بیعت نمایند بعد رای من در باره او هم اقتضا کند
نوشت سر این نامه نامه دیگر رسید که از حسین و اصحابش بیعت بگیر و اگر بیعت نکنند آب را
بر ایشان و دیگران [illegible] تا روز هفتم محرم یک نامه از آن بیدین رسید که مضمونش و [illegible]
میکند نوشت با بن سعد انی قد حللت الماء علی الیهود و النصاری [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

رسید موکب اعلیحضرت همایون حسینی بلطف الرحمه نامه نوشت باهل کوفه داد لعنة الله [illegible]
و [illegible] در [illegible] نامه یافته و آنکه راه بهار کوفه از هر طرف مسدود [illegible]
بار [illegible] کسی داخل کوفه شود نه از کوفه خارج گردد که مبادا از [illegible] پسر
عقلتا داخل کوفه شود یا آنکه کسی از کوفه بیرون رود و خبر کوفه بحضرت برساند و [illegible]
دو مرتبه [illegible] حسین ابن نمیر با جمع کثیر از سواره و پیاده [illegible] راه [illegible]
قاصد آقا را گرفته در صدد [illegible] آمدند عبدالله [illegible] نامه حضرت را بیرون آورده [illegible]
[illegible] و جا [illegible] آوردند او را به نزد ابن زیاد و [illegible] گفتند [illegible] نامه [illegible]
[illegible] حسین بود [illegible] از اهل کوفه گفت چرا نامه را [illegible] لئلا نعلم [illegible]

بار اینکه نفهمی در آن نامه چه بود و مولایم برایت نوشته بود و لو از نادر عقب شد
و گفت دلت را نه تو رنجیده ام تا آنکه بگوئی آن نامه ها حسین برایت کدام اشخاص
نوشته بود و اسم ایشان را نگوئی و دیگر آنکه بر منبر برآئی و بولایت حسین و پدر و برادرش
لعنت نمائی گفت اگر [illegible] از منبرم کسی نخواهم گفت نام آن اشخاص چرا که مولایم حسین
با ایشان نامه نوشته بود و سر لعن کردن مطلبی نیست و رفت بالای منبر مدح کرد خاتم
رسالت را و لعنت نمود قاطعه بنی امیه را و فریاد برآورد که مردم [illegible] قاصد پسر پیغمبر
حسین ابن علی هستم بسوی شما مولایم حسین از مکه حرکت کرده و بجانب کوفه میآید
منتظر و مهیا باشید چون ابن زیاد امر کرد او را از منبر کشیدند و کتفهایش را از عقب
ببستند گفتگوها او را بر بام دار الاماره بردند و از بام قصر پرتابش نمودند
و استخوانهایش شکست عبدالملک ابن عمیر لخمی آمد و سر از بدنش جدا کرد
سر بریدن [illegible] رسید حتی آن سپهبد با ملامت کردند گفتند ظالم
رحم [illegible] این مظلوم که مشغول جان دادن بود دیگر چرا سر از بدنش جدا
کردی گفت خواستم زودتر راحت شود یک نفر در کربلا پیدا نشد که ملامت
کند بگوید امام حسین بعد از این همه زخمها و جراحتها دیگر [illegible] از قفا
[illegible] علاوه بر این باغ جوان [illegible] ساله کار را تمام کرده [illegible] ملامت کنند [illegible]
کسی خواهر مظلومه اش زینب آمد کنار [illegible] التماس کرد فایده [illegible]
دو دید به نزد پسر سعد رو کرد گفت [illegible]
فریاد برآورد یا ابن سعد أيُقتَلُ ابو عبد الله و انت تنظر اليه
[illegible] برادرم را [illegible] زینب [illegible] اشکش جاری

جدا کنی

سراسیمه کنان

روبرگردانیده

رو برگردانیده و انگشتش [illegible] و از صورت نحسش پاک کرد آن وقت رو بخواهر کرد گفت برو خیمه ها
سرپرستی کن [illegible] گفت بر سر این برادرت [illegible] و همه [illegible] خیمه [illegible]
[illegible] از [illegible] بر دیده حسین [illegible] که دیگر [illegible]
[illegible] زینب چه کند [illegible] و صد هزار [illegible] دست [illegible]
[illegible] در میان اعراب [illegible] و [illegible]
[illegible] سکینه [illegible] انگشتها [illegible]
[illegible] سکینه بر بالای [illegible] که غالب [illegible] این علامت
[illegible] که [illegible] آورده ام زینب [illegible] دستها را
بر [illegible] کنار [illegible] فریاد برآورد یا اهل الناس اما فیکم رجل مسلم [illegible]
[illegible]
[illegible] حال که برادرم [illegible] سکینه [illegible]
برادرم [illegible] دعنا نموت [illegible] فوق [illegible] برادرم [illegible]
[illegible]
جان در [illegible] مادرم [illegible] پرده [illegible] برگرد [illegible] امام واجب [illegible]
زینب [illegible] خیمه [illegible] عالم منقلب شد [illegible]
[illegible] کربلا [illegible] عالم را منقلب [illegible]
[illegible] پرده [illegible] میان میدان [illegible]
[illegible] جان [illegible] ایرین [illegible] سر [illegible] تمت المجلس
الشریف [illegible] الاقل المحدثین [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

شب عاشورا است و تا نه ماه طلوع کرده و اول شب است و مقدار قلیلی پیش از شب
گذشته ... با ... ماه تا ... روشن بوده و حضرت قدس سره از خیمه بیرون آمده
و همه اصحاب را که مخصوص وجود مقدسش بود کنار ... قرار گرفت
و همه هر کس که در رکاب آن حضرت همراه است از اصحاب و انصار و فرزندان و برادران
و برادرزادگان و بنی اعمام حاضر شوند فرمان ... حاضر شدند و بیرون
... نشستند فرمود اعلموا انکم خرجتم معی لعلمکم انی اقدم علی
قوم بایعونی بالسنتهم وقلوبهم وقد غیر العلم لانه
استحوذ علیهم الشیطان فانساهم ذکر الله بدانید که من در این سفر
آمده ام ... گمان کرده ام که بر سر قومی آمده ام که بدل و زبان با من بیعت کرده اند و مرا
خواسته اند که امیر ... ولی این علم شما تغییر کرده و دوستی ایشان به دشمنی و وفا
شان به نفاق مبدل گشت و شیطان سینه های ایشان را از ظلمات ... محبت و وفا
عذر و مکر و حیله و نفاق گذاشت ... عهد و پیمان خدا را از ... و خدا را
از خاطرشان محو گردانید الآن لم یکن قصدهم سوی قتلی وقتل من
یجاهد معی ویسبون حریمی بعد سلبهم حال هیچ مقصود غیر از این ندارند جز
آنکه من و آنکه با من همراه هستند بقتل آورند و اهل بیتم را برهنه کنند و اسیر نمایند والا
اخشی لو ما النا من هولاء الاعداء گمان ندارم از دست این قوم غیر از ...
... از برای ما در دنیا روزی باشد امشب شب آخر عمر و هر کسی که در رکاب من همراه است
تا ... فردا ... در این عالم بیش نیستیم و اخشی انکم لا تعلمون

ولستحیون

ولستحیون منی ... ترسم که ... باشید از ... حیا کنید
و در رفتن از این زمین ... والخذل بغیر عندنا اهل البیت محرمه
... حرام است انی قد اذنت لکم
فانطلقوا جمیعا فی حل لیس علیکم منی ذمام الان شما را رخصت کردم
اذن دادم و بیعت خود را از گردن شما برداشتم و هیچ مانعی در رفتن شما نیست هذا
اللیل قد غشیکم فاتخذوه جملا ثم لیأخذ کل رجل منکم بید رجل
من اهل بیتی ثم تفرقوا فی سوادکم وبلادکم حتی یفرج الله
تاریک است ظلمت شب شما را از نظر ایشان پنهان میدارد و همین تاریکی شب را مرکب ... از برای
خود قرار دهید والسبیل غیر خطر والوقت غیر هجیر راه و جاده ...
بی خطر است و هوا هم معتدل است ... هر یک از شما دست یکی از اهل بیت مرا بگیرد
و در ... این قوم ... و متفرق شوید و از ... خود بروید و جان خود را از مهلکه
نجات دهید قالت سکینه سلام الله علیها فوالله ما اتم کلامه الا
ونفر القوم نحو عشرة وعشرین ... سکینه ... هنوز کلام پدرم
تمام نشده ... ده ده بیست بیست بر میخواستند و میرفتند بعضی دست ...
... بعضی ... و میرفتند فلم یبق معه
الا ما ینقص عن الثمانین ویزید عن السبعین باقی نماندند
جماعتی کمتر از هشتاد و زیاده از هفتاد ...
از عقب ... سر در کشید ... علینا ...
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

طریحی در منتخب و صاحب و مقتل کبیر نقل میکنند که یکی از دوستان خاندان رسالت
گفت در سال شصت یکم از هجرت در کوفه بودم روزها گریه میکردیم یکروز گفتم
بر جمعیکه بودم نشنیده بودم از کیفیت قتل مسلم و هانی صحبت میکردند و از خروج
سید الشهدا از مدینه و توجهش بسمت عراق بار دیگر میگفتند لیکن سخنهای شان
مختلف بود و هرکس بخاطرش آنچه میرسید میگفت بعضی میگفتند اگر حسین خبر قتل مسلم
و هانی را بشنود و مکر و حیله اهل کوفه را بداند دیگر بکوفه نخواهد آمد تا هرجا که آمده باشد بر
میگردد و بمدینه میرود وَاِذَا بَانَ لَهُمْ مِنْهُمْ عَلٰى خِلَافِ مَا اَرْسَلُوا بِهِ مِنَ الْكُتُبِ
يَرْجِعُ اِلٰى حَرَمِ اللّٰهِ وَحَرَمِ جَدِّهِ رَسُوْلِ اللّٰهِ بعضی براه بودند که اگر حرکت حضرت از
مدینه بسبب کتب و رسایل اهل کوفه بود چون از جوار جد خود قطع علاقه کرده و از حرم خدا
و حرم پیغمبر دست برداشته و بیرون آمده و آواره وطن گردیده و با کمال استعداد با جمعیت
روانه شده دیگر بمدینه نمیرود و بجز آنچه نصیبش شود جانبازان آنچه خدا از برای او مقدر و مقرر گردانیده
بجهت آنکه میدانند اگر برگردد بمدینه یزید او را بجان آورده اند بلکه از برای بعضی دیگر
میگفتند اینها سیرانه است و صدق است حسین این روزها با تمامی عیال و اطفال و برادران
و برادرزادگان و جوانان اصحاب و انصار بقافله رسیده و در زمین کربلا وارد شده
و در اینجا خیمها برپا نموده و امانی جام این زیاد و پسر سعد را امیر و پیشوا نموده و با لشکر و عسکر
بیشماری برای او فرستاده و کنار نهر علقمی فرود آمده اند و از هر سمت منزلها آباد کرده
حسین و اصحابش بسته اند وَنَشِبَ الْحَرْبُ مَا بَيْنَ الْعَسْكَرَيْنِ وَالْاَخْبَارُ مُتَوَاتِرَةٌ
عَلٰى ابْنِ زِيَادٍ بِكُوْفَةَ وَاَصْبَحَ الْاَبْلَاءُ حرب میان ایشان مشتعل است و اخبار متواتره

هر ساعت بساعت شب و روز ما از برای ابن زیاد میآید و ادم مستقل دو هزار و چهار هزار و شش
هزار لشکر بمدد ابن سعد میفرستد و هنوز معلوم نیست که غالب کیست و مغلوب شده راوی گفت
این حرفها را شنیدم و از آن شان گذشتم تا گذشت مدت قلیلی تا آنکه روز دهم محرم شد وقت
صلوة ظهر بگمرتبه دیدیم زمین کوفه شروع کرد بلرزیدن و مانند گاهواره در حرکت است بادهای
مخالف وزیدن گرفت هوا تیره و تار گردید در و دیوار مسجد شد بطوریکه گویا با قوت رنگ
کرده اند صداهای مختلف از هر جهت بلند شد تَحُجُّ الْكُوْفَةُ تَحُجُّ وَاَهْلُهَا اَلشَّهْفُ
حَتّٰى اِنَّهَا حَتّٰى حِيْطَانُهَا وَقُصُوْرُهَا وَجَمِيْعُ اَهْلِهَا از جن و انس و حیوانات هم ضجه
کشیدند حتی از خانها و قصرها که ما صداهای بلند بگوش شنیده شد بعد صداها بلکه بگوشش عجیبی
از خونه شیران تیر واده بشنید صدای مردان و شیون زنان را کسی نمیشنید آن بآن
زلزله زیاد تر شد جمیع بناها و عمارتها حرکت میکرد بطوریکه مردم همها بهلاکت گردید
و ما یقین کرده که زمین میخواهد اهلش را فرو برد نهرهای آب مثل خون شده و مردم در
کوچها مضطرب ایستاده و در کار خود متحیر بودند نمیدانستند چه واقع شده است در آن
اثنا صدای از میان آسمان بلند شد که تمامی اهل زمین آن را فریاد برآورد نَعْدُ
وَاللّٰهِ اَنْ كَانَ الْهُدٰى وَانْفَصَمَتِ الْعُرْوَةُ الْوُثْقٰى قُتِلَ الْحُسَيْنُ بِكَرْبَلَاءَ
ذُبِحَ الْحُسَيْنُ بِنَيْنَوٰى مردم این صدا را که شنیدند اضطراب شان بیشتر شد جمیع
مخدرات پردها دریده و حجابها شکسته و از خانها بیرون ریختند وَاخْتَلَطَتِ النِّسَاءُ
بِالرِّجَالِ زن و مرد مخلوط بکدیگر حیا و عفت و عصمتی از برای هیچ کس باقی نمانده همه
پریشان مو و پابرهنه پوشیدند سیاهی بر صورتها سیاه کرده و قلبها لرزان و عقلها از
سر پریده كَاَنَّمَا نُشِرُوْا مِنَ الْمَقَابِرِ وَسِيْقُوْا اِلَى الْحِسَابِ گویا تازه سر از قبرها

برآورده و میخواهند بجا به قیامت بپا نمایند و بعضها از اطفال شیرخوار روی کشیده و در دو

زنها سیه دیده بودند کوچها و بازارها همه گریان و سرگردان تا آنکه صبح یازدهم محرم شد سنان پنجاه

اول طلوع آفتاب بنوا در داد هر که میخواهد امروز تماشا را برای خارجیان تماشا بیاید بیرون

بیرون شهر و در دروازه کوفه مردم این ندا را که شنیدند رفتند برای تماشا و در بیرون شهر جمع

شدند رفتم تا آنکه [illegible] کوفه رسیدیم [illegible] که دیدیم علمهای کفر نمایان گردید صدای طبل

و دهل بلند شد و لشکر رسیدند و اجامر و اوباش رقص کنان آمدند [illegible] طبل زنان کمر بسته

نیزه داران بجهت [illegible] سرها بالای نیزها نصب آوردند مقدم همه سر

الحسین و هو رأس زهری قمری اشبه الناس بجد رسول الله

ولحیته کسواد السبج قد نسل منه الخضاب و وجهه کدارة قمر طالع

والریح تلعب بلحیته یمینا و شمالا [illegible] عقب [illegible] اسرای آل محمد

آوردند همه در کجاوهای بی روپوش [illegible] مهتکات الجیوب

عوینات القلوب ملطمات الخدود [illegible] صورت

[illegible] در کمال پریشانی آمدند تا آنکه رسیدند [illegible] دروازه کوفه [illegible] کربلا

رسول [illegible] مردم برای تماشا جمعیت کرده [illegible] شاهزاده کبری فاطمه

صغری سر از کجاوه بیرون کرد شروع کرد بخطبه خواندن قالت سلام الله علیها

الحمد لله عدد الرمل والحصی و زنة العرش الی الثری احمده

و اومن به و اتوکل علیه و اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده

و رسوله و ان اولاده ذبحوا بشط الفرات من غیر ذحل ولا تراث

اما بعد یا اهل الکوفة یا اهل المکر والغدر والخیلاء فانا اهل بیت